

نام کتاب: شناخت قرآن

نویسنده: علامه طباطبائی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابی که از نظر خوانندگان می گذرد از ریشه دارترین مدرک آیین مقدس اسلام گفتگو می کنند و موضوعی که در این کتاب مورد بحث قرار می گیرد موقعیت ((قرآن مجید)) است در جهان اسلام : قرآن چیست ؟ و چه ارزشی در میان مسلمانان دارد؟ قرآن کتابی است جهانی و همیشگی ، قرآن وحیی است آسمانی نه مولود فکر بشری ، رابطه قرآن با علوم ، اوصاف قرآن مجید.

و در حقیقت ما از موقعیت کتابی بحث می کنیم که دین بزرگ اسلام با اینکه مانند سایر ادیان بزرگ جهان گرفتار اختلافات داخلی و انشعابات بسیار مذهبی می باشد هرگز مسلمانی در اعتبار و احترام و تقدیس آن تردید ندارد و برای اثبات هر مدعائی در اسلام می توان بدان چنگ زد.

و از این روی هدف بحث درین کتاب معرفی موقعیت قرآن مجید است بطوری که این کتاب مقدس خود دلالت می کند نه بطوری که ما درباره اش اعتقاد داریم و میان این دو حروف و غرض فرق بسیار است !

و به بیانی دیگر موقعیتی را که برای قرآن مجید - با دلیل یا بیدلیل - قائل میشویم اگر موقعیتی باشد که مناقض و مخالف بیان قرآنی است ارزشی مسلم نخواهد داشت و اگر چیزی باشد که بیان قرآنی از آن ساکت است با اختلاف انظار که در میان مسلمانان است نمی توان همه را پذیرفتن آن واداشت تنها موقعیتی را میشود بحساب آورد که قرآن مجید خود دلالت بر آن داشته باشد.

بنابراین در این بحث و کنجکاوی پاسخ این پرسش را باید بدهیم که : قرآن در این باره چه میگوید؟ نه پاسخ این پرسش را که : ما که فلان مذهب از مذاهب اسلامی را پذیرفته ایم درباره قرآن چه میگوئیم ؟ بخش اول : قرآن مجید چه ارزشی در میان مسلمانان دارد؟

الف - قرآن مجید متضمن کلیات برنامه زندگی بشر است قرآن مجید متضمن کلیات برنامه زندگی بشر است زیرا آیین اسلام که بهتر از آیین دیگری سعادت زندگی بشر را تاءمین و تضمین می کند از راه قرآن مجید بدست مسلمانان رسیده است و مواد دینی اسلام که يك سلسله معارف اعتقادی و قوانین اخلاقی و عملی است ریشه اصلی آنها در قرآن مجید می باشد، خدای متعال میفرماید: ((ان هذا القران يهدى للتي هي اقوم))

((سوره اسری آیه ۹ (ترجمه : بدرستی این قرآن بسوی آیینی که بهتر از هر آیین دیگر جهانی بشریت را اداره مینماید راه نمائی می کند) و باز میفرماید ((و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیء)) (سوره نحل آیه ۸۹ (ترجمه : و فرو فرستادیم بر تو این کتاب را که همه چیز را بیان مینماید و روشن میسازد.

و روشن است که در قرآن مجید اصول عقاید دینی و فضائل اخلاقی و کلیات قوانین عملی در آیات بسیاری که نیازی بنقل آنها نیست ذکر شده است .

بیان دیگر تفصیلی :

با تاءمل در چند مقدمه زیرین میتوان معنی واقعی اشمال قرآن مجید به برنامه زندگی بشر را دریافت :

۱ - انسان در زندگی خود هرگز هدفی جز سعادت و خوشبختی و کام روائی خود ندارد (خوشبختی و سعادت شکلی است از زندگی که انسان آرزوی آنرا داشته شیفته آنست مانند آزادی و رفاهیت و وسعت و جز آنها) و چنانچه گاهی افرادی را می بینیم که از خوشبختی و سعادت خود روگردان میباشند مانند کسیکه با انتحار بزندگی خود خاتمه میدهد یا از مزایای زندگی اعراض می کند اگر در حال روحی شان دقیق شویم خواهیم دید که بواسطه عوامل ویژه ای سعادت زندگی را در آنچه تعقیب میکنند میدانند، مثلا کسیکه خودکشی می کند در اثر حمله و هجوم ناملايمات را حتی خود را مرگ می بیند و مثلا کسیکه بزهد و ریاضت پرداخته لذت مادی را بر خود تحریم می کند سعادت را در شیوه ای که پیش گرفته میدانند.

پس فعالیت زندگی انسان پیوسته برای دست یافتن به سعادت و پیروزی در آن راه می باشد خواه در تشخیص سعادت واقعی خود مصد باشد یا مخطی .

۲ - فعالیت زندگی انسان هرگز بدون برنامه صورت نمیگیرد. مسئله ایست بدیهی و اگر احیانا خفا پیدا می کند از کثرت وضوح است زیرا در یکطرف انسان با خواست و اراده خود کار می کند و در نتیجه تا کاری را بسبب شرائط موجوده ((کردنی)) تشخیص ندهد بانجام دادن آن اقدام نمیکند یعنی کار را بدنبال دستور عملی درونی انجام میدهد و از طرف دیگر کارهائی را که انجام میدهد برای ((خود)) یعنی برای رفع حوائجی که درك می کند بوجود میآورد و در نتیجه میان اعمال و افعال وی ارتباطی است مستقیم .

خوردن و نوشیدن و خواب و بیداری و نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن و غیر آنها هر کدام جائی و اندازه ای دارد در حالی لازم و در حالی غیر لازم در شرایطی مضر می باشد و در نتیجه انجام دادن هر کاری طبق دستوری است درونی که در درك انسان کلیات آن ذخیره شده و بحسب انطباق بمورد جزئیات آنها تحقق میپذیرد.

هر فرد از انسان در کارهای فردی خود بمنزله کشوری است که فعالیت‌های اهالی آن تحت قوانین و سنن و آداب معینه ای کنترل میشود و قوای فعاله کشور نامبرده موظفند که اعمال خود را اول بدستورات لازم الرعایه آن تطبیق نموده پس از آن انجام دهند.

فعالیت‌های اجتماعی يك جامعه نیز حال فعالیت‌های فردی را دارد و پیوسته يك نوع مقررات و آداب و رسومی که مورد تسلیم اکثریت افراد می باشد باید در آنها حکومت کند و گرنه اجزاء جامعه بواسطه هرج و مرج در کمترین وقت و کوتاه ترین فرصتی درهم و متلاشی خواهد شد.

نهایت اگر جامعه جامعه مذهبی باشد حکومت از آن احکام مذهب خواهد بود و اگر جامعه غیر مذهبی متمدن باشد فعالیت‌ها از قانون پیروی خواهد کرد و اگر جامعه غیر مذهبی و متوحش و همجی باشد آداب و رسومی را که حکومت فردی و مستبد وضع و تحمیل نموده یا مراسمی را که در اثر برخورد و کسر و انکسار عقاید گوناگون در جامعه پیدا شده اجراء خواهد کرد.

پس در هر حال انسان در فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود از داشتن هدفی گزیر ندارد و از تعقیب هدف خود از راهی که مناسب آن است و بکار بستن مقرراتی که برنامه کار است هرگز مستغنی نیست .

قرآن مجید نیز نظر نامبرده را تاء‌یید نموده میفرماید: ((و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات)) سوره بقره آیه ۱۴۸ (ترجمه: برای هر کدام تان وجهه و هدفی است که آنرا پیش میگیرد پس در کارهای نیک به همدیگر پیشی و سبقت بگیرید - تا بهدنی عالی برسید -).

اساسا در عرف قرآن دین به راه و رسم زندگی اطلاق میشود و مؤمن و کافر حتی کسانی که اصلا صانع را منکرند بدون دین نیستند زیرا زندگی انسان بدون داشتن راه و رسمی خواه از ناحیه نبوت و وحی باشد یا از راه وضع و قرارداد بشری اصلا صورت نمیگیرد، خدایمتعال در وصف ستمگران که با دین خدائی دشمنی دارند، از هر طبقه و صنف بوده باشند میفرماید: ((الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا)) سوره اعراف آیه ۴۵ (ترجمه: کسانی که مردم را - از راه خدا بر میگردانند و راه خدا را - راه و رسم زندگی فطری - را در حالیکه کج کرده اند قصد میکنند و پیش میگیرند)

(۱)

۳ - بهترین و پابرجاترین راه و رسم زندگی آنست که آفرینش انسان به سوی آن هدایت کند نه آنچه از عواطف و احساسات فرد یا جامعه سرچشمه گیرد هر یک از اجزاء آفرینش را مورد دقت و کنجکاوی قرار دهیم خواهیم دید که در هستی خود هدف و غایتی دارد که از نخستین روز آفرینش خود بسوی آن متوجه است و از مناسبترین و نزدیکترین راهی که بآن هدف منتهی میشود بسوی هدف خود سیر می کند و در اندرون و بیرون ساختمان خود با تجهیزاتی مجهز می باشد که مناسب با هدف خودش و منشاء فعالیتها و گوناگونش می باشد، رویه آفرینش در هر آفریده جاندار و غیر جاندار همین گونه است .

مثلا بوته گندم از همانروز نخستین پیدایش خود که در بستر خاک بانوک سرسبز خود از شکم دانه سر میآورد متوجه پیدایش يك بوته گندم دارای سنبل های متعدد می باشد و با قوایی که مجهز است اجزاء عنصری را از زمین و هوا با نسبت ویژه ای گرفته و ضمیمه وجود خود ساخته روز بروز بزرگتر و برومندتر میشود و از حالی بحالی و از شکلی بشکلی منتقل میشود تا بشکل بوته کامل دارای سنبلهای متعدد میافتد و در همانجا بسیر خود خاتمه میدهد.

يك درخت گردو را نیز اگر مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که آن نیز از نخستین روز پیدایش متوجه هدفی مخصوص بخود می باشد که يك درخت گردوی برومند و نیرومند می باشد و برای رسیدن بآن راه مناسبی را با موجودی تجهیزات خود می پیماید و ملازم روش زندگی خودش بوده هرگز روزی در تعقیب هدف خود مثلا راه بوته گندم را نمی رود چنانکه بوته گندم نیز در تعقیب هدف خود روزی روش درخت گردو را اختیار نمی کند.

همه انواع آفریده ها که جهان مشهود را تشکیل میدهند محکوم همین قاعده کلیه میباشند و هیچ دلیلی نیست که نوع انسان ازین قاعده (هر نوعی هدفی دارد که سعادتش در رسیدن بآن است و راهی مناسب تجهیزات وجودی خود بههدف خود دارد) مستثنی باشد بلکه تجهیزات وجودی انسان بهترین دلیل است بر اینکه انسان نیز مانند سایر انواع آفرینش هدفی دارد که متضمن سعادت اوست و مناسب تجهیزات وجودی خود راهی بههدف و سعادت خود دارد.

بنابر آنچه گذشت آفرینش ویژه انسان و هم چنین آفرینش جهان که انسان جزء غیر قابل تفکیک آن می باشد انسان را به سوی سعادت واقعی هدایت می کند و مهمترین و ریشه

دارترین و پابرجاترین مقررات را که بکار بستن آنها سعادت را برای انسان تضمین می کند بانسان گوشزد مینماید.

خداي متعال در تاءييد بحث گذشته مي فرمايد: ((ربنا الذي اعطى كل شيء خلقه ثم هدى)) (سوره طه آيه ٥٠) (ترجمه: خدای ما کسی است که بهر چیز - بهر آفریده ای - آفرینش ویژه آنچیز را عطا فرموده آنگاه - بسوی سعادت و هدف ویژه اش - هدایت و راهنمایی کرد)

و باز مي فرمايد: ((الذي خلق فسوى و الذي قدر فهدى)) (سوره اعلی آيه ٣) (ترجمه: خدائیکه اجزاء آفریده را گرد آورده درست کرد، خدائیکه اندازه گرفت و هدایت نمود).

و باز مي فرمايد: ((و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح من زكاهها و قد خاب من دساها)) (سوره شمس آيه ١٠) (ترجمه: سوگند به نفس و آنکه او را درست نمود سپس بدکاری و پرهیزکاری را با و الهام فرمود رستگار شد کسی که نفس خود را رشد و نمو خوب داد و نومید شد کسی که نفس خود را آلوده و تباه کرد).

و باز مي فرمايد: ((فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم)) (سوره روم آيه ٣٠) (ترجمه: روی خود را برای دین استوار کن - با تمام توجه دین را بپذیر - در حالیکه اعتدال را پیش گیری و از افراط و تفریط بپرهیزی دینی که همان آفرینش خدائی است آفرینش خدا تغییر ندارد، آنست دینی که با دانه زندگی انسان توانائی دارد)

و باز مي فرمايد: ((ان الدين عند الله الاسلام)) (سوره آل عمران آيه ١٩) (ترجمه: دین و روش زندگی پیش خدا تسلیم شدن است - در برابر اراده وی - یعنی در برابر آفرینش

وی که انسان را بمقررات خاص دعوت می کند).

و میفرماید: ((و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه)) (سوره آل عمران آیه ۸۵ (ترجمه : و هر که جز اسلام - تسلیم اراده خدا - دینی را طلب کند و پیش گیرد از وی پذیرفته نخواهد شد)

محصل آیات فوق - و آیات دیگری که در همین مضمون است - اینست که خدایمتعال هر يك از آفریده های خود و از آنجمله انسان را بسوی سعادت و هدف آفرینش ویژه خودش از راه آفرینش خودش راهنمائی میفرماید و راه واقعی برای انسان در مسیر زندگی همان است که آفرینش ویژه بسوی آن دعوت می کند و مقرراتی در زندگی فردی و اجتماعی خود باید بکار بندد که طبیعت يك انسان فطری (طبیعی) بسوی آنها هدایت می کند نه انسانهایی که به هوی و هوس آلوده و در برابر عواطف و احساسات اسیر دست بسته می باشد.

مقتضای دین فطری (طبیعی) اینست که تجهیزات وجودی انسان الغاء نشود و حق هر يك از آنها ادا شود و جهازات مختلف و متضاد مانند قوای گوناگون عاطفی و احساسی که در هیکل وی بودیعه گذارده شده تعدیل شده بهر کدام از آنها تا اندازه ای که مزاحم حال دیگران نشود رخصت عمل داده شود.

و بالاخره در فرد انسان عقل حکومت کند نه خواست نفس و نه غلبه عاطفه و احساس اگر چه مخالف عقل سلیم باشد و در جامعه نیز حق و صلاح واقعی جماعت حکومت نماید نه هوی و هوس یکفرد توانای مستبد و نه خواسته اکثریت افراد اگر چه مغایر حق و خلاف مصلحت واقعی جماعت باشد.

از بحث بالا نتیجه دیگری نیز گرفته میشود و آن اینست که زمام حکم در تشریح تنها

بدست خداست و جز او را نشاید که تشریح قانون و وضع مقررات و تعیین وظیفه نماید زیرا چنانکه روشن شد تنها مقررات و قوانینی در صراط زندگی بدرد انسان میخورد که از راه آفرینش برای او تعیین شده باشد یعنی علل و عوامل بیرونی و درونی انسان را بانجام دادن آن دعوت نمایند و آنرا اقتضا کنند یعنی خدا آنرا خواسته باشد زیرا مراد از اینکه خدا چیزی را میخواهد اینست که علل و شرائط طوری است که پیدایش جبری چیزی را ایجاب می کند مانند حوادث طبیعی روزانه و در این صورت اراده را اراده تشریحی میگویند خدایمتعال در چندین جا از کلام خود میفرماید: ع ع ع ((ان الحكم الا لله)) (سوره یوسف آیه ۴۰ و ۶۷) (ترجمه : نیست حکم مگر از آن خدا)

پس از روشن شدن این مقدمات باید دانست که قرآن مجید با رعایت این مقدمات سه گانه یعنی با عطف نظر باینکه انسان در زندگی خود هدفی دارد (سعادت زندگی) که باید در راه بدست آوردن آن در طول زندگی تلاش و کوشش نماید و این فعالیت بدون برنامه نتیجه بخش نخواهد بود و این برنامه را نیز باید از کتاب فطرت و آفرینش خواند و بعبارت دیگر از تعلیم الهی فراگرفت .

قرآن مجید با عطف نظر باین مقدمات شالوده برنامه زندگی انسان را باین نحو ریخت :

اساس برنامه خود را خداشناسی قرار داد و اعتقاد بیگانگی خدا را اولین اساس دین شناخت و پس از شناساندن خدا معادشناسی (اعتقاد بروز رستاخیز که در آن پاداش و کیفر کردار نیک و بد انسان داده خواهد شد) را از آن نتیجه گرفت و اصل دیگر قرارداد و پس از آن پیغامبرشناسی را از

معادشناسی نتیجه گرفت زیرا پاداش اعمال نیک و بد بدون ابلاغ قبلی طاعت و معصیت و نیک و بد از راه وحی و نبوت چنانکه بیان خواهم کرد صورت نمی بندد.

و آنرا نیز اصل دیگر قرار داده سه اصل نامبرده : اعتقاد بیگانگی خدا و اعتقاد به نبوت و اعتقاد بمعاد را اصول دین اسلام شمرد.

پس از آن در مرتبه اصول اخلاق پسندیده و صفات حسنه مناسب اصول سه گانه را که یک انسان واقع بین با ایمان باید واجد آنها و متصف بآنها باشد بیان نمود. و پس از آن قوانین عملی که در حقیقت حافظ سعادت حقیقی و زاینده و پرورش دهنده اخلاق پسندیده و بالاتر از آن عامل رشد و ترقی اعتقادات حقه و اصول اولیه میباشند تاسیس و بیان داشت.

زیرا هرگز قابل قبول نیست کسیکه در مسائل جنسی یا در دزدی و خیانت و اختلاس مال و برداشتن کلاه مردم هیچگونه بند و باری ندارد صفت عفت نفس داشته باشد یا کسیکه شیفته جمع آوری مال است و مطالبات مردم و حقوق واجبه مالی را نمیدهد با صفت سخاوت متصف شود یا کسیکه بعبادت خدا نمیپردازد و هفته و ماهی بیاد خدا نمی افتد واجد ایمان بخدا و روز رستاخیز و دارای سمت بندگی باشد.

پس اخلاق پسندیده همیشه با یکرشته اعمال و افعال مناسب زنده میماند چنانکه اخلاق پسندیده نسبت با اعتقادات اصلیه همین حال را دارند مثلا کسیکه جز کبر و غرور و خود بینی و خود پسندی سرش نمیشود اعتقاد بخدا و خضوع در برابر مقام ربوبی را نباید از وی توقع داشت و کسیکه یک عمر معنی انصاف و مروت و رحم و عطف را نفهمیده است نمیشود ایمانی به روز رستاخیز و بازخواست داشته باشد.

خداي متعال در خصوص ارتباط اعتقادات حقه و اخلاق پسندیده - که خود نوعی از اعتقاد هستند - بعمل میفرماید: ((الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه)) (سوره فاطر آیه ۱۰).
 (حاصل ترجمه: سخن (اعتقاد) پاک بسوی خدا صعود می کند و عمل صالح بلندش می کند - یعنی در صعود اعتقاد کمک می کند).
 و در خصوص ارتباط اعتقاد بعمل میفرماید: ((ثم کان عاقبة الذین اءساوا السواى ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یرتجزئون)) (سوره روم آیه ۱۰) (ترجمه: پس از آن سرانجام کار کسانی که کار بد می کردند باینجا کشید که آیات خداوند را تکذیب کردند و بآنها استهزاء مینمودند).

خلاصه قرآن مجید به ریشه های اصلی اسلام

که سه بخش کلی را تشکیل میدهد مشتمل است بدین ترتیب:

- ۱ - اصول عقائد اسلامی که نوعی از آن اصول سه گانه دین است: توحید و نبوت و معاد، و نوعی عقائد متفرع بر آنها مانند لوح و قلم و قضا و قدر و ملائکه و عرش و کرسی و خلقت آسمان و زمین و نظائر آنها
- ۲ - اخلاق پسندیده.
- ۳ - احکام شرعیه و قوانین عملی که در قرآن کریم کلیات آنها را بیان فرموده و تفصیل و جزئیات آنها را ببیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم واگذار نموده است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز بموجب حدیث ثقلین که همه فرق اسلامی بنحو تواتر نقل نموده اند بیان اهل بیت خود را قائم مقام و جایگزین بیان خود قرار داده است (۲).
- ب - قرآن مجید سند نبوت است قرآن مجید در چندین جا تصریح می کند که کلام خدا

است یعنی با همین الفاظ خود از مقام ربوبی صادر شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آنرا با همان الفاظ تلقی نموده است .

و در راه اثبات همین معنی که کلام خداست و کلام بشری نیست مکررا در لابلای آیات کریمه بمقام تحدی برآمده و قرآن مجید را از هر جهت معجزه شمرده و ماوراء قدرت و توانائی بشر دانسته است .

چنانکه می فرماید: ((ام یقولون تقوله بل یؤ منون فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین)) سوره طور آیه ۳۴ (ترجمه : یا می گویند پیغمبر اکرم خودش قرآن را ساخته و بخدا نسبت داده است بلکه اینان ایمان نمی آورند پس اگر راست میگویند سخنی همانند آن بیاورند (بسازند)).

و میفرماید: ((قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا)).

سوره اسری آیه ۸۸ (ترجمه : بگو - ای محمد - اگر جن و انس گرد هم آیند که مانند این قرآن بیاورند همانند آنرا نخواهند آورد اگر چه برخی از ایشان پشت و پناه برخی دیگر شوند.

و میفرماید: ((ام یقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات)) سوره هود آیه ۱۳

(ترجمه : یا میگویند قرآن را بخدا بسته بگو پس ده سوره افترائی مانند آن بیاورند).

و میفرماید: ((ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله)) سوره یونس آیه ۳۸ (ترجمه : یا می گویند قرآن را به خدا بسته است بگو پس يك سوره همانند آن بیاورید).

و باز در تحدی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: ((و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله)) سوره بقره آیه

۲۳ (ترجمه : و اگر از آنچه بر بنده خودمان فرورستادیم در شك باشید از مردی مانند وی - که درس نخوانده و نوشتن یاد

نگرفته و در محیط جاهلیت نشو و نما یافته باشد - يك سوره قرآنی بیاورید). و باز از راه نداشتن اختلاف و تضاد تحدی نموده میفرماید:

((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا)) (سوره نساء آیه ۸۲)

(ترجمه : آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر از پیش غیر خدا بود در آن اختلافات بسیاری پیدا میکردند - زیرا همه چیز درین جهان مشمول قانون تحول و تکامل است و از تضاد اجزاء و احوال خالی نمی باشد و اگر قرآن کار بشر بود و در ظرف بیست و سه سال قطعه قطعه ساخته میشد از اختلاف اوصاف و احوال سالم نمی ماند و اینطور يك نواخت نبود).

قرآن مجید که بدین تحدیات سخن خدا بودن خود را اعلام و تثبیت می کند در سرتاسر خود بصراحت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر و فرستاده خدا معرفی مینماید و بدین وسیله سند نبوت آنحضرت قرار میگیرد و روی همین اصل بارها در کلام خدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر میشود که در اثبات نبوت خود بشهادت خدا یعنی بتصریح قرآن مجید بنبوتش ، استناد جوید: ((قل كفى بالله شهيدا بيني و بينكم)) (سوره رعد آیه ۴۳) (ترجمه : بگو شهادت خدا بنبوت من - میان من و شما کافی است).

و در جای دیگر علاوه بشهادت خدای متعال شهادت ملائکه را نیز نقل می کند:

((لكن الله يشهد بما انزل اليك انزله بعمله و الملائكة يشهدون و كفى بالله شهيدا)) (سوره نساء آیه ۱۶۶)

(ترجمه : لکن خداوند بآنچه بسوی تو نازل کرده شهادت میدهد و ملائکه نیز شهادت میدهند و خدا در شهادت کافی و بس است). بخش دوم : چگونگی تعلیم قرآن مجید

الف - قرآن مجید کتابی است جهانی . قرآن مجید در مطالب خود اختصاص بامتی از امم عرب یا طائفه ای از طوائف مانند مسلمانان ندارد، بلکه با طوائف خارج از اسلام سخن میگوید چنانکه با مسلمانان میگوید، بدلیل خطابات^(۳)

بسیاری که بعنوان کفار و مشرکین و اهل کتاب و یهود و بنی اسرائیل و نصاری دارد و با هر طائفه ای ازین طوائف باحتجاج پرداخته آنان را بسوی معارف حقه خود دعوت می کند.

و همچنین قرآن مجید با هر يك ازین طوائف باحتجاج و دعوت میپردازد و هرگز خطاب خود را مقید بعرب بودن آنان نمیکند چنانکه در مورد مشرکین . بت پرستان - میفرماید:

((فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین))

سوره توبه آیه ۱۱ و در مورد اهل کتاب - یهود و نصاری و مجوس نیز که از اهل کتاب محسوبند - میفرماید: ((

((قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا تعبد الا الله و لا

نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله)) آل عمران آیه ۶۴

(ترجمه : بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که در میان ما و شما بطور مساوی پذیرفته شود و آن اینست که جز خدای متعال کسی را نپرستیم و انبازی برای وی قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را خدایان خود اتخاذ نکنند) چنانکه می بینیم هرگز نفرموده ((اگر مشرکین عرب توبه کنند و نفرموده : ای اهل کتابی که از نژاد عرب میباشید.

آری در بدو طلوع اسلام که دعوت از جزیره العرب بیرون تجاوز نکرده بود طبعاً خطابات قرآنی بامت عرب القا میشد ولی از سال شش هجرت که دعوت بیرون شبه جزیره

راه یافت هیچ موجبی برای توهم اختصاص نبود.

گذشته ازین آیات دیگری دلالت دارد بر عموم دعوت می کند مانند آیه کریمه . ((و اوحی الی هذا القرآن لا نذركم به و من بلغ))سوره انعام آیه ۱۹ (ترجمه : و وحی شده است بر من این قرآن برای اینکه شما را انذار کرده بترسانم و هر که را که این قرآن - یا انذار - بوی برسد).

و آیه کریمه : ((و ما هو الا ذکر للعالمین)) سوره قلم آیه ۵۲ و آیه : ((ان هو الا ذکر للعالمین))

سوره ص چیزی که بشر در پیمایش راه سعادت و خوشبختی از اعتقاد و عمل بآن نیازمند می باشد درین کتاب بطور تام و کامل بیان شده است .

ج - قرآن مجید کتابی است همیشگی . بحثی که در فصل گذشته برگذار شد برای اثبات این مدعا کافی می باشد زیرا بیانی که نسبت بیک مقصد و مطلب بطور دقیق تام و کامل باشد اعتبار و صحتش محدود بوقت و مخصوص بزمان معین نخواهد بود، و قرآن مجید بیان خود را تام و کامل میداند و ماوراء کمال چیزی نیست ، خدايتمتع میفرماید :

((انه لقول فصل و ما هو بالهزل))سوره طارق آیه ۱۴

(ترجمه : قرآن سخنی است برنده - جداکننده حق از باطل - و هزل و یاوه سرائی نیست) .

و همچنین معارف اعتقادی حقیقت خالص و واقعیت محض می باشد و اصول اخلاقی و قوانین عملی که بیان داشته نتایج و موالید واقعی همان ثابته است و چنین چیزی بطلان پذیر و بمرور زمان قابل نسخ نیست خدايتمتع میفرماید :

((و بالحق انزلناه و بالحق نزل))سوره اسری آیه ۱۰۵

(ترجمه : قرآن را بحق نازل کردیم او نیز بحق نازل شد - یعنی در حدوث و بقاء خود از حق جدا نشد -) و باز میفرماید :

(فماذا بعد الحق الا الضلال) (سوره يونس آيه ۳۲)

(ترجمه : جز ضلالت و گمراهی پس از حق چیزی هست ؟ - از حق که گذشتی جز ضلال نمی ماند -).

البته بحثهای زیادی در اطراف ابدیت احکام قرآنی کرده شده و میتوان کرد ولی از موضوع بحث این کتاب - که موقعیت قرآن است پیش مسلمانان بطوری که خود قرآن دلالت دارد - بیرون است .

د - قرآن مجید در دلالت خود مستقل است . قرآن مجید که از سنخ کلام است مانند سایر کلامهای معمولی از معنی مراد خود کشف می کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت اللفظی قرآن جز آنست که از لفظ عربی فهمیده میشود .

اما اینکه خودش در دلالت خود گنگ نیست زیرا هر کس بلغت آشنائی داشته باشد از جملات آیات کریمه معنی آنها را آشکارا میفهمد چنانکه از جملات هر کلام عربی دیگر معنی میفهمد .

علاوه بر این بآیات بسیاری از قرآن بر میخوریم که در آنها طائفه خاصی را مانند بنی اسرائیل و مؤمنین و کفار و گاهی عموم مردم را متعلق خطاب قرار داده مقاصد خود را بایشان القاء می کند (۴)

یا با آنان باحتجاج میپردازد یا بمقام تحدی برآمده از ایشان میخواهد که اگر شک و تردید دارند در اینکه قرآن کلام خدا است مثل آن را بیاورند و بدیهی است که تکلم با مردم با الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نیست معنی ندارد و همچنین تکلیف مردم با آوردن مثل چیزی که معنی محصلی از آن فهمیده نمیشود قابل قبول نیست .

علاوه بر این خداي متعال میفرماید :

((افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب افعالها)) (سوره محمد آيه ۲۴)

(ترجمه : آیا قرآن را تدبر - پی گیری آیات با تامل - نمیکنند یا بدلهائی قفلهاشان زده شده) و میفرماید:

((افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا))سوره نساء آیه ۸۲ (ترجمه آیه گذشت).

دلالت آیه ها بر اینکه قرآن تدبر را که خاصیت تفهم را دارد می پذیرد و همچنین تدبر اختلافات آیات را که در نظر سطحی و ابتدائی پیش می آید حل می کند روشن است و بدیهی است که اگر آیات در معانی خودشان ظهوری نداشتند تامل و تدبر در آنها و همچنین حل اختلافات صوری آنها بواسطه تامل و تدبر معنی نداشت .

و اما اینکه راجع بنفی حجیت ظواهر قرآن دلیلی از خارج نیست زیرا چنین دلیلی وجود ندارد .

جز اینکه برخی گفته اند در فهم مرادات قرآن ببیان تنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا ببیان آنحضرت و بیان اهل بیت گرامش باید رجوع کرد .

ولی این سخن قابل قبول نیست زیرا حجیت بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تازه از قرآن باید استخراج کرد و بنابراین چگونه متصور است که حجیت دلالت قرآن ببیان ایشان متوقف باشد بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت باید بدامن قرآن که سند نبوت است چنگ زد .

و البته آنچه گفته شد منافات ندارد با اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت - که از ظواهر قرآن مجید بدست نمیآید - بوده اند .

--- پاورقی ---

۱- وجه دلالت آیه اینست که ((سبیل الله)) در عرف قرآن دین است و آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ستمکاران حتی آنان بخدا معتقد نیستند دین خدا (دین فطری) را با صفت تحریف اجرا میکنند،

بنابراین برنامه زندگی که آنان اجرا میکنند دین ایشان است .

۲- بعیقات جلد حدیث ثقلین رجوع شود. در این کتاب حدیث نامبرده را بصدها طریق از طرق عامه و خاصه نقل کرده است .

۳- این خطابات و احتجاجات در آیات بسیاری است و نیازی بنقل آنها نیست .

۴- امثال عرعع یا ایها الذین کفروا و یا اهل الکتاب و یا بنی اسرائیل و یا ایها الناس عرعع که بسیار است .

شناخت قرآن

۱ و همچنین سمت معلمی معارف کتاب را داشته اند چنانکه از آیات ذیل در میآید:

((و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم)) (سوره نحل آیه ۴۴)

(ترجمه : و فرو فرستادیم بتو ذکر - قرآن - را برای اینکه آنچه را بمردم نازل شده برای شان بیان و روشن کنی) .

((و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا)) (سوره حشر آیه ۷)

(ترجمه : آنچه را پیغمبر برای شما آورد یعنی امر کرد بگیری و بپذیرید و آنچه از آن نهی کرد خودداری کنید) ((

((و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله)) (سوره نساء آیه ۶۴)

(ترجمه : ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر برای اینکه باذن خدا اطاعتش کنند) .

((هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته یتزکون و یعلمهم الکتاب و الحکمة)) (سوره جمعه آیه ۲)

(ترجمه : خدا است آنکه در میان جماعت امی از خودشان پیامبری برانگیخت که آیات خدا را بر ایشان تلاوت می کند و آنان را تزکیه می نماید. و بر ایشان کتاب و حکمت را تعلیم میدهد) .

بموجب این آیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبین جزئیات و تفصیل شریعت و معلم الهی قرآن مجید می باشد و بموجب حدیث متواتر ثقلین پیغمبر اکرم ائمه اهل

بیت در سمتهای نامبرده جانشینان خود قرار داده است . و این مطلب منافات ندارد با اینکه دیگران نیز با اعمال سلیقه ای که از معلمین حقیقی یاد گرفته اند مراد قرآن مجید را از ظواهر آیاتش بفهمند.

ه- قرآن مجید ظاهر و باطن دارد. خدایمتعال در کلام خود میفرماید:

((و اعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً))سوره نساء آیه ۳۶

(ترجمه : خدا را بپرستید و هیچ چیزی را - در عبادت - شریک او قرار مدهید) و ظاهر این کلام نهی از پرستش معمولی بتها است چنانکه میفرماید:

((و اجتنبوا الرجس من الاوثان))سوره حج آیه ۳۰

(ترجمه : دوری گزینید از پلیدیها که بتها باشند).

ولی با تاءمل و تحلیل معلوم میشود که پرستش بتها برای این ممنوع است که خضوع و فروتنی در برابر غیر خدا است و بت بودن معبود نیز خصوصیتی ندارد چنانکه خدای متعال طاعت شیطان را عبادت او شمرده میفرماید:

((الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان))سوره یس آیه ۶۰ (ترجمه

: آیا فرمان ندادم به شما ای بنی آدم که شیطان را پرستید).

و با تحلیلی دیگر معلوم میشود که در طاعت و گردن گذاری انسان میان خود و غیر فرقی نیست و چنانکه از غیر نباید طاعت کرد از خواستهای نفس در برابر خدایمتعال نباید طاعت و پیروی نمود چنانکه خدایمتعال اشاره می کند:

((افرايت من اتخذ الهه هواه))سوره جائیه آیه ۲۳ (ترجمه : آیا دیدی کسی

را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده).

و با تحلیل دقیق تری معلوم میشود که اصلا بغیر خدای متعال نباید التفات داشت و از وی غفلت نمود زیرا توجه بغیر خدا همان استقلال دادن باو و خضوع و کوچکی نشان دادن در برابر اوست و این ایمان روح

عبادت و پرستش می باشد خدایمتعال میفرماید:

((و لقد ذرانا لجهنم كثيرا و من الجن و الانس تا آنجا که می فرماید: اولك هم الغافلون))

سوره اعراف آیه ۱۷۹ (ترجمه : سوگند میخورم ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم تا آنجا که میفرماید: آنان همان غفلت کنندگان از خدا هستند). چنانکه ملاحظه میشود از آیه کریمه :

و لا تشركوا به شيئا))

ابتدائا فهمیده میشود اینکه نباید بتها را پرستش نمود و با نظری وسیعتر اینکه انسان از دیگران بغیر اذن خدا پرستش نکند و با نظری وسیعتر از آن اینکه انسان حتی از دلخواه خود نباید پیروی کند و با نظری وسیعتر از آن اینکه نباید از خدا غفلت کرد و بغیر او التفات داشت

همین ترتیب یعنی ظهور يك معنای ساده ابتدائی از آیه و ظهور معنای وسیعتری بدنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنائی در زیر معنائی در سرتاسر قرآن مجید جاری است و با تدبر درین معنای حدیث معروف که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مآء مور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است :

((ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنان سبعة ابطن)) روشن میشود.

(۵)

بنابر آنچه گذشت قرآن مجید ظاهر دارد و باطن (یا ظهر و بطن) که هر دو از کلام اراده شده اند جز اینکه این دو معنی در طول هم مرادند نه در عرض همدیگر نه اراده ظاهر لفظ اراده باطن را نفی می کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر می باشد:

و چرا قرآن مجید از دو راه ظاهر و باطن سخن گفته ؟ ۱ انسان در زندگی ابتدائی خویش که دنیوی و موقتی است مانند يك حبابی خیمه هستی خود را روی دریای بیکران ماده زده در همه فعالیت‌هایی که در مسیر وجود می کند سر سپرده امواج خروشان ایندریای بیکران است و سر و کار با ماده دارد.

حواس بیرونی و درونیش بماده و مادیات مشغول و افکارش نیز پای بند معلومات حسی اش می باشد، خوردن و آشامیدن و نشستن و برخواستن و گفتن و شنودن و رفتن و آمدن و جنبیدن و آرمیدن و بالاخره همه فعالیت‌های زندگی را روی ماده انجام میدهد و فکری جز این ندارد.

و گاهی که پاره ای از معنویات را مانند دوستی و دشمنی و بلندی همت و بزرگی مقام و نظائر آنها تصور می کند، اکثریت افهام آنها را بواسطه مجسم ساختن مصداق‌های مادی در نظر تصور میکنند چنانکه شیرینی پیروزی را با شیرینی قند و شکر و جاذبه دوستی را با کشش مغناطیس و بلند همتی را با بلندی مکان یا جای یکی از ستارگان و بزرگی مقام را با بزرگی کوه یا نظیر آن حکایت مینمایند.

در عین حال افهام در توانائی درك و تفکر معنویات که از جهانی وسیعتر از ماده میباشد مختلفند و مراتب گوناگون دارند؛ فهمی است که در تصور معنویات هم افق صفر است و فهمی است که کمی بالاتر از آن می باشد و بهمین ترتیب تا برسد به فهمی که با نهایت آسانی وسیعترین معنویات غیر مادی را درك می کند.

و در هر حال هر چه توانائی فهمی در درك معنویات بیشتر باشد بهمین نسبت تعلقش بجهان ماده و مظاهر فریبنده اش کمتر و

همچنین هر چه تعلق کمتر توانائی درك
معنویات بیشتر می باشد، و با این وصف
افراد انسان با طبیعت انسانی که دارند
همگی استعداد این درك را دارند و اگر
استعداد خود را ابطال نکنند قابل
تربیتند.

۲ از بیان گذشته این نتیجه بدست میآید
که معلومات هر يك از مراتب مختلف فهم را
بمرتبه پائین تر از خود نمیشود تحمیل
کرد وگرنه نتیجه معکوس خواهد داد و
مخصوصا معنویاتی که سطح شان از سطح ماده
و جسم بسی بالاتر است اگر بی پرده و پوست
کنده بفهم عامه مردم که از حس و محسوس
تجاوز نمی کند تحمیل شود بکلی ناقض غرض
خواهد بود.

اینجا بعنوان نمونه مذهب و ثنیت را
میتوان ذکر نمود کسیکه با تاءمل عمیق در
بخش اوپانیشاد ویدای هندی دقت کند و همه
اطراف سخنان این بخش را پائیده ندارد
ولی متاسفانه چون بی پرده و لفافه بیان
شده وقتیکه نقشه توحید خدای یگانه که در
اوپانیشادها تنظیم شده در سطح افکار
عامه پیاده میشود جز بت پرستی و اعتراف
بخدایان بسیار از آب در نمیآید.

یس در هر حال اسرار ماوراء طبیعت و ماده
را بپای بندگان عالم ماده در پس پرده
باید گفت :

۳ در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از
مردم از مزایای دینی محرومند مانند صنف
زن در مذهب برهمنی و کلیمی و مسیحی و
مانند محرومیت عامه از مداخله در معارف
کتابهای مقدس دروثنیت و مسیحیت ، اسلام
هیچگونه محرومیتی در مزایای مذهبی برای
کسی قائل نیست و عامه و خاصه و زن و مرد
و سیاه و سفید در امکان دست یافتن
بامتیازات مذهبی پیشش مساوی میباشند
چنانکه خدای متعال میفرماید

((انی لا اذیع عمل منکم من ذکر او انشی بعضکم من بعض)) سوره آل عمران آیه ۱۹۵

(ترجمه : من تباہ می کنم عمل عمل کننده ای را از شما از مرد یا زن همه از همدیگر از یکنوعید) و می فرماید:
((یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقاکم))

سوره حجرات آیه ۱۳ (ترجمه : ای مردم ما همه شما از مردی و زنی آفریدیم و شما را بگروههای بزرگ و کوچک قسمت کردیم که شناسائی حاصل کنید تحقیقا گرامی ترین شما پیش خدا پرهیزکارترین شما است).
پس از بیان این مقدمات میگوئیم قرآن مجید باینکه در تعلیم خود انسانیت را مورد نظر قرار داده یعنی هر انسانی را از آن جهت که انسان است قابل تربیت و تکمیل میدانند تعلیم خود را در جهان بشریت بسط و توسعه داده است .

و نظر باینکه افهام در درک معنویات اختلاف شدید دارند و چنانکه دانسته شد القاء معارف عالیه از خطر مامون نیست تعلیم خود را مناسب سطح ساده ترین فهم ها که فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است .

البته این روش این نتیجه را خواهد داد که معارف عالیه معنویه با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظائفی از سنخ حس و محسوس القاء نماید و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گرفته و از پشت این پرده خود را فراخور حال افهام مختلفه بآنها نشان دهد و هر کس بحسب حال و اندازه درک خود از آنها بهره مند شود .

خدایمتعال در کلام خود می فرماید:
((انا جعلناه قرانا عربیا لعکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم))
سوره زخرف آیه ۴

(ترجمه : بدرستی ما آنرا قرآن عربی عربی مقرو و خواندنی قرار دادیم تا شاید شما تعقل کنید و بدرستی که در حالیکه در پیش ما در ام الكتاب است بلند (درست افهام بشری بآن نمیرسد) و محکم است (افهام در آن رخنه نمیکنند).

و باز در مثلی که برای حق و باطل و ظرفیت افهام میزند می فرماید:

((انزل من السماء ماء فسالن اودیه بقدرها))سوره رعد آیه ۱۷

(ترجمه : خدا از آسمان آبی نازل کرد پس آب در مسیلهای مختلف هر کدام بقدر ظرفیت خود روان شدند.

و پیمبر اکرم در حدیث معروف

خود میفرماید

: ((انا معاشر الانبیاء نكلم الناس علی قدر عقولهم))

(ترجمه : ما گروههای پیغمبران با مردم باندازه عقلهاشان سخن می گوئیم).

نتیجه دیگری که ازین روش گرفته میشود اینست که بیانات قرآن مجید نسبت ببطونی که دارند جنبه مثل بخود میگیرند یعنی نسبت بمعارف الهیه که از سطح افهام عادیه بسی بلندتر و بالاتر میباشدند مثلثائی هستند که برای نزدیک کردن معارف نامبرده بافهام زده شده اند خدای متعال در کلام خود می فرماید:

((و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا))

سوره اسری آیه ۸۹ (ترجمه : و سوگند میخورم ما درین قرآن برای مردم از هر گونه مثلی گردانیدیم ولی بیشتر مردم امتناع ورزیدند جز اینکه نپذیرند و کفران کنند).

و باز میفرماید:

((و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون))

سوره عنکوبت آیه ۴۳ (ترجمه : و آنست مثلها برای مردم میزنیم ولی آنها را تعقل نمی کند مگر کسانی که دارای علمند)

و قرآن مجید امثال بسیار ذکر می کند ولی آیات بالا و آنچه درین مضمون است مطلق میباشند و در نتیجه باید گفت همه بیانات قرآنی نسبت بمعارف عالیه که مقاصد حقیقی قرآنند امثال میباشند.

ز قرآن مجید محکم و متشابه دارد خدایمتعال در کلام خود میفرماید: ((کتاب احکمت آیاته)) سوره هود آیه ۱ (ترجمه: قرآن کتابیست که آیاتش محکم قرار داده شده اند و باز می فرماید:

((الله نزل احسن الحديث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون

ربهم))

سوره زمر آیه ۲۳ (ترجمه: خدا بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش شبیه و مانند هم و دو تا است، بسبب آن کتاب پوستهای کسانی که از خدای خود میترسند کشیده میشود با شنیدن قرآن بدنشان بلرزه در میآید) و باز میفرماید

((هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویلہ و ما یعلم تاویلہ الا الله و الراسخون فی العلم یقولون أمنا به کل من عند ربنا))

سوره آل عمران آیه ۷ (ترجمه: خدا کسی است که بر تو کتاب را نازل کرد در حالیکه برخی از آن آیات محکم میباشند که آنها مادر مرجع و اساس مسلم کتابند و برخی آیات متشابه هستند اما کسانی که در دلهایشان میل بکجروی و انحراف از استقامت است از متشابه کتاب پیروی می کنند برای فتنه و فریب دادن مردم و برای اینکه تاویلش را میخواهند و حال آنکه تاءویل آن را جز خدای نمیداند و آنان که در علم خود ثابت قدمند در مورد آیات متشابه میگویند بآن ایمان داریم همه آیات از پیش خدای ماست).

چنانکه روشن است آیه اولی همه قرآن را محکم معرفی می کند و البته مراد از آن

استوار و غیر قابل خلل و بطلان بودن کتاب است و آیه دوم همه قرآن را متشابه می‌شمارد و البته مراد از آن یکنواخت بودن آیات قرآنی است در زیبائی اسلوب و شیرینی لهجه و قدرت خارق العاده بیان و همه قرآن همین وضع را دارد.

و آیه سوم که درین فصل مورد نظر ما است قرآن را بدو قسم محکم و متشابه قسمت می‌کند و رویهمرفته از اطراف کلام بر می‌آید که : اولاً محکم آیه ایست که در مدلول خود محکم و استوار باشد و معنی مراد آن بغير مراد اشتباه نیفتد و متشابه بر خلاف آنست

و ثانیاً وظیفه ایمانی هر مؤمنی که در ایمان خود رسوخ دارد اینست که بآیات محکمه ایمان بیاورد و عمل کند و بآیات متشابهه ایمان آورد ولی از عمل بآنها توقف و خودداری نماید. تنها اشخاص منحرف القلب و کج فکر هستند که بآیات متشابهه بمنظور فریب دادن مردم و دست اندازی بتاویل عمل نموده از آنها پیروی میکنند. ح معنی محکم و متشابهه پیش مفسرین و علما در میان علماء اسلام در معنی محکم و متشابهه اختلاف عجیبی است و باتتبع اقوال میتوان نزدیک به بیست قول درین مسئله پیدا کرد.

آنچه عملاً پیش مفسرین از صدر اول تاکنون دائر و مورد اعتماد است اینست که محکمت آیاتی هستند که معنی مراد آنها روشن است و بمعنی غیر مراد اشتباه نمی‌افتد باینگونه آیات باید ایمان آورد و هم عمل کرد و آیات متشابهه آیاتی هستند که ظاهرشان مراد نیست و مراد واقعی آنها را که تاویل آنها است جز خدای نداند و بشر را راهی بآن نیست ، باینگونه آیات باید ایمان آورد ولی از پیروی و عمل بآنها توقف و خودداری نمود.

این قولی است که در میان علماء اهل سنت و جماعت مشهور است ، و مشهور در میان شیعه نیز همین قول است جز اینکه معتقدند که تاء ویل آیات متشابهه را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیه السلام) نیز میدانند ولی عامه مؤمنین که بتاویل متشابهات راه ندارند علم بآن را باید بخدا و پیغمبر و ائمه هدی ارجاع نمایند .

این قول با اینکه عملاً میان اکثر مفسرین دائر و مورد اعتماد است از چند جهت بمتن آیه کریمه

((هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکّمات الخ و باسلوب دلالت سایر آیات قرآنی انطباق ندارد زیرا:))

اولاً در قرآن کریم آیاتی باین وصف که برای تشخیص مدلولش بهیچوجه راهی نباشد سراغ نداریم ، گذشته از اینکه قرآن مجید خود را باصفاتی مانند نور و هادی و بیان توصیف می کند که هرگز با گنگ بودن آیاتش از بیان مراد واقعی خود سازش ندارد .
گذشته از اینکه آیه کریمه :

((افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا))

سوره نساء آیه ۸۲ (ترجمه : آیا قرآن را تدبر و پی گیری نمی کنند و اگر از پیش غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می یافتند) تدبر در قرآن را رافع هرگونه اختلاف قرار میدهد در صورتیکه آیه متشابه چنانکه لازمه قول مشهور است اختلافش را هیچگونه تدبری حل نمی شود .

ممکن است گفته شود که مراد از آیات متشابهه همان حروف مقطعه فواتح سور مانند الم الرحم و غیر آنها باشد که راهی برای تشخیص مراد واقعی آنها نیست . ولی باید توجه داشت که در آیه کریمه آیات متشابهه را بنام متشابه در مقابل محکم خوانده و لازمه این تسمیه اینست که آیه نامبرده مدلولی از قبیل مدلولات لفظی

داشته باشد نهایت اینکه مدلول واقعی باغیر واقعی مشتبه شود و حروف مقطعه فواتح سور مدلول لفظی اینطوری ندارند. علاوه بر این ظاهر آیه اینست که جمعی از اهل زیغ و انحراف از آیات متشابهه در اضلال و تقنین مردم استفاده میکنند و در اسلام شنیده نشده است کسی از حروف مقطعه فواتح سور چنین استفاده تاویلی بنماید و کسانی که چنین استفاده تاویلی کرده اند از تاویل همه قرآن این استفاده را نموده اند نه تنها از حروف مقطعه فواتح سور. بعضی گفته اند تاویل متشابهه در آیه اشاره بقصه معروفی است

(۷)

که بموجب آن یهود میخواستند از حروف مقطعه اوایل سور مدت بقاء و دوام اسلام را بدست آورند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با خواندن فواتح سوریکی پس از دیگری حساب ایشان را مختل ساخت. این سخن نیز بیوجه می باشد زیرا در صورت راستی این قصه و درستی روایت سخنی بوده که برخی از یهود گفته اند و در همان مجلس پاسخ خود را گرفته اند و این واقعه در خور آن اهمیت نیست که در آیه کریمه بمسئله تاءویل متشابهه و اتباع آن داده شده.

علاوه براینکه سخن یهود فتنه ای در بر نداشته زیرا اگر دینی حق باشد موقت یعنی قابل نسخ بودن آن لطمه بحقانیت آن نمیزند چنانکه ادیان آسمانی قبل از اسلام همین حال را داشته اند و بر حق بودند. ثانیاً لازمه این قول اینست که کلمه ((تاویل)) در آیه کریمه بمعنی مدلول و معنی خلاف ظاهر بوده باشد و هم اختصاص بآیات متشابهه داشته باشد و هر دو مطلب درست نیست و ما در بحثی که در آینده از تاویل و تنزیل خواهیم کرد روشن خواهیم

ساخت که اولاً ((تاء و یل)) در عرف قرآن از قبیل معنی و مدلول نیست که لفظی بر آن دلالت لغوی داشته باشد و ثانیاً همه آیات قرآنی اعم از محکم و متشابه تاویل دارند نه تنها آیات متشابهه .

و ثالثاً در آیه کریمه کلمه ((آیات محکمت))، را با جمله

((هن ام الكتاب)) توصیف نموده و مدلول آن اینست که آیات محکمه بامهات مطالب کتاب مشتملند و مطالب بقیه آیات بر آنها متفرع و مترتب میباشند. و لازم بین این مطلب آنست که آیات متشابهه از جهت مدلول و مراد بآیات محکمه برگردند. یعنی برای استیضاح معنی آیات متشابهه آنها را بسوی محکمت رد کنند و بمعونه محکمت مراد واقعی آنها را بیابند.

و بنابراین در قرآن مجید آیه ای که هیچگونه دسترسی بمراد واقعیش نباشد نداریم و آیات قرآنی یا بلاواسطه محکمند مانند خود محکمت و یا با واسطه محکمند مانند متشابهات و اما حروف مقطعه فواتح سور اصلاً مدلول لفظی لغوی ندارند و بدین سبب از مقسم محکم و متشابهه بیروند. این مطلب را از عموم آیه :

((افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقلها)) و همچنین آیه : ((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))^(۸)

میتوان استفاده کرد.

ط روش ائمه اهل بیت علیهم السلام در محکم و متشابهه قرآن آنچه از بیانات مختلف ائمه اهل بیت (علیه السلام) بدست میآید اینست که در قرآن مجید متشابهه بمعنی آیه ای که مدلول حقیقی خود را بهیچ وسیله ای بدست ندهد وجود ندارد. بلکه هر آیه ای اگر در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد بواسطه آیات دیگری میتوان بمدلول

حقیقی آن پی برد، و این همان ارجاع
متشابه است بمحکم چنانکه آیه :

((الرحمن علی العرش استوی)) **سوره طه . آیه ۵**

(ترجمه : خدا بر تخت خود قرار گرفت) و
آیه : ((وجاء ربك)) سوره فجر آیه ۲۲
(ترجمه و خدای تو آمد) ظاهرند در جسمیت
و مادیت ولی با ارجاع این دو آیه بآیه
کریمه : ((لیس کمثله شیء)) سوره شوری
آیه ۱۱ معلوم میشود مراد از قرار گرفتن
و آمدن که بخدای متعال نسبت داده شده
معنائی است غیر از استقرار در مکان و
انتقال از مکان بمکان .
پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در وصف
قرآن مجید میفرماید

(۹)

**: ((و ان القرآن لم ینزل لیکذب بعضه بعضا و لکن نزل یرصدق بعضه بعضا
فما عرفتم فاعلموا به و ما تشابه علیکم فآمنوا به))**

(ترجمه : بدرستی قرآن نازل نشده برای
اینکه برخی از آن برخی دیگر را تکذیب
کند ولی نازل شده که برخی از آن برخی
دیگر را تصدیق نماید پس آنچه را که
فهمیدید بآن عمل کنید و آنچه بشما
متشابه شد بآن تنها ایمان بیاورید).
و در کلمات امیرالمؤمنین

(۱۰)

(علیه السلام) است : ((یشهد بعضه علی
بعض و ینطق بعضه ببعض)) (ترجمه : شهادت
میدهد برخی از قرآن بر برخی دیگر و
منطبق میآید برخی از آن بسبب برخی
دیگر).

و امام ششم

(۱۱)

(علیه السلام) میفرماید :

((المحکم ما یعمل به و المتشابه ما اشتبه علی جاهله))

(ترجمه : محکم قرآن آنست که بآن بتوان
عمل کرد و متشابه آنست که بکسیکه نداند
مشتبّه شود) و از روایت استفاده میشود که
محکم و متشابه نسبی میباشند و ممکن است

آیه نسبت بکسی محکم و نسبت بکس دیگر
متشابه باشد.
و امام هشتم
(۱۲)

منقول است که فرمود:

((من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم ثم قال ان فی
اخبارنا متشابهها کمتشابه القرآن فرد و امشابهها الی محکما و لا تتبعوا متشابهها
فتضلوا))

(ترجمه : کسیکه متشابه قرآن را بمحکم آن
رد کرد براه راست هدایت یافت . پس از آن
فرمود: بدرستی در اخبار ما متشابه هست
مانند متشابه قرآن پس متشابه آنها را
بسوی محکم آنها برگردانید و از خود
متشابه پیروی مکنید که گمراه میشوید).
چنانکه مشاهده میشود روایات و خاصه خبر
اخیر صریح است در اینکه متشابه آیه ایست
که استقلال در افاده مدلول خود نداشته
باشد و بواسطه رد بسوی محکمت روشن
خواهد شد، نه اینکه هیچگونه راهی برای
فهم مدلول آن در دست رس نباشد.
ی قرآن مجید دارای تاء و یل و تنزیل می
باشد لفظ ((تاویل قرآن)) در قرآن مجید
در سه آیه آمده است :

۱ آیه محکم و متشابه که سابقا نقل شد
(فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما
تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاء و یله و ما یعلم الا الله) (سوره آل
عمران آیه ۷) (ترجمه آیه گذشت).
۲ آیه کریمه :

((و لقد جنناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤ منون هل
ینظرون الا تاویله یوم یاءتی تاء و یله یقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل
ربنا بالحق))

سوره اعراف آیه ۵۳ (سوگند میخورم برای
ایشان کتابی آوردیم که آنرا روی علم
تفصیل دادیم در حالیکه هدایت و رحمت است
برای جمعی که ایمان میآورند، اینان
نگران نیستند مگر تاویل آنرا روزی که

تاویلش میآید (روز قیامت) کسانی که پیشتر آنرا فراموش کرده بودند میگویند اعتراف میکنند که فرستادگان خدای در دنیا بسوی ما بحق آمده بوده اند).
۳ آیه کریمه :

((و ما كان هذا القرآن ان يفتری تا آنجا که میفرماید بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لما یاءتھم تاءویلہ كذلك کذب الذین من قبلھم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین))

سوره یونس آیه ۳۹ (ترجمه : این قرآن افترا نبود تا آنجا که می فرماید بلکه اینان تکذیب کردند چیزی را که بعلمش احاطه نداشتند در حالیکه هنوز تاویل آن برای آنان نیامده برای ایشان مشهود نشده بهمین نحو کسانی که پیش از اینان بودند تکذیب نمودند پس نگاه کن که سرانجام ستمکاران چگونه بود).

و بهر حال ((تاءویل)) از کلمه ((اول)) بمعنی رجوع است و مراد از ((تاءویل)) آن چیزی است که آیه بسوی آن بر میگردد و مراد از تنزیل در مقابل تاءویل معنی روشن و تحت اللفظ آیه می باشد.

یا معنی تاویل پیش مفسرین و علماء در معنی تاویل اختلاف شدید دارند و با تتبع در تاویل ممکن است به بیشتر از ده قول برخورد ولی آنچه مشهورتر از همه اقوال می باشد دو قول است :

۱ قول قدماء که تاویل را با تفسیر محصل معنی کلام مرادف می گرفتند و بنابراین همه آیات قرآنی تاویل دارند لکن بمقتضای آیه ((و ما یعلم تاویلہ الا الله))

تاءویل متشابهات را بالخصوص کسی جز خدای نمیداند.

و ازین روی جمعی از قدماء گفته اند که آیات متشابهه قرآن همان حروف مقطعه اوایل سور می باشد زیرا در قرآن مجید آیه ای که معنی محصل آن برای همه مردم مجهول باشد جز حروف مقطعه نامبرده وجود

ندارد. ولی ما در فصلهای گذشته بطلان این تشخیص را روشن ساختیم .

و بهر حال نظرباینکه قرآن مجید علم بتاءویل برخی از آیات را از غیر خدا سلب می کند و در قرآن مجید آیه ای که تاءویل یعنی محصل معنی آن برای همه مجهول باشد نداریم و حروف مقطعه اوایل سور را نیز متشابه نمیشود شناخت این قول پیش متاخرین باطل شناخته شده متروک شد.

۲ قول متاخرین که ((تاءویل)) معنی خلاف ظاهر است که از کلام قصد شود و بنابراین همه آیات قرآنی تاءویل ندارند و تنها آیات متشابهه است که دارای تاءویل و معنی خلاف ظاهر دارند که جز خدا کسی را بر آنها احاطه نیست مانند آیاتی که تجسم و آمدن و نشستن و رضا و سخط و تاءسف و سایر لوازم مادیت را بخدا نسبت میدهند و آیاتی که نسبت معصیت بفرستادگان خدا و پیغمبران معصوم میدهند.

این مذهب باندازه ای عملا دائر شده که فعلا لفظ ((تاءویل)) در معنی خلاف ظاهریک حقیقت ثانیه گشته است و تاءویل آیات قرآنی در مخاصمه های کلامی یعنی صرف کلام از ظاهرش ، و جمل آن برخلاف ظاهر بواسطه دلیل بنام تاءویل روشی دائر گردیده با اینکه خود این روش خالی از تناقض نیست .
(۱۳)

این قول نیز با اینکه شهرت بسزائی دارد درست نیست و بآیات قرآنی منطبق نمیشود زیرا:

اولا آیه سوره اعراف

((هل ينظرون الا تاءويله)) و آیه سوره یونس ((بل كذبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لمایاءتهم تاءويله))

که در فصل گذشته نقل شدند ظاهرند در اینکه همه قرآن تاءویل دارد نه تنها آیات متشابهه چنانکه بنای این قول بر آنست .

و ثانیاً لازمه این قول اینست که آیاتی در قرآن مجید وجود داشته باشد که مدلول حقیقی کلامی را که از رسانیدن معنی مراد گنگ باشد کلام بلیغ نمیشود شمرد تا چه رسد بکلامی که با بلاغت خود بجهان سخنوری تحدی و اعلام تفوق مینماید.

و ثالثاً بنابراین قول حجت قرآن تمام نمیشود زیرا بموجب احتجاج آیه کریمه

((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))

یکی از دلائل اینکه قرآن کلام بشر نیست اینست که در میان آیات آن (با اختلاف شدیدی که در ازمنه و شرائط و اوضاع و احوال مقارن نزول دارند) هیچگونه اختلاف معنی و مدلول نیست و هر اختلافی که بحسب بادی نظر جلوه کند با تدبر در آیات رفع میشود.

و اگر بنا شود کمیت معتنابهی از آیات بنام متشابهاً با مسلمات قرآن که حکماتند اختلاف داشته باشد و رفع اختلاف باین نحو بشود که بگوئیم ظواهر آنها مراد نیست بلکه مراد يك معانی دیگری است که جز خدا کسی از آنها واقف نیست، اینگونه ارتقاع اختلاف هرگز دلالت براینکه قرآن کلام بشر نیست ندارد.

و همچنین اگر رفع اختلاف را باین نحو کنیم که هر آیه ای را که مضمون آن مخالف و مناقض حکمات و مسلمات قرآن است و از ظاهر آن منصرف کرده (باصطلاح این قول) با تاءویل بمعنی خلاف ظاهر حمل کنیم، زیرا بواسطه این نوع تاءویل هرگونه تناقضی راحتی از کلام بشر نیز میشود رفع نمود.

و رابعاً اصلاً دلیلی بر اینکه مراد از تاءویل در آیه محکم و متشابه معنی خلاف ظاهر است وجود ندارد و در سایر آیات قرآنی که نام تاءویل آورده شده چنین معنایی اراده نشده مثلاً در سه جا از قصه

یوسف (ع) تعبیر خواب ((تاء ویل)) نامیده شده و بدیهی است که تعبیر خواب معنی خلاف ظاهر خواب نیست بلکه حقیقتی است خارجی عینی که در خواب بصورت مخصوصی دیده می شود چنانکه
(۱۴)

یوسف (ع) بخاک افتادن پدر و مادر و برادران را در صورت سجده خورشید و ماه و ستارگان دیده بود و چنانکه ملك مصر قحطی هفت ساله مصر را در شکل هفت گاو لاغر که هفت گاو چاق و فربه را میخورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک دیده بود و چنانکه مصاحبان زندان یوسف (ع) ساقی گری ملك و صلب را در هیئت فشردن خوشه انگور و سرگرفتن طبق نان و خوردن مرغان از آن نان دیده بودند.
و همچنین در قصه
(۱۵)

موسی و خضر از سوره کهف پس از آنکه خضر کشتی را سوراخ می کند و پس از آن پسری را میکشد و پس از آن دیوار کجی را راست می کند و در هر مرحله موسی (ع) اعتراض مینماید خضر بمقام جواب آمده حقیقت و منظور اصلی کارهائی را که بامر خدا انجام داده بود بیان می کند و آنرا تاء ویل مینامد و معلوم است حقیقت کار و کرده بمنزله روح کار است که تاء ویل نامیده شده نه معنی خلاف ظاهر آن .
و همچنین خدای متعال در باره وزن و کیل میفرماید:

و اوفو الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلك خیر و احسن تاء ویلا))
سوره اسری آیه ۳۵

(ترجمه : وقتیکه کیل میکنید کیل را ایفاء کنید مکیال را درست پر کنید و با ترازوی درست و زن نمائید این خوب است و از جهت تاویل بهتر می باشد) روشن است که

مراد از تاء ویل کیل و وزن وضع اقتصادی خاصی است که در بازار داد و ستد در نقل و انتقال حوائج زندگی خارجی و روحی است که در کالبد کیل و وزن دمیده شده و با درستی و نادرستی آنها در آثار خود توانا و ناتوان میشود.

و همچنین در جای دیگر میفرماید:
((فان تنازعتم فی شیء فرّوه الی الله و الرسول ... ذلك خیر و احسن تاءویلا))

سوره نساء آیه ۵۹ (ترجمه: پس اگر در چیزی نزاع داشتید آنرا بخدا و رسول برگردانید... این خوب است و از جهت تاء ویل بهتر می باشد) پیدا است که مراد از ((تاء ویل)) رد منازعه بخدا و رسول همان پا بر جا بودن وحدت جامعه و استوار بودن پیوند روحی در جامعه می باشد و این حقیقتی است خارجی نه معنی خلاف ظاهر رد نزاع.

و همچنین موارد دیگری که لفظ تاء ویل در قرآن مجید ذکر شده و جمعا با آنچه گذشت شانزده مورد می باشد، در هیچکدام از آنها نمیشود تاء ویل را بمعنی ((مدلول خلاف ظاهر)) گرفت بلکه به معنی دیگری است که (چنانکه در فصل آینده روشن خواهد شد) بلفظ تاء ویل که در آیه محکم و متشابه وارد شده نیز انطباق دارد و با اینحال موجبی برای اینکه لفظ تاء ویل را در آیه نامبرده بمعنی ((مدلول خلاف ظاهر)) بگیریم نیست.

و پاورقی ۵- تفسیر صافی مقدمه ۸ و سفینه البحار ماده ((بطن)).

۶- بحار ج ۱ ص ۳۷.

۷- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۶ و تفسیر قمی اول سوره بقره تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۲.

۸- ترجمه هر دو آیه گذشت.

۹- در المنثور ج ۲ ص ۸.

۱۰- نهج البلاغه خطبه ۱۳۱.

۱۱- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۶۲.

۱۲- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۹۰.

۱۳- زیرا بیان معنی تاءویل با اعتراف باینکه جز خدا کسی معنی تاویلی را نداند مناقض است ولی اینان بعنوان احتمال ذکر میکنند.

۱۴- خواب حضرت یوسف (ع) در آیه سوم سوره یوسف ذکر شده (وقتیکه یوسف بپدر خود گفت: ای پدر من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم در حالیکه برای من سجده میکردند) و تاءویل خواب در آیه صدم سوره از زبان یوسف (ع) نقل شده است (یوسف پدر و مادر خود را پس از آنکه بعد از سالها مفارقت در مصر بدیدارش رسیدند بالای تخت برد و پدر و مادر و برادران برابر او بخاک افتادند و گفت: ای پدر اینست تاءویل خواب من).

خواب ملك مصر در آیه چهل و سوم سوره ذکر شده است (ملك گفت من در خواب می بینم هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می خورند و هفت سنبل سبز و سنبلهای دیگر خشک) و تاءویل آن در آیه ۴۷ ۴۹ از زبان یوسف (ع) نقل شده (یوسف گفت: هفت سال با کوشش تمام میکارید و هر چه درویدید در سنبلش نگهدارید مگر کمی از خوراکی تان را، پس از آن هفت سال سخت میاید که ذخیره پیشین شما را میخورند مگر کمی از آنچه نگه میدارید پس از آن سالی میآید که در آن باران برای مردم میآید).

و خواب مصاحبان زندان یوسف هم در آیه سی و ششم سوره ذکر شده (با یوسف دو جوان یا دو غلام شاه داخل زندان شدند یکی بیوسف گفت: من در خواب دیدم که انگور میفشرم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که بسر خود نانی گذاشته ام که پرندگان از آن میخورند).

و تاءویل خوابشان از زبان یوسف (ع) در آیه چهل و یکم سوره ذکر شده (ای دو رفیق زندان یکی از شما ساقی ملك میشود و دیگری صلب شود و پرندگان از سرش میخورند).

۱۵- آیه ۷۱ ۸۲ سوره کهف .

شناخت قرآن

یب معنی حقیقتی تاء ویل در عرف قرآن چیست؟ آنچه از آیاتی که لفظ تاء ویل در آنها وارد است و برخی از آنها را در فصلهای گذشته نقل نمودیم بدست میآید، اینست که تاء ویل از قبیل معنی که مدلول لفظ باشد نیست چنانکه روشن است که در خوابهایی که در سوره نقل و تاء ویل شده هرگز لفظی که خواب را شرح میدهد بتاء ویل خواب دلالت لفظی اگرچه خلاف ظاهر هم باشد ندارد.

و همچنین در قصه های موسی و خضر لفظ قصه ها بتاء ویلی که خضر برای موسی کرده دلالت ندارد و همچنین در آیه

((و اوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم))

این دو جمله دلالت لفظی بروضع اقتصادی مخصوص که تاء ویل امر است ندارد.

و همچنین در آیه ((فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول)) دلالت لفظی بر تاء ویل خود که وحدت اسلامی است ندارد و اگر در سایر آیات دقت کنیم امر از همین قرار می باشد.

بلکه در مورد خوابها تاء ویل خواب حقیقتی است خارجی که در صورت خاصی برای بیننده خواب جلوه کرده ، همچنین در قصه موسی و خضر تاء ویلی که خضر اظهار می کند حقیقتی است که کارهائی که انجام داده از آن سرچشمه میگیرد و خودکار بنحوی بتاویل خود متضمن است و در آیه ای که بدرستی کیل و وزن امر می کند تاء ویل آن یک حقیقت و مصلحتی است عمومی که این فرمان تکیه بآن دارد و بنحوی تحقق دهنده او است و در آیه رد نزاع به خدا و رسول نیز به همین قرار است .

بنابراین تاء ویل هر چیزی حقیقتی است که آنچیز از آن سرچشمه میگیرد و آنچیز بنحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست

چنانکه صاحب تاء ویل زنده تاء ویل است و ظهور تاء ویل باصاحب تاء ویل است . این معنی در قرآن مجید نیز جاری است زیرا این کتاب از يك رشته حقائق و معنویات سرچشمه میگیرد که از قید ماده و جسمانیت آزاد و از مرحله حس و محسوس بالاتر و از قالب الفاظ و عبارات که محصول زندگی مادی ما است بسی وسیعتر میباشند .

این حقائق و معنویات بحسب حقیقت در قالب بیان لفظی نمی گنجند تنها کاری که از ساحت غیب شده اینست که با این الفاظ بجهان بشریت هشجاری داده شده که باظواهر اعتقادات حقه و اعمال صالحه خودشان را مستعد درك سعادت بکنند که جز اینکه بامشاهده و عیان درك کنند راهی ندارد، و روز قیامت و ملاقات خدا است که این حقائق بطور کامل روشن و هویدا میشود چنانکه دو آیه سوره اعراف و آیه سوره یونس بدین معنی دلالت داشتند .

خدایمتعال برای اشاره باین معنی میفرماید: ((و الكتاب المبين انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون و انه في ام الكتاب لدنيا لعلی حکیم)) سوره زخرف آیه ٤ (ترجمه : سوگند بکتاب مبین ما آنرا قرآنی عربی قرار دادیم تا شاید شما تعقل کنید و بدرستی آن در حالیکه پیش ما در ام الكتاب است بلند است (دست فهم عادی باو نمیرسد) و محکم است (نمیشود در او رخنه کرد) .

انطباق آخر آیه بتاء ویل بآن معنی که ذکر شد واضح است و مخصوصا از آن جهت که فرموده

((لعلکم تعقلون))

و نفرموده ((لعلکم تعقلونه)) (شاید آن را تعقل کنید) زیرا علم بتاء ویل چنانکه آیه محکم و متشابه

(و ما يعلم تاءويله الا الله)

حکم می کند اختصاص بخدا دارد و نیز بهمین جهت وقتیکه در آیه محکم و متشابه اهل انحراف را بواسطه پیروی متشابهات نکوهش می کند میفرماید با این پیروی فتنه میخواهند و تاءویل آنرا میجویند و نفرموده مییابند.

پس تاءویل قرآن حقیقت یا حقائق است که در دام الکتاب پیش خداست و از مختصات غیب می باشد.

و باز در جای دیگر نزدیک بهمین مضمون میفرماید

((فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل و رب العالمین))

سوره واقعه آیه ۸۰ (پس سوگند بموقعهای ستارگان و بدرستی این سوگندی است که اگر بدانید بزرگ است، این قرآنی است محترم در کتابی که محفوظ و پنهان است (ام الکتاب) کتابی که جز پاک شدگان آن را مس نمی کنند تنزیل فرو فرستاده شده است از پیش خدای جهانیان).

چنانکه پیداست آیات کریمه برای قرآن دو مقام اثبات می کند مقام کتاب مکنون که از مس مس کننده ای مصون است و مقام تنزیل که برای مردم قابل فهم می باشد.

چیزی که از این آیات علاوه بر آیات گذشته استفاده میشود استثنای ((الا المطهرون)) است که مقتضای آن کسانی میتوانند بحقیقت و تاءویل قرآن کریم برسند و این اثبات با نفیی که از آیه ((و ما يعلم تاءویله الا الله)) در میآید مناقات ندارد زیرا انضمام دو آیه بهم دیگر نتیجه استقلال و تبعیت میدهد میرساند که خدای متعال در علم باین حقائق مستقل است و کسی جز او این حقائق را نخواهد دانست مگر باذن او و تعلیم او.

نظیر علم غیب که بموجب آیات بسیاری اختصاص بخدایمتعال دارد و در آیه ای کسان پسندیده اش استثنا شده اند ((عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول)) (سوره جن آیه ۲۷ و از مجموع کلام نتیجه گرفته شده که علم غیب بنحو استقلال اختصاص بخدا دارد و جز او کسی را نشاید مگر باذن او.

آری مطهرون بدلالت این آیات بحقیقت قرآن مس میکنند و بانضمام آیه کریمه ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) سوره احزاب آیه ۴۳ که بموجب اخبار متواتره در حق اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان رسالت (علیه السلام) از پاک شدن و بتاءویل قرآن عالمند.

یج قرآن مجید ناسخ و منسوخ دارد. در میان آیات احکام که در قرآن است آیاتی هست که پس از نزول جای حکم آیاتی را که قبلا نازل شده و مورد عمل بوده اند گرفته بزمان اعتبار حکم قبلی خاتمه میدهد، آیات قبلی منسوخ و آیات بعدی که در حکم خود حکومت بر آنها دارند ناسخ نامیده میشوند چنانکه در اول بعثت مسلمانان دستور داشتند که با اهل کتاب با مسالمت بسر برند چنانکه می فرماید:

((فاعفوا و اصفحوا حتی یتی الله بامرہ))

سوره بقره آیه ۱۰۹ (پس عفو و صفح کنید ببخشید و روی گردانیده نادیده بگیرید تا امر خدا بیاید) و پس از چندی آیه قتال آمد و بحکم مسالمت خاتمه داد چنانکه می فرماید:

((قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب)) (سوره توبه آیه ۲۹)
(ترجمه: جنگ و قتال کنید با کسانی که بخدا و روز قیامت ایمان ندارند و آنچه

را خدا و پیغمبر حرام می کند حرام نمیکنند و دین حق را برای خود دین نمی گیرند که همان اهل کتاب باشند).

البته حقیقت نسخی که در میان ما دائر است اینست که نظر بمصلحتی حکمی را وضع کرده مورد عمل قرار دهند و پس از چندی بخطا و اشتباه خود پی برده و حکم اولی را الغاء و حکم دیگری را جایگزین آن سازنده و نسخ باین معنی را که ملازم جهل و خطا است بخدایمتعال که جهل و خطا بساحت پاکش راه ندارد نمیشود نسبت داد و چنین حکمی در قرآن مجید که در میان آیاتش هیچگونه اختلافی نیست وجود ندارد. بلکه نسخ در قرآن مجید بیان انتهاء زمان اعتبار حکم منسوخ است به این معنی که مصلحت جعل و وضع حکم اولی مصلحتی محدود و موقت باشد و طبعاً اثرش نیز که حکم است محدود و موقت در میآید و پس از چندی حکم دومی پیدا شده و خاتمه یافتن مدت اعتبار حکم اولی را اعلام کند و نظر باینکه قرآن مجید در مدت بیست و سه سال تدریجاً نازل شده اشمالش بچنین احکامی کاملاً قابل تصور است.

و البته وضع حکم موقت در جایی که هنوز مقتضی حکم ثابت تام نیست و پس از تمامیت مقتضی تبدیل نمودن آن بحکم ثابت اشکالی نخواهد داشت، چنانکه از قرآن مجید نیز در حکمت نسخ همان معنی استفاده میشود.

خدایمتعال میفرماید:

((و اذا بدلنا آية مكان آية و الله اعلم بما ينزل قالوا انما انت مفتر بل اكثرهم لا يعلمون قل نزله روح القدس من ربك بالحق ليثبت الذين آمنو و هدى و بشر للمسلمين))

سوره نحل آیه ۱۰۲ (ترجمه: و وقتی که آیه ای را بجای آیه ای گذاشته تبدیل کردیم در حالیکه خدا بآنچه نازل می کند دانایتر است میگویند افترا بسته ای بلکه بیشترشان نمی فهمند بگو آنرا روح القدس

بحق از خدای تو نازل کرده است برای اینکه کسانی را که ایمان آورده اند ثابت تر بکند و هدایت و بشارت باشد برای آنانکه تسلیم امر خدا هستند.

ید جری و انطباق در قرآن مجید نظر به اینکه قرآن مجید کتابی است همگانی و همیشگی در غایب مانند حاضر جاری است و به آینده و گذشته مانند حال منطبق می شود، مثلاً آیاتی که در شرایط خاصه ای برای مؤمنین زمان نزول تکالیفی بار می کنند مؤمنینی که پس از عصر نزول دارای همان شرایط هستند بی کم و کاست همان تکالیف را دارند و به آیاتی که صاحبان صفاتی را ستایش یا سرزنش می کنند یا مژده می دهند یا میترسانند کسانی را که با آن صفات متصفند در هر زمان و در هر مکان باشند شامل هستند.

بنابراین هرگز مورد نزول آیه ای مخصص آن آیه نخواهد بود. یعنی آیه ای که درباره شخصی یا اشخاص معینی نازل شده در مورد نزول خود منجمد نشده بهر موردی که در صفات و خصوصیات بامورد نزول آیه شریک است سرایت خواهد نمود و این خاصه همان است که در عرف روایات بنام ((جری)) نامیده می شود.

امام پنجم
(۱۶)

در روایتی می فرماید: و اگر این طور باشد که وقتی آیه ای در قومی نازل شد پس از آن همان قوم مردند آن آیه نیز بمیرد از قرآن چیزی باقی نمی ماند ولیکن همه قرآن تا آسمانها و زمین هست جاری است و برای هر قوم آیه ایست که آنرا می خوانند و از آن بهره نیک یابد دارند.

و در
(۱۷)

بعضی از روایات بطن قرآن یعنی انطباق قرآن را بمواردی که به واسطه تحلیل بوجود آمده از قبیل جری می شمارد.

یه تفسیر الفاظ قرآن مجید و پیدایش و سیر آن تفسیر و بیان الفاظ و عبارت قرآن مجید از عصر نزول شروع شده و شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بتعلیم قرآن و بیان معانی و مقاصد آیات کریمه آن می پرداخته است چنانکه خدای متعال می فرماید

((و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم))

سوره نحل آیه ۴۴ (ترجمه: و نازل کردیم بر تو کتاب را تا برای مردم آنچه را بر ایشان فرو فرستاده شده بیان نمائی. و می فرماید

((هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة))

سوره جمعه آیه ۲ (اوست خدا است که در امی ها پیغمبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر ایشان می خواند و ایشان را تزکیه می کند و کتاب و حکمت را به ایشان یاد می دهد و تعلیم می کند)

و در زمان آنحضرت بامر وی جمعی به قرائت و ضبط و حفظ قرآن اشتغال داشتند که قراء نامیده می شدند. و پس از رحلت صحابه آنحضرت و پس از ایشان سایر مسلمانان بتفسیر قرآن اشتغال داشتند و تاکنون دارند.

یو علم تفسیر و طبقات مفسرین پس از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جمعی از صحابه مانند ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر و انس و ابوهریره و ابوموسی و از همه معروفتر عبد الله بن عباس بتفسیر اشتغال داشتند.

و روش شان در تفسیر این بود که گاهی آنچه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله

(در معانی آیات قرآنی شنیده بودند در شکل روایت مسند نقل می کردند (۱۸) این احادیث از اول تا آخر قرآن جمعا دویست و چهل و چند حدیثند که سند بسیاری از آنها ضعیف و متن برخی از آنها منکر است و گاهی تفسیر آیات را در صورت اظهار نظر بی اینکه بپیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسناد دهند القاء می کردند.

متأخرین اهل تفسیر از اهل سنت این قسم را نیز جزء روایات نبوی در تفسیر می شمارند، زیرا صحابه علم قرآن را از مقام رسالت آموخته اند و مستبعد است که خودشان از خود چیزی گفته باشند.

ولی دلیلی قاطع بر این سخن نیست، علاوه باینکه مقدار زیادی ازین قسم روایاتی است که در اسباب نزول آیات و قصص تاریخی آنها وارد شده و همچنین در میان این روایات صحابی بسیاری از سخنان علماء یهود که مسلمان شده بودند مانند کعب الاحبار و غیره بدون اسناد یافت می شود.

و همچنین ابن عباس بیشتر اوقات در معنی آیات بشعر تمثیل می کرد چنانکه در روایتی که از ابن عباس در سؤال نافع بن ازرق نقل شده در جواب دویست و اندی سؤال با شعار عرب متمثل می شود و سیوطی در کتاب

(۱۹)

اتقان صد و نود سؤال از آنجمله را روایت می کند و با اینحال روایاتی را که از مفسرین صحابه رسیده نمی توان روایات نبوی شمرد و اعمال نظر را از صحابه نفی کرد. و مفسرین صحابه را اهل طبقه اول گرفته اند.

طبقه دوم جماعت تابعین هستند که شاگردان مفسرین صحابه می باشند مانند مجاهد (۲۰) و سعید بن جبیر و عکرمه و ضحاک و ازین طبقه است حسن بصری و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن ابی مسلم و ابوالعالیه و محمد

بن کعب قرظی و قتاده و عطیه و زید بن
اسلم و طاوس یمانی .
طبقه سوم شاگردان طبقه دوم می باشند
مانند ربیع بن انس
(۲۱)

و عبدالرحمن بن زید بن اسلم و ابوصالح
کلبی و نظراء ایشان : و طریقه تابعین در
تفسیر این بود که تفسیر آیات را گاهی در
شکل روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و
آله) یا صحابه نقل می کردند و گاهی
معنی آیه را بی اینکه بکسی اسناد دهند،
در صورت اظهار نظر ایراد می کردند، و
متأخرین مفسرین با این اقوال نیز
معامله روآیات نبوی نموده آنها را
روایات موقوفه
(۲۲)

میشمارند و قدمات مفسرین باین دو طبقه
اطلاق میشود .
طبقه چهارم طبقه اولین مؤلفین تفسیر
است
(۲۳)

مانند سفیان بن عینه و وکیع بن جراح و
شعبة بن حجاج و عبد بن حمید و غیر ایشان
و از این طبقه است ابن جریر
(۲۴)

طبری صاحب تفسیر معروف .

طریقه این طبقه نیز اینگونه بود که اقوال صحابه و تابعین را در صورت روایتهای معنعن در تالیفات تفسیری خود وارد می کردند و از نظر استقلالی خود داری می نمودند، جز اینکه ابن جریر طبری در تفسیر خود گاهی در ترجیح میان اقوال اظهار نظر می کند و طبقات متاخرین ازین طائفه شروع می شود.

طبقه پنجم کسانی هستند که روایات را با حذف اسناد در تالیفات خود درج کردند و بمجرد نقل اقوال قناعت نمودند.

بعضی

(۲۰)

از علماء گفته اند که اختلال نظم تفسیر از همین جا شروع گردیده و اقوال زیادی درین تفاسیر بدون مراعات صحت و اعتبار نقل و تشخیص سند بصحابه و تابعین نسبت داده شده و در اثر این هرچ و مرج دخیل بسیاری بوجود آمده و اعتبار اقوال متزلزل شده است .

ولی کسیکه با دقت در روایات معنعن تفسیر تدبر نماید تردید نخواهد داشت وضع در میان آنها نیز فراوان است : اقوال متدافع و متناقض بتنها یک صحابی یا تابعی بسیار نسبت داده شده قصص و حکایاتی که قطعی الکذب است در میان این روایات بسیار دیده می شود و اسباب نزول و ناسخ و منسوخ که با سیاق آیات وفق نمیدهد یکی دو تا نیست که قابل اغماض باشد و از اینجا است که امام احمد بن حنبل (که خود قبل از پیدایش این طبقه بود) گفته است : سه چیز اصل ندارند : مغازی و ملاحم و روایات تفسیر، و از امام شافعی نقل شده که از ابن عباس نزدیک بصد حدیث فقط ثابت شده است .

طبقه ششم مفسرینی هستند که پس از پیدایش علوم مختلفه و نضج آنها در اسلام بوجود آمدند و متخصصین هر علم از راه فن مخصوص خود بتفسیر پرداختند نحوی از راه نحو مانند

(۲۶)

زجاج و واحدی و ابی حیان که از راه اعراب آیات بحث نموده اند،: بیانی از راه بلاغت و فصاحت مانند زمخشری (۲۷) در کشاف، متکلم از راه کلام مانند فخر رازی

(۲۸)

در تفسیر کبیر، عارف از راه عرفان مانند ابن عربی و عبد الرزاق

(۲۹)

کاشی در تفاسیر خودشان، و اخباری از راه نقل اخبار مانند ثعلبی (۳۰) در تفسیر خود، و فقیه از راه فقه مانند قریطی

(۳۱)

در تفسیر خود و جمعی نیز تفاسیری مختلط از علوم متفرقه نوشتند مانند تفسیر روح البیان

(۳۲)

(۳۳)

تفسیر نیشابوری

(۳۴)

خدمت این طبقه بعالم تفسیر این شد که فن تفسیر را از حالت جمود و رکودی که در طبقات پنجگانه قبلی داشت بیرون آورده وارد مرحله بحث و نظر نمودند اگر چه کسیکه با نظر انصاف نگاه کند خواهد دید که در اغلب بحثها تفسیری این طبقه نظریات علمی بقرآن تحمیل شده و خود آیات قرآنی از مضامین خودشان استنطاق نشده اند.

یز روش مفسرین شیعه و طبقات شان : طبقاتی که ذکر شد طبقات مفسرین اهل سنت و جماعت بود و منشاء آن روش خاصی است که از روز نخست در تفسیر گرفته شده و آن معامله روایت نبوی است با اقوال صحابه و تابعین که اعمال نظر در برابر آن از قبیل اجتهاد و در مقابل نص شمرده می شد، تا اختلال وضع این روایات و آفتابی شدن تضاد و تناقض و دس و وضع در میان آنها اجازه اعمال نظر بطبقه ششم مفسرین داد. ولی روشی که شیعه در تفسیر قرآن اتخاذ نموده است غیر این روش می باشد و در نتیجه اختلاف روش طبقه بندی مفسرین نیز سیمای دیگری بخود می گیرد.

شیعه بنص قرآن مجید قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در تفسیر آیات قرآن حجت می داند و برای اقوال صحابه و تابعین مانند سایر مسلمین هیچگونه حجیتی قائل نیست مگر از راه روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جز اینکه بنص خبر متواتر ثقلین قول عترت و اهل بیت را تالی قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مانند آن حجت می دانند و ازین روی در نقل و اخذ روایات تفسیری تنها

بروایاتی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیه السلام) نقل شده اکتفا کرده اند و طبقات خود را بترتیب زیرین بوجود آورده اند. طبقه اول کسانی که روایات تفسیر را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت فرا گرفته اند و در اصول خود بطور غیر مرتب ثبت کرده بروایت آنها پرداخته اند مانند

(۳۰)

زراره و محمد بن مسلم و معروف و جریر و امثال ایشان. طبقه دوم اهل تالیفات اولی تفسیر مانند فرات

(۳۱)

بن ابراهیم و ابوحمزه ثمالی و عیاشی

(۳۲)

و علی بن ابراهیم قمی و نعمانی صاحب تفسیر، شیوه این طبقه مانند طبقه چهارم از مفسرین اهل سنت این بود که روایات ماثوره را که از طبقه اول اخذ کرده بودند با اسناد در تالیفات خودشان درج می کردند و از هرگونه اعمال نظر خودداری می نمودند.

و نظر باینکه زمان دست رسی بائمه اهل بیت (علیه السلام) طولانی بود و تقریباً سیصد سال ادامه داشت طبعاً این دو طبقه ترتب زمانی نداشته متداخل بودند و همچنین کسانی که روایات را با حذف اسناد درج کنند بسیار کم بودند و درین باب بعنوان نمونه تفسیر عیاشی موجود را باید نام برد که یکی از شاگردان عیاشی از تالیف عیاشی اسناد روایات را اختصاراً حذف نموده و نسخه او بجای نسخه عیاشی دائر گشته است.

طبقه سوم. طبقه ارباب علوم متفرقه است مانند سید رضی

(۳۸)

در تفسیر ادبی خود و شیخ طوسی
(۳۹)

در تفسیر کلامی خود که تفسیر تبیان است و
صدر المتألهین
(۴۰)

شیرازی در تفاسیر فلسفی خود و میبدی
گونابادی در تفسیر عرفانی خود و شیخ عبد
علی حویزی
(۴۱)

و سید هاشم بحرانی و فیض کاشانی در
تفسیر نورالثقلین و برهان و صافی و
کسانی میان عده از علوم در تفاسیرشان
جمع کرده اند مانند شیخ طبرسی
(۴۲)

در تفسیر مجمع البیان که از راههای
مختلف لغت و نحو و قرائت و کلام و حدیث
بحث می کند.

یح قرآن خود چگونه تفسیر می پذیرد؟ پاسخ
این پرسش از فصلو گذشته پیدا است زیرا:
از جانبی قرآن مجید کتابی است همگانی و
همیشگی و همه را مورد خطاب قرار داده
بمقاصد خود ارشاد و هدایت می کند و نیز
با همه بمقام تحدی و احتجاج می آید و
خود را نور و روشن کننده و بیان کننده
همه چیز معرفی می کند و البته چنین چیزی
در روشن شدن خود نباید نیازمند دیگران
باشد.

و نیز در مقام احتجاج باینکه کلام بشر
نیست می گوید
(۴۳)

قرآن کلام یکنواختی است که هیچگونه
اختلافی در آن نیست و هرگونه اختلافی که
بنظر می رسد بواسطه تدبر در خود قرآن حل
می شود و اگر کلام خدا نبود این طور
نبود. و اگر چنین کلامی در روشن شدن
مقاصد خود حاجت بچیزی دیگر یا کس دیگر
داشت این حجت تمام نبود.

زیرا اگر مخالفی مورد اختلافی پیدا کند که از راه دلالت لفظی خود قرآن حل نشود از هر راه دیگری غیر لفظ حل شود مانند اینکه ارجاع به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شود و وی بدون شاهی از لفظ قرآن بفرماید مراد آیه چنین و چنان است البته مخالفی که معتقد بعصمت و صدق آنحضرت نیست اقناع نخواهد شد و بعبارت دیگر بیان و رفع اختلاف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مثلا بدون شاهد لفظی از قرآن تنها بدرد کسی می خورد که بنبوت و عصمت آنحضرت ایمان داشته باشد و روی سخن و طرف احتجاج در آیه

((افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))

(با مخالفین دعوت و کسانی است که ایمان بنبوت و عصمت آنحضرت ندارند. و قول خود آنحضرت بیشاهد قرآنی مسلم آنان نمی باشد.

و از طرف دیگر خود قرآن ببیان و تفسیر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیغمبر اکرم ببیان و تفسیر اهل بیت خود حجیت می دهد.

نتیجه این دو مقدمه اینست که در قرآن مجید برخی از آیات با برخی دیگر تفسیر شود و موقعیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او در برابر قرآن موقعیت معلمین معصومی باشد که در تعلیم خود هرگز خطا نکنند و قهرا تفسیری که آنان کنند با تفسیری که واقعا از انضمام آیات بهم دیگر بدست می آید مخالف نخواهد بود.

بطور نتیجه بحث نتیجه ای که از فصل گذشته گرفته می شود اینست که تفسیر واقعی قرآن تفسیری است که از تدبر در آیات و استمداد در آیه بآیات مربوطه دیگر بدست آید.

بعبارت دیگر در تفسیر آیات قرآنی یکی از سه راه را در پیش داریم :

۱ تفسیر آیه به تنهایی با مقدمات علمی و غیر علمی که در نزد خود داریم .

۲ تفسیر آیه بمعونه روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده .

۳ تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنطاق معنی آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایت در مورد امکان .

طریق سوم همان روشی است که در فصل گذشته استنتاج کردیم و آن روشی است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او در تعلیمات خود بآن اشاره فرمودند چنانکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرماید

((و انما نزل لیصدق بعضه بعضا))

و امیرالمؤمنین فرماید: ((ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض)) .

و از بیان گذشته روشن است که این طریقه غیر از طریقه ایست که در حدیث نبوی معروف

((من فسر القرآن براءیه فلیتوبء مقعده من النار))

(ترجمه : هر که قرآن را براءى و نظر خود تفسیر کند جای خود را در آتش درست کند) از آن نهی شده است زیرا در این روش قرآن باقر آن تفسیر می شود نه با راءى تفسیر کننده .

طریق اول قابل اعتماد نیست و در حقیقت از قبیل تفسیر برای می باشد مگر در جائی که با طریق سوم توافق کند.

طریق دوم روشی است که علماء تفسیر در صدر اسلام داشتند و قرنهای رایج و مورد عمل بود (چنانکه در فصلهای گذشته مذکور شد) و تاکنون نیز در میان اخباریین اهل سنت و شیعه معمول به می باشد.

طریقه ایست محدود در برابر نیاز نامحدود زیرا ما در ذیل شش هزار و چند صد آیه

قرآنی صدها و هزارها سؤال علمی و غیر علمی داریم پاسخ این سؤال‌الات و حل این معضلات و مشکلات را از کجا باید دریافت نمود؟

آیا برو آیات باید مراجعه نمود؟ در صورتیکه آنچه نام روایت نبوی می شود بر آن گذاشت از طریق سنت و جماعت به دو نیست و پنجاه حدیث نمیرسد گذشته از اینکه بسیاری از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می باشند و اگر رو آیات اهل بیت را که از طریق شیعه رسیده در نظر آوریم درست است بهزارها میرسد و در میان آنها مقدار معتنابهی احادیث قابل اعتماد یافت می شود ولی در هر حال در برابر سؤال‌الات نامحدود کفایت نمی کند، گذشته از اینکه بسیاری از آیات قرآنی هست که در ذیل آن از طریق عامه و خاصه حدیث وارد نشده است

یا در این مشکلات به آیات مناسبه باید برگشت که در این طریقه ممنوع است؟
یا اصلاً از بحث خودداری کرد و نیاز علمی را نادیده انگاشت؟ در این صورت آیه
((و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء))

سوره نحل آیه ۸۹ با دلالت روشن تر از آفتاب خود چه معنی خواهد داشت؟ و جمله
((افلا يتدبرون القرآن))

سوره نساء آیه ۸۲ و سوره محمد آیه ۲۴ و آیه
((كتاب انزلناه اليك مبارك ليذكروا آياته وليتذکر اولوا الالباب))

سوره ص آیه ۲۹ (ترجمه: کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم برای اینکه آیاتش را تدبر کنند و ارباب عقول متذکر شوند) و آیه

((افلم يدبروا القول ام جائهم مالم يات آبائهم الاولين))

سوره مومنون آیه ۶۷ (ترجمه: آیات این سخن را تدبر نکرده اند یا بسوی ایشان چیزی (تازه) آمده که بسوی پدران گذشته

شان نیامده بوده) چه مفهومی خواهد داشت ؟

و احادیث مسلمه ای که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیه السلام) رسیده و بمردم توصیه و تاءکید نموده که در مشگلات و فتن بقرآن مجید مراجعه نمایند (۴۴)

چه اثری خواهد بخشید؟

اساسا بنا باین طریقه مسئله تدبر در قرآن که بمقتضای آیات کثیره يك وظیفه عمومی است مورد ندارد.

و همچنین از طرق عامه در حدیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از طرق خاصه در اخبار متواتره (۴۵) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیه السلام) عرض اخبار به کتاب الله وظیفه قرار داده شده ، بموجب این اخبار، حدیث باید به کتاب خدا عرض شود اگر موافق کتاب باشد بآن اخذ و عمل شود و اگر مخالف باشد طرح گردد.

بدیهی است مضمون این اخبار وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی بمدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن که تفسیر آیه است دارای اعتبار باشد و اگر بنا شود که محصل مدلول آیه تفسیر را خبر تشخیص دهد عرض خبر بکتاب معنی محصلی نخواهد داشت .

این اخبار بهترین گواه است بر اینکه آیات قرآن مجید هم مانند سایر کلام دلالت بر معنی دارند و هم دلالت آنها با قطع نظر از روایت و مستقلا حجت است . پس آنچه از بحثهای گذشته روشن شد اینست

که وظیفه مفسر این است که به احادیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیه السلام) که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده بروش ایشان آشنا شود پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شده بتفسیر قرآن پردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده بآنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید.

ك نمونه ای از تفسیر قرآن با قرآن خداوند متعال در چندین جا از کلام خود می فرماید،

((الله خالق کل شیء))

سوره زمر آیه ۶۲ (ترجمه: آفریننده هر چیز هر چه کلمه شیء بر آن اطلاق می شود جز خدا خدا است) این مضمون در چهار جا از قرآن مکرر شده، و بموجب آن هر چه در جهان آفرینش فرض شود آفریده خدا است و هستی آن ازوست.

البته نباید ازین نکته غفلت کرد که قرآن د صدها آیه علیت و معلولیت را تصدیق می کند و فعل هر فاعلی را بخود آن فاعل نیز نسبت می دهد آثار اشیا را مانند سوزانیدن آتش و رویانیدن زمین و برانیدن آسمان از آن آنها می داند افعال اختیاریه انسان را بپای خود انسان می نویسد.

و در نتیجه کننده هر کار همانا صاحب آن کار است ولی هستی بخش و وود دهنده کار و صاحب کار خدا است و بس.

و پس از این تعمیم که بآفرینش داد می فرماید:

((الذی احسن کلشیء خلقه))

سوره الم سجده آیه ۷ (ترجمه: خدائیکه هر آنچه آفرید زیبا قرار داد) بموجب انضمام این آیه بآیه گذشته زیبائی با آفرینش دوش بدوش هم پیش می روند و هر چه

در جهان هستی دارای هستی است دارای زیبایی است و جز زیبایی صفتی ندارد. و نیز نباید ازین نکته غفلت داشت که قرآن در آیات بسیاری خیر در مقابل شر و نفع در مقابل ضرر و همچنین نیک در برابر بد و زیبا در برابر زشت را تصدیق می کند و بسیاری از کارها و کردارها و پدیده ها را بدو زشت می شمارد ولی چیزی که هست اینهمه بدیها و زشتیها و ناگواریها از راه نسبت و مقایسه پیدا می شود و وجود قیاسی و نسبی دارند نه نفسی .

مثلا مار و کژدم بد هستند ولی نسبت بانسان و حیواناتی که از نیش آنها متضررند نه نسبت بسنگ و خاک . مزه تلخ و بوی مردار منفورند ولی نسبت بذائقه و شامه انسان نه نسبت بهممه . پاره ای از رفتارها و کردارها زشت هستند ولی نسبت بنظام اجتماعی انسان نه در هر نظامی و نه با قطع نظر از نظام اجتماع .

آری اگر از نسبت و مقایسه دمی صرف نظر شود دست بروی هر چه گذاشته شود جز اندامی زیبا و هستی حیرت بخش و خیره کننده ای بچشم نخواهد خورد و جلوه زیبایی جهان هستی از توانائی وصف و بیان بیرون است زیرا خود وصف و بیان از زیباییان جهان هستی می باشد.

در حقیقت آیه شریفه نامبرده می خواهد روی مردم را از زشت و زیبای قیاسی و نسبی برگردانیده متوجه زیبائی مطلق نماید و افهام را با نظر کلی و عمومی مجهز سازد.

پس از دریافت این تعلیم بصدها آیات قرآنی برمیخوریم که با بیانات گوناگون موجودات جهان هستی را تنها تنها و دسته دسته و گروه گروه و نظامهای جزئی و کلی را که در آنها حکومت می کند آیه و علامت خدایتعالی معرفی می کند و آنها را از هر

جهت که فرض شوند (درست تامل شود) نشان دهنده خدایمتعال می شمارد.

ما ازین بیانات باعطف نظر بدو آیه گذشته می فهمیم که این زیبائی بهت آور که سراسر جهان هستی را از دو سوی گرفته همانا زیبائی ساحت کبریائی است که از راه آیات آسمانی و زمینی مشاهده می شود و هر يك از اجزاء جهان دریچه ایست که بخشی از فضای دلنشین و نامتناهی بیرون از خود را ارائه می دهد و هیچکدام از خود چیزی ندارد.

و از این روی قرآن کریم در آیات دیگری هر جمال و کمال را از آن ساحت کبریا می شمارد چنانکه می فرماید:

((هو الحی لا اله الا هو))

سوره مؤ من آیه ۶۵ (ترجمه : اوست زنده خدائی جز او نیست)

((ان القوة لله جمعیا))

سوره بقره آیه ۱۶۵ (ترجمه : اینکه همه قوه و نیرو از آن خداست .) ((فان العزة لله جمعیا)) سوره نساء آیه ۱۳۹ (ترجمه : بدرستی همه عزت از آن خدا است .)

پاورقی ۱۶- تفسیر عیاشی چاپ قم جزء ۱ ص ۱۰.

۱۷- مصدر سابق جزء ۱ ص ۱۱ فضیل از امام پنجم .

۱۸- آخر اتقان سیوطی چاپ قاهره (۱۳۷۰ هـ)

۱۹- اتقان ص ۱۲۰ ۱۳۳

۲۰- مجاهد مفسر معروف متوفی ۱۰۰ ۱۰۳ هجری (تهذیب الاسماء نووی .)

(سعید بن جبیر) مفسر معروف متوفی ۱۰۰ - ۱۰۳ هجری (تهذیب الاسماء نووی .)

(عکرمه) مولی و شاگرد ابن عباس و سعید بن جبیر متوفای سال ۱۰۴ هجری - تهذیب - .

(ضحاک) از شاگردان عکرمه (لسان المیزان) .

(حسن بصری) زاهد و مفسر معروف متوفای سال ۱۱۰ هجری (تهذیب) .

عطاء بن ابی رباح (فقیه و مفسر مشهور از تلامذه ابن عباس متوفای سال ۱۱۵ هجری (تهذیب) .

(عطاء بن ابی مسلم) از بزرگان تابعین از شاگردان ابن جبیر و عکرمه متوفای سال ۱۳۳ هجری (تهذیب) .

(ابوالعالیه) از ائمه تفسیر و بزرگان تابعین در قرن اول هجری میزیسته (تهذیب).
(محمد بن کعب قرظی) از مفسرین معروف و از نژاد یهود بنی قریظه بوده در قرن اول هجری میزیسته.
(قتاده) اعمی از بزرگان فن تفسیر شمرده شده از تلامذه حسن بصری و عکرمه بوده در سال ۱۱۷ درگذشته است (تهذیب).

(عطیه) از ابن عباس نقل می کند (لسان).
(زید بن اسلم) مولی عمر بن خطاب فقیه و مفسر سال صد و سی شش هجری درگذشته است (تهذیب).
(طاوس) یمانی از علماء وقت خود و شاگرد ابن عباس بوده و سنه صد و شش هجری درگذشته است (تهذیب).

۲۱- عبد الرحمن بن زید پسر زید بن اسلم و از علماء تفسیر معدود است
(ابوصالح کلبی) نسابه و مفسر در قرن دوم میزیسته.

۲۲- روایت موقوفه روایتی است که مروی عنه در آن ذکر نشده باشد.

۲۳- (سفیان بن عیینه) مکی از طبقه دوم تابعین و از علماء تفسیر است در سال صد و نود و هشت هجری درگذشته است (تهذیب).

(وکیع بن جراح) کوفی از طبقه دوم تابعین و از مفسرین است سال صد و نود و هفت هجری درگذشته (تهذیب).

(شعبه بن الحجاج) بصری از طبقه دوم تابعین و از معاریف مفسرین است سال صد و شصت هجری درگذشته (تهذیب).

(عبدبن حمید) صاحب تفسیر از طبقه دوم تابعین و در قرن دوم میزیسته.

۲۴- (ابن جریر طبری) محمد بن جریر بن یزید از معاریف علماء اهل سنت و در سال سیصد و ده هجری در گذشته (لسان المیزان)

۲۵- اتقان سیوطی جزء ۲ ص ۱۹۰

۲۶- زجاج از علمای نحو متوفای ۳۱۰ هجری (ریحانه)

(واحدی) نحوی مفسر متوفای ۴۶۸ هجری (ریحانه)
(ابوحیان) اندلسی نحوی و مفسر وقاری سال هفتصد و چهل و پنج در مصر وفات کرده (ریحانه).

۲۷- زمخشری یکی از معاریف علماء ادب مؤلف تفسیر کشاف متوفای سال ۵۳۸ هجری (کشف الظنون).

۲۸- امام فخر رازی متکلم و مفسر معروف صاحب تفسیر مفاتیح الغیب متوفای سال ۶۰۶ هجری. (کشف الظنون).

- ۲۹- (عبد الرزاق کاشی) از معاریف علماء و عرفای قرن هشتم هجری در سال ۷۲۰ ۷۵۱ هجری در گذشته (ریحانه)
- ۳۰- احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی صاحب تفسیر ثعلبی متوفای ۴۲۶ ۴۲۷ هجری (ریحانه).
- ۳۱- محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی متوفای سال ۶۶۸ هجری (ریحانه)
- ۳۲- تاءلیف شیخ اسماعیل حقی اسلامبولی متوفای سال ۱۱۳۷ هجری (ملحقات کشف الظنون).
- ۳۳- تاءلیف شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی متوفای سال ۱۲۷۰ هجری (ملحقات کشف الظنون)
- ۳۴- بنام غرائب القرآن تاءلیف نظام الدین حسن قمی نیشابوری متوفای سال ۷۲۸ هجری (ملحقات کشف الظنون).
- ۳۵- زراره و محمد بن مسلم هر دو از فقهای شیعه و خواص اصحاب امام پنجم و ششم امامیه می باشد و معروف و جریر هر دو از خواص اصحاب امام ششم اند.
- ۳۶- فرات بن ابراهیم کوفی صاحب تفسیر از مشایخ قمی صاحب تفسیر است (ریحانه) (و ابوحمزه ثمالی) از فقهای شیعه و از خواص اصحاب امام چهارم و پنجم امامیه است.
- ۳۷- (عیاشی) محمد بن مسعود کوفی سمرقندی از اعیان علماء امامیه و در نیمه دوم قرن سوم هجری میزیسته (ریحانه)
- (علی بن ابراهیم قمی) از مشایخ حدیث امامیه و در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم میزیسته است (ریحانه).
- (نعمانی) محمد بن ابراهیم نعمانی از اعیان علماء امامیه و از تلامذه کلینی است و در اوائل قرن چهارم هجری میزیسته (ریحانه).
- ۳۸- سید رضی از اعیان فقهاء امامیه و در شعر و ادب سر آمد اهل عصر خود بوده و نهج البلاغه از تالیفات اوست در سال چهار صد و چهار یا شش هجری در گذشته (ریحانه).
- ۳۹- شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی که از اکابر علماء امامیه و کتاب تهذیب و کتاب استبصار که دو اصل از چهار اصل حدیث امامیه میباشند تالیف اوست در سال چهار صد و شصت هجری در گذشته (ریحانه)
- ۴۰- صدر المتالهین محمد بن ابراهیم شیرازی فیلسوف نامی متوفای هزار و پنجاه هجری مؤلف کتاب اسرار الایات و مجموعه تفاسیر (روضات و ریحانه)
- میبدی و گونابادی و سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر برهان در ۴ مجلد متوفای سال ۱۱۰۷ هجری و فیض کاشانی آخوند ملا محسن مؤلف تفسیر صافی و اصفی متوفای ۱۰۹۱ هجری (ریحانه).

- ۴۱- شیخ عبد علی حویزی شیرازی صاحب تفسیر نور الثقلین در ۵ مجلد متوفی سال ۱۱۱۲ هجری (ریحانه)
- ۴۲- فضل بن حسن طبرسی از اعیان علماء امامیه صاحب تفسیر مجمع البیان در ده جلد متوفی ۵۴۸ هجری (ریحانه)
- ۴۳- سوره نساء آیه ۸۲
- ۴۴- باول تفسیر عیاشی و تفسیر صافی و برهان و بحار مراجعه شود.
- ۴۵- بحار ج ۱ ص ۱۳۷ باب اختلاف اخبار.

شناخت قرآن

۱ ((و هو العليم القدير)) ((و هو السميع البصير)) ((الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی))

سوره طه آیه ۸ (ترجمه: خدا جز او خدائی نیست هر نامی که نیکوتر است از آن اوست) بمقتضای این آیات همه زیباییهایی که در جهان هست جلوه گراست حقیقت آن از آن ساحت کبریا می باشد و برای دیگران چیزی جز مجاز و عاریت باقی نمی ماند. در تاکید این بیان قرآن مجید با بیانی دیگر توضیح میدهد که جمال و کمال در هر يك از آفریده های جهان محدود و متنهایی است و نامحدود و نامتنهایی آن پیش خدا است:

((انا كل شئی ء خلقناه بقدر))

سوره قمر آیه ۴۹ (ترجمه: ما هر چیز را همراه اندازه ای آفریدیم)

((و ان من شئی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم))

سوره حج آیه ۲۱ (ترجمه: هیچ چیزی نیست مگر اینکه نزد ما خزینه هائی دارد و آنرا پائین نمیفرستیم مگر باندازه ای معین و شناخته شده)

انسان با پذیرفتن این حقیقت قرآنی دفعه خود را در برابر يك جمال و کمال نامتنهایی خواهد دید که از هر سو بوی احاطه داشته هیچ خلأئی در مقابل آن وجود ندارد و هر جمال و کمال را حتی خود را

که یکی از آن آیات می باشد بدست فراموشی سپرده مجذوب و دلباخته خواهد گردید چنانکه می فرماید:

((و الذین آمنوا اشد حباله،))

سوره بقره آیه ۱۶۵ (ترجمه : کسانی که ایمان آوردند بخدا بیشتر از هر چیز مهر دارند).

و اینجا است که چنانکه لازمه و خاصه مهر و محبت است استقلال و اراده خود را تسلیم خدای متعال نموده و زیر سر پرستی مطلق وی می رود و تحت ولایت خدا قرار می گیرد چنانکه می فرماید:

((و الله ولی المؤمنین))

سوره آل عمران آیه ۶۸ (ترجمه : خدا سرپرست مؤمنین است) و خدای متعال نیز چنانکه وعده فرموده خود متصدی اداره و رهبری وی می شود:

((الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور))

سوره بقره آیه ۲۵۷ (خدا سرپرست مؤمنین است ایشان را از تاریکیها بسوی روشنائی خارج می کند).

و به موجب آیه کریمه :

((اعومن کان مینا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس))

سوره انعام آیه ۱۲۲ (ترجمه : و آیا کسیکه مرده بود ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که با آن در روشنائی آن - در میان مردم راه می رود) و آیه :

((اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه))

سوره مجادله آیه ۲۲ (ترجمه : آنان خدا در دلهای ایشان ایمان را ثابت کرده و ایشان را با روحی از پیش خود - یا از ایمان - مؤید نموده است) روحی دیگر و حیات دیگری میبخشد و نوری - درک ویژه واقع بینی - برای او قرار میدهد که مسیر

زندگی سعادت‌مندان را در جامعه تشخیص می‌دهد.

و در آیه دیگر راه تحصیل این نور را توضیح می‌دهد:

((يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤ تكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به))

سوره حدید آیه ۲۸ (ترجمه : ای کسانی که ایمان آوردید، پرهیزکاری کنید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا خداوند از رحمت خود دو برابر بشما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه روید).

و ایمان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در آیات دیگری بتسلیم و اتباع وی تفسیر فرموده چنانکه می‌فرماید:

((قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله))

سوره آل عمران آیه ۳۱ (ترجمه : بگو اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد) و زمینه پیروی را در آیه دیگر توضیح می‌دهد: ((الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة و الانجيل يامرهم بالمعروف و بنهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم)) (سوره اعراف آیه ۱۵۷) (ترجمه : کسانی که پیروی میکنند از پیغامبری که نبی امی است کسیکه او را در تورات و انجیل نوشته شده می‌بابند - در تورات و انجیل ذکر شده - ایشان را بمعروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌کند و چیزهای پاک را برای ایشان حلال و چیزهای پلید را برایشان حرام می‌کند و از ایشان سختی و هرگونه زنجیرهایی که داشتند وضع می‌کند آزادی می‌بخشد)

و روشن تر ازین بیان زمینه پیروی را در آیه دیگر که هم مفسر این آیه است توضیح

می دهد: ((فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم)) (سوره روم آیه ۳۰) (ترجمه: روی خود را استوار نگه دار برای دین در حال اعتدال در دین با اعتدال ثابت قدم باش همان آفرینش خدا که مردم را بر آن آفریده آفرینش خدا تبديل و تغيير ندارد آن است دینی که می تواند جامعه بشری را اداره نماید).

بمقتضای این آیه برنامه کامل اسلام خواسته های آفرینش و بعبارت دیگر شرایع و قوانینی است که فطرت و خلقت انسان به سوی آنها انسان را هدایت می کند (زندگی بی آرایش يك انسان طبیعی) چنانکه در جای دیگر می فرماید:

((و نفس رما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح من زكاهها وقد خاب

من دساها))

(ترجمه آیه گذشته).

قرآن تنها کتاب آسمانی است که اولاً زندگی سعادت‌مندانۀ انسانی را با طرز زندگی بی آرایش و پاک انسان فطری (طبیعی) مساوی می داند و ثانیاً بر خلاف بیشتر یا همه روشها که برنامه خدا پرستی انسان را از برنامه زندگی تفکیک می کنند برنامه دینی را همان برنامه زندگی قرار داده در همه شؤ و ن فردی و اجتماعی انسان مداخله نموده دستوراتی مطابق واقع بینی (جهان بینی خداشناسی) صادر می کند و در حقیقت افراد را به جهان را با افراد می سپارد و هر دو را بخدا.

قرآن کریم آثار و خواص زیادی صوری و معنوی برای مردان خدا و اولیاء حق در زمینه یقینی که دارند ذکر می کند که این فصل گنجایش شرح و تفصیل آنها را ندارد.

کا معنی حجیت بیان پیغمبر (ص) و ائمه (ع) بدالت خود قرآن مجید بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت

کرامش چنان که در فصول سابقه گذشت در تفسیر آیات قرآنی حجیت دارد. این حجیت در مورد قول شفاهی و صریح پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت و همچنین در اخبار قطیعة الصدور که بیان ایشان را حکایت می کند روشن است. ولی خبر غیر قطعی که در اصطلاح خبر واحد نامیده می شود و حجیت آن در میان مسلمین مورد خلاف است منوط بنظر کسی است که بتفسیر می پردازد، در میان اهل سنت نوعا بخبر واحد که در اصطلاح صحیح نامیده می شود مطلقا عمل می کنند و در میان شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریبا مسلم است این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آنها اعتبار ندارد برای تحقیق مسئله بعلم اصول باید مراجعه کرد.

تذکر:

بنابر اینکه معنی تفسیر محصل مدلول آیه می باشد بحثی را بحث تفسیری میتوان گفت که در محصل معنی آیه تاثیر داشته باشد اما بحثهایی که در محصل معنی آیه تاثیر ندارند مانند برخی بحثهای لغوی و قرآنی و بدیعی، این نوع بحثها تفسیر قرآن نیست

بخش سوم : وحی قرآن مجید

الف اعتقاد عمومی مسلمانان در وحی قرآن : قرآن مجید بیشتر از هر کتاب مقدس دیگر مانند تورا و انجیل از مسئله وحی آسمانی و فرستنده وحی و آورنده وحی یاد کرده و حتی از کیفیت وحی سخن گفته است . عقیده عمومی مسلمین که البته ریشه آن همان ظواهر لفظی قرآن است در باره وحی قرآن اینست که قرآن مجید بلفظ خود سخن خدا است که بوسیله یکی از مقربین ملائکه که موجوداتی آسمانی هستند پیغمبر اکرم فرستاده شده است .

نام این ملك فرشته جبریل و روح امین است ، سخن خدا را تدریجا در مدت بیست و سه سال پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسانیده و بموجب آن باحضرت ماموریت داده شده که لفظ آیات آن را به مردم بخواند و مضامین آنها را بفهماند و به سوی معارف اعتقادی و مقررات اجتماعی و قوانین مدنی و وظائف فردی که قرآن بیان می کند دعوت کند .

نام این ماموریت خدائی رسالت و پیغامبری است ، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بی اینکه کمترین دخل و تصرفی در مواد دعوت کند و از پیش خود چیزی بر آنها بیفزاید یا بکاهد یا پس و پیش کند رسالت خود را انجام داده است .

ب نظر نویسندگان امروز درباره وحی و نبوت : غالب نویسندگان امروز که در ادیان و مذاهب بکنجکاو می پردازند نظرشان در توجیه و تقریر وحی و نبوت قرآن این است که :

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یک نابغه اجتماعی بوده که برای نجات جامعه انسانی از پرتگاه انحطاط و توحش و

استقرارشان در مهد مدنیت و آزادی قیام کرده و به سوی افکار پاک خود که در صورت يك دين جامع و كامل تنظيم کرده است دعوت نموده است .

می گویند وی دارای روحی پاک و همتی بلند بود و در يك محیط تاریک و تیره ای زندگی می کرد که جز زورگوئی و یاوه سرائی و هرج و مرج چیزی در آن حکومت نمی کرد و جز خود خواهی و دزدی و غارتگری و هرگونه توحش بچشم نمی خورد .

پیوسته از مشاهده این اوضاع ناگوار رنج می برد و گاهی که کارد باستخوانش می رسد از مردم کناره گیری نموده در غاری که در کمریکی از کوههای تهامه بود روزی چند خلوت می کرد و به آسمان و ستارگان درخشان آن و زمین و کوه و دریا و صحرا و این همه وسائل گرانبهائی که دستگاه آفرینش در اختیار انسان گذاشته است خیره می شد و از این همه غفلت و نادانی که دامنگیر انسان شده و زندگی پر ارج وی را که سراپا خوشبختی و کامرانی است بزندگی پست درندگان و چرندگان تبدیل نموده افسوس می خورد .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا حدود چهل سالگی آن درك را داشت و این رنج را می برد تا در سن چهل سالگی موفق شد طرحی بریزد که بشر را از آن وضع اسفناک که مظهرش سرگشتگی و لگام گسیختگی و خود خواهی و بی بند و باری بود نجات بخشد و آن آیین اسلام بود که راقی ترین رژیم مناسب مزاج وقت بود .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افکار پاک خود را سخن خدا و وحی الهی فرض می کرد که خدای متعال از راه نهاد پاکش با وی بگفتگو پرداخته است و روان پاک و خیرخواه خود را، که این افکار از آن تراوش کرده و در قلب آرامش مستقر می شد،

روح امین و جبریل و فرشته وحی نامید و بطور کلی قوایی را که در جهان طبیعت بسوی خیر و هرگونه خوشبختی دعوت می کنند ملائکه و فرشتگان و قوایی را که بسوی شر و هرگونه بدبختی می خوانند شیاطین و جن خواند و وظیفه خود را که به مقتضای ندای وجدان عهده دار قیام و دعوت می شد نبوت و رسالت نام گذاشت .

البته این توجیه از آن کسانی است که برای جهان هستی خدائی اثبات می کنند و از روی انصاف برای نظام دینی اسلام ارزشی قائلند اما کسانی که آفریدگاری برای جهان معتقد نیستند سازمان نبوت و وحی و تکالیف آسمانی و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را سیاست دینی و در حقیقت از باب دروغ مصلحت آمیز می دانند.

می گویند پیغمبران مردان اصلاح طلبی بودند و مقرراتی برای اصلاح جامعه بشری در شکل دین آورند و چون مردم اعصار گذشته تاریک و غرق جهالت و خرافه پرست بودند پیغمبران نظم دینی را در سایه یک سلسله اعتقادات خرافاتی از مبدء و معاد نگهداشتند

چ قرآن مجید درباره وحی و نبوت چه می گوید؟ کسانی که دستگاه وحی و نبوت را با بیان گذشته اولی توجیه می کنند دانشمندی هستند که به واسطه اشتغال و انس بعلوم مادی و طبیعی همه چیز جهان هستی را در انحصار قوانین طبیعت می دانند و آخرین ریشه حوادث را نیز همان طبیعت فرض می نمایند و از این روی قهرا ادیان آسمانی را پدیده های اجتماعی خواهند دانست و با میزانی که از سایر پدیده های اجتماعی بدست آمده خواهند سنجید چنانکه اگر یکی از نوابغ اجتماعی مانند کورش و داریوش و اسکندر خود را برانگیخته خدا و کار خود را ماموریت

آسمانی و تصمیمات خود را فرمانهای خدائی معرفی کند، توجیهی جز آنچه در فصل سابق گذشت نخواهد داشت .

ما فعلا در صدد اثبات جهان ماوراء الطبیعه نیستیم و نیز باین دانشمندان نمی گوئیم که هر علمی تنها در اطراف موضوع خود می تواند نظر دهد و علوم مادی که از خواص و آثار ماده بحث می کنند اثباتا و نفیا حق مداخله در ماوراء ماده ندارند.

آنچه می گوئیم این است که توجیه سابق هرچه باشد باید با بیانات قرآن مجید که سند نبوت پیغمبر اکرم است و ریشه اصلی همه این سخنان در آن است وفق دهد و تطبیق پذیرد ولی صریح قرآن بر خلاف این توجیه دلالت دارد و اینک ما یکی یکی از اجزاء این توجیه را با آیات قرآنی می سنجیم :

۱ سخن خدا

طبق توجیه گذشته پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افکار پاکی که بذهنش خطور می کرد سخن خدا نامیده و معنی اش این است که این رشته افکار مانند افکار دیگرش از آن خودش و تراوش مغز خودش بود ولی این افکار ویژه برای اینکه پاک و مقدس بود به خدا نسبت داده شد و بالاخره این افکار نسبت طبیعی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت تشریفی بخدا دارند ولی قرآن مجید صریحا و جدا در آیات تحدی و نسبت خود را بلفظه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از هر بشر دیگر بکلی نفی می کند، می گوید (۴۶) اگر سخن سخن بشر است سخنی همانند آن در هر بابی که قرآن سخن گفته از معارف اعتقادی و اخلاق و احکام و قصص و حکمت و موعظف بیاورند و در این باره از

هر جائی که می خواهند اخلاق و احکام و قصص و حکمت و موعظت بیاورند و در این باره از هر جائی که می خواهند استعانت و استمداد جویند وقتیکه نتوانستند بدانند که سخن خدا است نه سخن بشر و اگر جن و

انس
(۴۷)

دست بهم داده برای این کار قیام کنند نخواهند توانست نظیر قرآن را بیاورند.

می گوید
(۴۸)

اگر می گوئید قرآن سخن محمد است از کسی دیگر که در مشخصات زندگی مانند او است یتیم تربیت ندیده درس نخوانده نوشتن یاد نگرفته در محیط تاریکی مانند محیط جاهلیت بزرگ شده مانند این کتاب یا سوره ای از سوره‌های آن بیاورید.

می گوید
(۴۹)

چرا در آیات قرآن که در مدت بیست و سه سال نزول هیچگونه تفسیر و اختلافی در اسلوب بیان و لفظ و معنای خود پیدا نکرده درست تدبر نمی کنند و اگر سخن بشر نه سخن خدا بود قطعاً محکوم نظام طبیعت می شد و تحول و تغییر و اختلاف در آن پدید می آمد.

بدیهی است که ای بیانات بانسبت تشریفی سازگار نیست و قرآن را تنها کلام خدا معرفی می کند.

گذشته از این قرآن مجید در صدها آیه معجزاتی خارق عادت که با نظام عادی طبیعت قابل توجیه نیست اثبات می کند که پیغمبران بواسطه آنها نبوت خود را اثبات می کرده اند و اگر نبوت همان ندای وجدان و وحی آسمانی بمعنی افکار پاک بشری بود اقامه حجت و استمداد از معجزه معنائی نداشت .

برخی از نویسندگان این معجزات صریحه را با يك وجوه خنده داری تاءويل می کنند ولی هر خواننده ای بتوجیهاتشان مراجعه نماید تردید نخواهد داشت که مدلول قرآن مجید غیر از آن است که این دانشمندان می گویند.

منظور ما در اینجا اثبات امکان تحقق معجزه و خارق عادت یا اثبات صحت نقل قرآن نیست بلکه مطلوب این است که قرآن برای انبیاء گذشته مانند صالح و ابراهیم و موسی و عیسی صریحا معجزاتی اثبات می کند و این قصه هائی که حکایت می کند جز خرقة عادت محملی ندارد. و البته برای اثبات ندای وجدان اقامه معجزات لزوم ندارد.

۲ روح امین و جبریل

طبق توجیه گذشته پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روان پاک خود را که در مصلحت بینی و خیر اندیشی فروگذاری نمی کرد روح امین و القاء او را وحی می نامید ولی قرآن مجید این نظر را تاءیلد نمی کند زیرا قرآن القاء کننده آیات را جبریل می نامد و بنابر توجیه نامبرده هیچ موجبی برای این تسمیه نیست. خدای متعال می فرماید:

((قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله))

سروه بقره آیه ۹۷ (ترجمه: بگو کسیکه دشمن جبریل است همان جبریل قرآن را باذن خدا بدل تو نازل کرده نه بی اذن و از پیش خود).

این آیه پاسخ یهود
(۵۰)

است که پیغمبر اکرم پرسیدند: این قرآن را که بر تو نازل می کند؟ فرمود: جبریل، گفتند: ما با جبریل دشمنیم زیرا به ما

بنی اسرائیل محدودیتها را او نازل می کرد و چون دشمن او هستیم به کتابی که وی آورده ایمان نمی آوریم خدای متعال در این آیه به سخن شان پاسخ می دهد که جبریل قرآن را باذن خدا به پیغمبر اکرم نازل نموده نه از پیش خود و بالاخره قرآن سخن خدا است و باید ایمان آورد نه سخن جبریل .

بدیهی است یهود دشمنی با يك موجود آسمانی داشتند، که متصدی رسانیدن وحی الهی و از حضرت کلیم و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) جدا بود، نه با روان پاک کلیم یا محمد (صلی الله علیه و آله) .
و همین قرآن که در این آیه نازل کردن قرآن را بر قلب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل نسبت می دهد در آیه دیگر بروح امین نسبت می دهد ()

((نزل به الروح الامین علی قلبك))

(سوره شعرا آیه ۱۹۴) (ترجمه : قرآن را روح امین بقلب تو نازل کرده است) و از این توافق دو آیه معلوم می شود که مراد از روح امین همان جبریل می باشد.
خدای متعال در جای دیگر از کلام خود در وصف این نازل کننده وحی می فرماید:

((انه لقول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ما صاحبکم بمجنون و لقد راه بالافق المبین))

سوره تکویر ۲۳ (ترجمه : بدرستی قرآن سخنی است : که سفیر محترم جبریل آورده رسول محترمی که پیش صاحب عرش خدا دارای نیرو است و منزلت دارد و آنجا مطاع است پیش ملائکه امین است و یار شما پیغمبر اکرم دیوانه و جن زده نیست و سوگند می خورم که آورنده وحی را در حالیکه در افقی آشکار بود دید) آیات دلالت دارند که جبریل از مقربان نزدیک خدا و دارای نیروی عظیم و منزلت و فرمانروا و امین می باشد.

و در جای دیگر در وصف همین مقربین عرش که ملائکه کرامند می فرماید:

((الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤ منون به ویستغفرون للذین آمنوا))

سوره مؤ من آیه ۷ (ترجمه : کسانی که عرش خدای تو را حمل می کنند و آنانکه در اطراف عرش می باشند به خدای خود همراه حمد تسبیح می گویند و با او ایمان می آورند و برای کسانی که ایمان آوردند طلب مغفرت می کنند) دلالت آیه باینکه ملائکه مقربین موجودات مستقل و دارای شعور و اراده می باشند روشن است زیرا اوصافی که برای آنان ذکر شده مانند ایمان به خدا و طلب مغفرت برای دیگران جز با وجود مستقل و شعور و اراده سازگار نیست .
و باز در باره همین ملائکه مقربین می فرماید:

((لن یستنکف المسیح ان یكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا تا آنجا که می فرماید و اما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذابا الیما و لا یجدون لهم من دون الله ولیا و لا نصیرا))

سوره نساء آیه ۱۷۳ (ترجمه : مسیح هرگز از بندگی خدا خود داری و سرپیچی نمی کند و نه ملائکه مقربین و هر که از بندگی او سرپیچی و گردن کشی کند بزودی همه ایشان را بسوی خود جمع آوری خواهد نمود تا آنجا که می فرماید و اما کسانی که سرپیچی کردند و گردنکشی نمودند آنان را با عذابی دردناک عذاب خواهد کرد و جز خدا برای خود سرپرست و یاوری نخواهند یافت .)

بدیهی است که مسیح و ملائکه مقربین اگر چه معصیت نمی کنند ولی در صورت معصیت و تخلف از بندگی یا عذاب روز قیامت در این آیه تهدید شده اند و تهدید با عذاب روز قیامت که متفرع بر ترك يك نوع تکلیف است

جز با استقلال وجود و شعور و اراده درست نمی باشد.

از آیات گذشته روشن می شود که روح امین که جبریل نیز نامیده می شود و آورنده وحی می باشد طبق بیان قرآن يك فرشته آسمانی دارای وجود و شعور و اراده مستقل است .

بلکه از جمله ای که در خلال آیات سوره تکویر گذشت : (((مطاع ثم)) (آورنده قرآن آنجا مطاع است) استفاده می شود که جبریل در عالم بالا فرمانروا بوده گروهی از ملائکه فرمانبردار وی می باشند و پیوسته یا گاهی وحی قرآن به وسیله زبردستان وی می رسیده چنانکه آیات سوره عبس نیز به این معنی اشاره می کنند:

((کلا انها تذکر فمّن شاء ذکره فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی

سفرة کرام بررة))

((ع سوره عبس آیه ۱۶ (ترجمه : نه هرگز، بدرستی این قرآن یا این آیات یاد آوری است پس هر که می خواهد بیاد آورد این تذکره در صحیفه هائی است گرامی و بلند مرتبه و پاک شده در دست سفیرانی محترم و نیکوکار).

۳ ملانکه و شیاطین

طبق توجیه گذشته ملانکه و فرشتگان نام قوای طبیعی است که بخیر و خوشبختی و شیاطین نام قوای طبیعی است که به شر و بدبختی دعوت می کنند! ولی آنچه از قرآن مجید استفاده می شود خلاف این است و قرآن ملانکه و شیاطین را یکعده موجودات بیرون از حس و دارای وجود و شعور و اراده مستقل می داند.

اما ملانکه ، آیات چندی در این باره گذشت که به موجب آنها ملانکه موجودات مستقل و دارای ایمان و کارهائی که با شعور و اراده تحقق می پذیرد هستند و آیات بسیار دیگری نیز در قرآن مجید هست که به همین مدعی گواهی می دهد.

و اما شیاطین ماجرای سرپیچی ابلیس از سجده آدم و محاوره ای که میان او و خدای متعال جاری گردیده است در چند جای قرآن مجید نقل شده ابلیس پس از رانده شدن از ساحت قرب می گوید: همه ذریه آدم را جز بندگان مخلص گمراه خواهم کرد

(((لاغوینهم (۵۱) اجمعین الا عبادك منهم المخلصین))))

و خدای متعال در جواب می فرماید: دوزخ را از تو و پیروانی که از بشر خواهی داشت بکیفر اعمالتان پر خواهم نمود

(((لا ملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعین))))

(۵۲)

بدیهی است کیفر عمل جز باشعور و ادراک کیفر بیننده صورت نمی بندد و همچنین خدای متعال در جای دیگر از کلام خود عطف به تهدیدی که ابلیس بشر را کرده می فرماید:

(((ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین))))

((ع سوره بسا آیه ۲۰ (ابلیس گمانی را که بایشان داشت تحقق بخشید پس جز فرقه

از مؤمنین پیروی او را کردند) چنانکه می بینیم ابلیس را با ظن و گمان متصف ساخته .

و همچنین در جای دیگر می فرماید: **((و قال الشيطان لما قضى الامر ان الله وعدكم وعد الحق و وعدتكم فاخلفتكم و ما كان لى عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم فلا تلومونى ولوموا انفسكم))**

(سوره ابراهیم آیه ۲۲) (ترجمه : و شیطان پس از آنکه کار خاتمه یافت می گوید: خدا به شما وعده داد و وعده حق من نیز وعده دادم و تخلف کردم و مرا تسلطی بر شما نبود جز اینکه شما را فقط دعوت کردم و شما پذیرفتید پس مرا تسلطی بر شما نبود جز اینکه شما را فقط دعوت کردم و شما پذیرفتید پس مرا ملامت و سرزنش می کنید و خودتان را ملامت کنید) ملامت و سرزنش نیز از اموری است که تنها به کسانی که شعور و اراده دارند تعلق می گیرد.

آیات بالا و آیات دیگری که در همین مضامین است برای شیطان صفات و حالاتی اثبات می کند که با داشتن وجود و شعور و اراده استقلالی ملازمند و بر قوای طبیعی که فاقد این صفات می باشند صدق نمی کنند.

جن

نظایر آیاتی که درباره ملائکه و شیاطین گذشت بلکه بیشتر و روشنتر درباره جن نیز هست خدای متعال درباره فرزندان که دعوت پدر و مادر خود را نپذیرفته ایمان نمی آورد و آئین خدا را خرافات و اساطیر گذشتگان می شمارند می فرماید ((

((اولئك الذين حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خاسرين))

سوره احقاف آیه ۱۸) (ترجمه : آنانند کسانی که سخن در ایشان ثابت شده در میان امتهائی که از جن و انس در گذشته اند

بدرستی آنان زیانکار بودند) به مقتضای این آیه جن نیز مانند انسان امتهای مختلف و تکالیف و مرگ و میر دارند.

و باز در جای دیگر می فرماید:

((واذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضى ولوا الى قومهم منذرين قالوا ياقومنا انا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصدقالمابين يديه يهدى الى الحق والى طريق مستقيم يا قومنا اجيبوا داعى الله و آمنوا به يغفرلكم من ذنوبكم و يجركم من عذاب اليم و من لا يجب داعى الله فليس بمعجز فى الارض و ليس له من دونه اولياء اولئك فى ضلال مبين))

سوره احقاف آیه ۳۲ (ترجمه : یادآوری می کنیم وقتی را که چندین تن از جن را برای شنیدن قرآن به سوی تو برگردانیدیم تا وقتی که برای آن حضور یافتند به همدیگر گفتند گوش دهید پس همینکه خاتمه یافت برای انذار دعوت بسوی قوم خود روانه شدند گفتند: ای قوم ما کتابی را گوش دادیم که پس از موسی نازل شده بسوی حق و بسوی راه راست راه نمائی می کند ای قوم داعی خدا را بپذیرید و بسوی ایمان بیاورید تا خدا از گناهانتان بیامرزد و شما را از عذابی دردناک پناه دهد و کسیکه داعی خدا را نپذیرد در زمین خدا را عاجز کننده نیست و سرپرستان دیگری جز خدا ندارد آنان در يك گمراهی آشکار می باشند).

دلالت قصه به اینکه جن نیز مانند بشر يك گروه دارای وجود مستقل و شعور و اراده و تکلیف می باشند روشن است و آیات دیگری نیز در قرآن مجید در میان آیات قیامت است که دلالت بر این مدعی از آیات بالائی کمتر نیستند.

۴ ندای وجدان به دعوت

طبق توجیه گذشته معنی نبوت و رسالت همان برانگیخته شدن و گردن گیر شدن است از ندائی که وجدان انسانی باصلاحات عمومی می نماید ولی از قرآن مجید خلاف این معنی فهمیده می شود زیرا خدای متعال می فرماید:

((و نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقواها))

سوره شمس آیه ۸ (ترجمه: سوگند بنفس و کسیکه او را درست کرد پس الهام نمود باو بدلش انداخت بزه کاری و پرهیزکاری او را) بدلالت آیه هر فرد از انسان با وجدان و نهاد خدادادی خود نیک و بد و زشت و زیبای اعمال خود را درک می کند و ندای اصلاحات در درون هر انسان نهفته است جز اینکه برخی گوش داده رستگار می شوند و برخی اعتنا نکرده بسوی بدبختی قدم برمی دارند چنانکه بعد می فرماید:

((قد افلح من زکاهها و قد خاف من دساها))

سوره شمس آیه ۱۰ (ترجمه: رستگار شد کسیکه نفس را نمو خوب داد (پرورانید) و زیانکار شد آنکه آن را از نوبان باز داشت و اگر نبوت و رسالت اثر همین ندای وجدان بود که عمومیت دارد، همه افراد نبوت و رسالت را داشتند و حال آنکه خدای متعال این منصب را ببرخی از افراد تخصیص می دهد چنانکه می فرماید:

(سوره انعام آیه ۱۲۴) (ترجمه زمانیکه آیه ای برای ایشان می آید می گویند ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه آنچه پیغمبران خدا داده شد به شما نیز داده شود. خدا بهتر می داند کجا رسالت خود را قرار دهد) آیه دلالت دارد بر اینکه کفار برای ایمان خود شرط می کردند که رسالت

عمومی شود و ایشان نیز بهره ای از آن داشته باشند ولی خدای متعال پاسخ رد بایشان داده اختصاص بودن رسالت را تثبیت می کند.

ه در اطراف توجیه دوم

چنانکه در ذیل توجیه اول تذکر دادیم ، فعلا در مقام اثبات حقانیت دعوت اسلامی و صدق دعوی پیغمبر اکرم نیستیم بلکه میخواهیم بگوئیم که توجیه دوم نیز با بیانات قرآنی وفق نمی دهد زیرا:

طبق توجیه دوم اصول اعتقادی که پیغمبران به مردم تلقین کرده اند يك رشته اعتقادات خرافی است که از باب سیاست دینی به مردم آن زمان که از علم و فرهنگ عاری بودند تحمیل شده ، البته از راه خیر خواهی بوده که مردم از ترس خدائی که بسرپیچی از قوانین دینی کفر سخت می دهد و ترس روز قیامت که کیفر در آن روز داده می شود و همچنین از طمع در بهشتی که بفرمانبرداران نوید داده شده و بروز قیامت موکول گردیده از قوانین دینی پیروی کنند.

تاریخ زندگی سایر پیغمبران زیاد روشن نیست ولی تاریخ حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بسیار روشن است و کسیکه بتاریخ حیات و سیرت آن حضرت دقیقانه مراجعه کند کمترین تردید نخواهد داشت که آن حضرت بدعوت خود صدرصد ایمان و کاملاً اعتماد و اطمینان داشته است ، درین صورت اگر داستان اعتقادات دینی داستانی خرافی بود این همه براهین و ادله که در قرآن کریم با اعتقادات اسلامی اقامه شده و احتجاجاتی که برای اثبات صانع عالم و توحید و سایر صفات وی و سایر اعتقادات راجع به نبوت و معاد شده هرگز معنی نداشت .

قرآن خود در معنی وحی و نبوت چه می گوید؟ آنچه از قرآن مجید بدست می آید این است که این کتاب آسمانی از راه وحیی که به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شده بدست آمده است و وحی يك نوع تکلیم آسمانی (غیره مادی) است که از راه حس و تفکر عقلی درك نمی شود بلکه با درك و شعور دیگری است که آگاهی در برخی از افراد بحسب خواست خدائی پیدا می شود و دستورات غیبی یعنی نهان از حس و عقل را از وحی و تعلیم خدائی دریافت می کند، عهده داری این امر نیز نبوت نامیده می شود.

برای روشن ساختن این مطلب از تذکر و بیان مقدمات زیرین ناگزیرم :

۱ در اوایل این کتاب در ضمن بحث مفصلی تذکر داده شد که نوعهای گوناگونی که در این جهان مشهود می باشند هر يك از آنها اعم از جاندار و غیر جاندار در وجود و پیدایش خود غایت و هدفی دارد که از آغاز پیدایش به سوی آن متوجه و روان می باشد و به تناسب هدفی که دارد در ساختمان وجودی خود با قوی و ابزاری مجهز است که مبدء و منشاء فعالیتهاى ویژه آن نوع است ، فعالیتهاى که آن را به هدف خود نزدیک و بالاخره پیروز می کند چنانکه خدای متعال می فرماید

(۵۳)

)) :

((الذی ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی)) سوره طه آیه ۵۱ و باز می فرماید: ((الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی))

(۵۴)

((سوره اعلی آیه ۳ .

پاورقی ۴۶- سوره یونس آیه ۳۸ سوره هود آیه ۱۳ .

۴۷- سوره اسری آیه ۸۸ .

۴۸- سوره بقره آیه ۲۳ .

۴۹- سوره نساء آیه ۸۲ .

- ۵۰- در المنهور جزء ۱ ص ۹۰ و نور الثقلین جزء ۱ ص ۸۷ ۸۹ و غیر آنها.
 ۵۱- سوره ص آیه ۸۳.
 ۵۲- سوره ص آیه ۸۵
 ۵۳- خدای ما کسی است که به هر چیز آفرینش ویژه آن را داد سپس (به سوی منافعش) راهنمائی کرد.
 ۵۴- کسیکه آفرید پس درست کرد و کسی که اندازه داد پس راهنمائی کرد.

شناخت قرآن

۱ و نیز تذکر داده شد که نوع انسان از این کلیت قانون هدایت عمومی مستثنی نیست و در زندگی خود هدفی دارد که به سوی آن متوجه و با تجهیزاتی مجهز است که با آن متناسب است و پیروزی او در یافتن هدف خود کمال و سعادت اوست و شکست و نومیدی او از وصول آن نق و شقاوت و بدبختی اوست و با راهنمائی آفرینش به سوی هدف و غایت خود هدایت می شود، خدای متعال در هدایت خصوص انسان می فرماید:

((انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا))

سوره دهر آیه ۳ (ترجمه: بدرستی ما انسان را از نطفه امشاجی که پیوسته زیر ابتلا و آزمایش بود آفریدیم پس او را شنوا و بینا کردیم ما او را بر راه راست راهنمائی کردیم سپاسگزار باشد یا ناسپاس

و باز می فرماید:

((من نطفة خلقه فقدره ثم السبيل يسره))

سوره عبس آیه ۲۰ (ترجمه: انسان را از نطفه آفریده اندازه گیری کرد یا برایش اندازه قرار داد پس از آن راه را برایش آسان کرد هموار نمود)

۲ امتیاز انسان در پیمودن راه زندگی :

امتیازی که گروه جان دار موجودات جهانی از گروه بیجان دارند این است که فعالیت جانداران فعالیت علمی است و کارهای خود را از راه درك و شعور انجام می دهند و انسان در عین حال که با سایر جانداران در فعالیت علمی شريك است امتیازی نسبت به دیگران دارد و آن این است که انسان با عقل و خرد مجهز است یعنی در کارهائی که برایش امکان فعالیت هست به مجرد امکان فعالیت به انجام عمل نمی پردازد بلکه خیر و شر و نفع و ضرر کار را می سنجد در صورتیکه نفعش غالب آید بکار می پردازد و اگر ضررش بیشتر بود خود داری می کند و در هر کاری که انجام می دهد به حسب تشخیصی که داده از حکم عقل خود پیروی می کند و عقل نیز درجائی که نفع بی مزاحم دید حکم بلزوم فعل خواهد کرد (البته مراد ما از حکم و قضاوت عقل این است که ضروری بودن فعل یا ترك را درك کند اما دعوت به سوی فعل یا ترك و خواستن یکی از آن دو در حقیقت کار عاطفه و احساسی است که عقل روی خواست آن عمل درك را انجام می دهد و نفع بی مزاحم فعل را تصدیق یا تکذیب می کند آری چون این درکها اعتباری و قراردادی است درك و قضاوت و حکم در آنها یکی است دقت کافی شود.)

۳ نوع انسان بچه معنی اجتماعی است ؟

در اینکه نوع انسان در خارج اجتماعی است و پیوسته در حال اجتماع و دسته جمعی زندگی می کرده و می کند و افراد دست بدست همدیگر داده با تعاون برفع حوائج می پردازند تردیدی نیست ، ولی آیا این تعاون و همدستی را بمقتضای طبع اولی می خواهد و از اول مایل است که فعالیت های خود را آمیخته با دیگران انجام دهد و از مجموع محصول کار بحسب وزن اجتماعی که دارد برای خود سهم بردارد؟ آنچه ما می یابیم اینست که طبیعت شخصی انسان حوائج و نیازمندی های دارد و عواطف و احساساتی نیز دارد که با خواسته های گوناگون خود قوا و ابزار خود را بکار می اندازد و درین مرحله از نیازها و خواسته های دیگران بی خبر است .

انسان برای رفع نیازمندی های خود از همه چیز استفاده می کند، در راه وصول بمقاصد خود از بسایط و مرکبات زمین کمک می گیرد اقسام نباتات و درختها را از برگ و میوه گرفته تا ساقه و ریشه و انواع حیوانات و محصولات وجود آنها را بمصرف نیازمندی های خود می رساند و همه را استخدام نموده از فوائد وجود آنها بهره برده نواقص خود را با آنچه بدست آورده تکمیل می کند. آیا انسانی که حالش اینست و هر چه پیدا می کند در راه منافع خود استخدام نموده از نتایج وجودش استفاده می کند، وقتیکه بهم نوعان خود رسید احترام گذاشته رویه ای دیگر پیش خواهد گرفت و از راه صفا دست تعاون و همکاری بسوی آنها دراز کرده و در راه منافع شان از بخشی از منافع خود چشم خواهد پوشید؟ نه هرگز.

بلکه انسان از يك طرف نیازمندیهای بیشمار خود را که هرگز به تنهایی از عهده بر آوردن همه آنها نخواهد درآمد حس می کند و امکان رفع بخشی از آن نیازمندیها را بدست هموعان دیگر خود درك می نماید و از طرف دیگر مشاهده می کند که نیروئی که وی دارد و آرزوها و خواستهائی که در درون وی نهفته است دیگران نیز که مانند وی انسان هستند دارند و چنانکه از منافع خود دفاع می کند و چشم نمی پوشد دیگران نیز همین حال را دارند.

اینجا است که اضطرار را بتعاون اجتماعی تن می دهد و مقداری از منافع کار خود را برای نیازمندی یکسان بدیگران میدهد و در مقابل آن مقداری که برای رفع نیازمندیهای خود لازم دارد از منافع کار دیگران دریافت می کند. و در حقیقت وارد يك بازار داد و ستد عمومی میشود که پیوسته سرپاست و همه گونه لوازم زندگی در آن بفروش میرسد.

و در نتیجه محصول کار جامعه روی هم ریخته میشود و هر يك از افراد بحسب وزن اجتماعی خود یعنی بمقدار ارزش کاری که بجامعه میدهد از محصول نامبرده سهم میبرد و با سهمی که برده نیازمندیهای زندگی خود را رفع مینماید.

از بیان گذشته روشن میشود که مقتضای طبع اولی انسان که منافع خود را میخواهد اینست که دیگران را در راه منافع خود استخدام کند و از بهره کار ایشان استفاده نماید و تنها از راه اضطرار و ناچاری است که با اجتماع تعاونی تن میدهد این مسئله از مطالعه حال کودکان بسیار روشن است زیرا كودك هر چه میخواهد بیچون و چرا و بطور گزاف درخواست می کند و در خواست خود را با گریه تاءکید مینماید و

کم کم که با بالا رفتن سن بصحنه اجتماع نزدیکتر و باوضاع آشناتر میشود از تقاضاهای گزافی خود تدریجا چشم میپوشد تا کاملا وارد جامعه شده گزاف گوئی را بشکلی فراموش مینماید.

گواه دیگر مطلب اینکه عادة می بینیم که هر وقت انسان قدرتی که فوق قدرت دیگران باشد بدست آورد بی محابا با اجتماع تعاونی و لوازم آن پشت پا زده بااستخدام افراد میپردازد و منافع کارشان را بدون عوض بخود اختصاص میدهد. خدایمتعال در اشاره باین اجتماع تعاونی میفرماید:

((نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعنا فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا))

سوره زخرف آیه ۳۲ (ترجمه : ما در زندگی دنیا مایه زندگی شان را در میان شان قسمت کردیم و برخی از ایشان را بر برخی دیگر درجاتی تفوق دادیم تا برخی از ایشان برخی دیگر را مسخر سازد).

آیه کریمه اشاره می کند بحقیقت اجتماع تعاونی انسان که در آن هر یک از افراد در بخشی از مایه زندگی فائق می باشد و در نتیجه افراد با درجات مختلفی متفاوتند و هر یک از ایشان در آنچه فائق است دیگران را مسخر خود ساخته و اعمالشان را بنفع خود برمیگرداند و در نتیجه افراد مانند تار و پود جامه بهم بافته شده یکواحد اجتماعی را تشکیل میدهند.

و باز میفرماید:

((ان الانسان لظلوم))

سوره ابراهیم آیه ۳۲ (ترجمه : بدرستی انسان ستمگر است) ((انه كان ظلوما جهولا))سوره احزاب آیه ۷۲ (ترجمه : زیرا او ستمگر و نادان بود).

آیه کریمه اشاره می کند بغریزه طبیعی
استخدام که انسان بواسطه آن بحریم
دیگران تجاوز کرده دست روی منافع شان
میگذارد.

۴ - بروز اختلاف و لزوم قانون

اگر چه انسان اضطرارا در مقام برخورد با
همنوعان خود اجتماع تعاونی را پذیرفته و
بدین وسیله در حقیقت برخی از آزادی عمل
خود را برای نگهداری برخی دیگر فدا
نموده است ولی مجرد بناگذاری با اجتماع
تعاونی با وجود عدم تعادل و تفاوت فاحش
که در مقام موازنه در نیروی روحی و جسمی
افراد است دردی را دوا نمیکند و در اثر
برخورد منافع افراد همین اجتماع که برای
اصلاح و رفع اختلاف بوجود آمده بود اولین
سبب بروز فساد و اختلاف میشود.

اینجا است که ضرورت یک سلسله مقررات
مشترکی که در میان مجتمعات مسلم و مورد
احترام باشد کاملاً حس میشود، زیرا بدیهی
است که حتی در یک معامله داد و ستد
ناچیزی هم اگر مقررات مشترکی که پیش
فروشنده و خریدار مسلم و محترم باشد
وجود نداشته باشد معامله تحقق نمیپذیرد،
پس باید در میان افراد قوانینی بوجود
آید که با جریان آن اجتماع از متلاشی شدن
و منافع افراد از ضایع شدن محفوظ و مصون
بماند و دستگاه آفرینش که هدایت انواع
بسوی هدف و سعادتشان جزء برنامه اوست
انسان را نیز بسوی قانونی که سعادت
جامعه را تضمین می کند هدایت نماید.

خداي متعال میفرماید: ((من نطفة خلقه فقد
ره ثم السبيل يسره))(سوره عبس آیه ۲۰
(ترجمه آیه گذشت) و آسان نمودن راه
زندگی برای انسان که زندگی اجتماعی

برایش مقدر شده است اینست که قوانین و مقرراتی در دست وی گذاشته شود.

ه - در هدایت انسان بسوی قانون عقل کفایت نمیکند

این هدایت بهر وسیله و بسوی هر چه باشد کار دستگاه آفرینش خواهد بود زیرا همان دستگاه است که انسان را آفرید و برای وی هدف سعادت قرار داده و هدایت عمومی را که هدایت انسان نیز جزئی از برنامه خود مقرر داشته .

و روشن است که در کار آفرینش تناقض و خطا معنی ندارد و اگر احیاناً سببی از هدف خود باز مینماید یا منحرف میشود گناه خود آن سبب نیست بلکه مستند بتأثیر سبب یا اسباب دیگری است که تأثیر آن سبب را خنثی یا منحرف می کند و اگر مزاحمت اسباب در میان نبود هرگز سببی دو کار متضاد و متناقض نمیکرد و نه در کار خود خطا و انحراف میپذیرفت .

و از اینجا روشن است که هدایت بسوی قانونی که رافع اختلاف باشد کار عقل نیست زیرا همین عقل است که بسوی اختلاف دعوت می کند همین عقل است که در انسان غریزه استخدام و حفظ منافع بطور اطلاق و آزادی عمل بوجود میآورد و اجتماع تعادلی را نظر بوجود مزاحم از راه اضطرار و ناچاری میپذیرد و بدیهی است که در آفرینش يك نیروی عامل دو اثر متناقض - القاء اختلاف رفع اختلاف - از خود بروز نمیدهد.

اینهمه تخلفات و نقضهای بیشمار نسبت بقوانین جاریه که روزانه اتفاق میافتد و گناه شمرده میشود همه از کسانی سر میزند که دارای عقلند و گرنه گناه محسوب نمیشد و اگر عقل بقوانین رافع اختلاف هدایت میکرد و بحسب غریزه با تخلف میانه نداشت بتخلفات نامبرده رضایت میداد و از آنها ممانعت مینمود .

عامل اصلی این تخلفات با وجود عقل اینست که حکم عقل پذیرفتن اجتماع تعادلی و رعایت قوانین متضمن عدالت اجتماعی از راه اضطرار و ملاحظه مزاحم بود که از آزادی عمل کاملاً مانع بود و در غیر صورت وجود مزاحم حکمی بر رعایت تعاون و عدالت اجتماعی نداشت.

و متخلفین قانون یا کسانی هستند که قدرتی فوق قوه مجریه قانون داشته بیباکانه تخلف میکنند یا اشخاصی هستند که از دست رس مجریان قانون بواسطه دوری یا استحکام محل یا غفلت مراقبین امور بیرونند یا عذرهای پیش خود تراشیده اند که تخلف خودشان را قانونی جلوه دهند یا از بیچارگی و بیدست و پائی کسان مورد تعدی استفاده مینمایند و در هر حال مزاحمی در برابرشان نیست و اگر هم باشد زبون و بی اثر است و روشن است که عقل در این صورت حکمی ندارد و جلو آزادی مطلق را نمیگیرد و غریزه استخدام را بحال خود میگذارد.

پس عقل بسوی قانون اجتماعی که منافع جامعه را تاءمین و تضمین کند و در ضمن آن منافع فرد را بطور عادلانه حفظ نماید هدایت نمیتواند نماید زیرا تنها در صورتی بر رعایت قانون در اجتماع تعادلی حکم می کند که مزاحمی وجود داشته باشد و اما در جایی که در برابر خود مزاحمی مانع از آزادی مطلق نبیند هرگز حکمی ندارد با حکم برخلاف می کند.

خداي متعال مي فرمايد:

((ان الانسان ليطغى ان راه استغنى)) ((سوره علق آيه ۷))

(ترجمه: بدرستی انسان همینکه خود را مستغنی و بی نیاز دید از حد تجاوز و تعدی خواهد کرد) و از جمله بی نیازی همان بی نیازی از تشبث بتعاون و قانون برای حفظ منافع می باشد.

۶ - تنها راه برای هدایت انسان راه وحی است

از بحثهای گذشته بدست آمد که انسان مانند سایر انواع آفرینش در زندگی خود هدف سعادت دارد و چون از جهت چگونگی ساختمان وجودی و نیازمندیهای طبیعی از زندگی اجتماعی گریزی ندارد سعادت و بدبختی وی در سعادت و بدبختی اجتماع می باشد و در هر حال باید جزء يك واحد اجتماعی بوده سعادت و حسن عاقبت طبیعت شخصی خود را در سعادت اجتماع بجوید. و معلوم شد که تنها قانون مشترك است که مستقیماً سعادت جامعه و ضمناً سعادت شخص را بطور عادلانه تضمین مینماید. و باز معلوم شد که انسان نیز باید مانند سایر انواع بسعادت نوعی و هر چه در مقدمه این سعادت قرار دارد از راه آفرینش هدایت شود و سعادت انسان در سعادت زندگی اجتماعی بود و در نتیجه میبایست از راه آفرینش بسوی قانون مشترك نامبرده هدایت شود و باز معلوم شد که عقل انسانی برای هدایت بسوی قانون کافی نیست زیرا در همه احوال برعایت تعاون عمومی و عدالت اجتماعی حکم نیست. از مقدمات بالا باید نتیجه گرفت که سخنی دیگر از درك در میان نوع انسان غیر از درك عقلی باید وجود داشته باشد که هدایت نامبرده آفرینش بوسیله آن انجام گیرد و راهی که با این مشخصات غیر از راه عقل در میان نوع انسان سراغ داریم راه درکی است که برخی از افراد انسان بنام پیغمبران و فرستادگان خدا از آن سخن گفته و آنرا بنام وحی آسمانی نامیده اند و برآستی دعوی و دعوت خود حجت اقامه نموده اند.

خداي متعال مي فرمايد:

((كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه))سوره بقره آيه ۲۱۲

(خلاصه ترجمه : مردم يك امت بودند - در حال سادگي بدون اختلاف زندگي ميکردند پس از آن اختلافات پيدا شد - پس خدا پيغمبران را در حاليکه نويد دهنده و ترساننده بودند برانگيخت و با ايشان بحق کتاب - شريعت - نازل کرد تا در اختلاف مردم حکم کند).

و باز ميفرمايد:

((انا اوحينا اليك كما اوحينا الي نوح و النبيين من بعده - تا آنجا که ميفرمايد - رسلا مبشرين و منذرين لئلا يكون الناس على الله حجة بعد الرسل))سوره نساء آيه ۱۶۵

(ترجمه : ما بسوی تو وحی فرستادیم چنانکه وحی فرستادیم بسوی نوح و پيغمبران پس از نوح - تا آنجا که ميفرمايد - پيغمبران و فرستاده شدگانی که نويد دهنده و ترساننده بودند برای اینکه مردم بر خدا حجت نداشته باشند - بلکه حجت خدا بر مردم تمام شود-)

چنانکه پيدا است آيه اولی طريق وحی و نبوت را تنها راه رفع اختلافات مردم تشخيص ميدهد و آيه دوم وحی و نبوت را دليل منحصر بفرد اتمام حجت معرفی می کند و لازمست اينست که عقل برای نشان دادن راه و اتمام حجت کافي نباشد يعنی اگر پيغمبران مبعوث نبودند و احکام الهی تبليغ نمیشد و مردم ظلم و فساد ميکردند بمجرد اینکه عقل داشتند و قبح ظلم و فساد را می فهميدند در پيشگاه خدا قابل مواخذه نبودند.

۷ - اشکال و جواب

اشکال : شما باین عذر که عقل نمی تواند جلو نقض قوانین و تخلفات مردم را بگیرد فریضه قانون گذاری یا بتعبیر کتاب : هدایت انسان بسوی سعادت نوعی را از دست عقل گرفته بدست وحی و نبوت سپردید در حالیکه قوانین و مقررات وحی نیز نمی تواند کاری از پیش ببرد و جلو تخلفات را بگیرد بلکه تخلف از مقررات شرایع و ادیان بیشتر و اقبال مردم باین مقررات کمتر است .

جواب : نشان دادن راه مطلبی است و پیروی عملی مردم از آن راهنمایی و هدایت مطلبی دیگر و آنچه بمقتضای قانون هدایت عمومی بعهدہ آفرینش و تکوین است اینست که نوع انسان را بوسیله ای از وسائل بسوی قانونی که سعادتش را تضمین نماید هدایت و راهنمایی کند نه اینکه عملاً راه تخلف را ببندد و مردم را به پیروی وادارد . و اینکه ما مورد تخلفات قانونی را که مزاحم و مانعی از آزادی عمل در میان نیست بلکه عدم کفایت عقل گرفتیم نه ازین جهت بود که عقل از عمل جلوگیری نمیکند بلکه ازین جهت بود که عقل در این موارد حکمی نداشت و بتعاون اجتماعی و پیروی قانون دعوت نمیکرد زیرا دعوتش براساس اضطرار بود و مزاحمتی که مانع از آزادی عمل است در برابر خود میدید و ضرر آزادی عمل را بیشتر از نفع آن تشخیص میداد بدیهی است که چنین حاکمی در جائی که مزاحمی در کار و مانعی از آزادی عمل در بین نباشد از تخلف که آزادی عمل در آنست نهی و بپیروی قانونی که خلاف آزادی است امر نخواهد کرد .

پس عقل چون در همه موارد بپیروی قانون حکم نمیکند نمی تواند وسیله کافی برای هدایت مداوم انسان باشد ولی طریق وحی بی استثنا و بطور کلیت و دوام حکم بپیروی قانون می کند و حکم را بدست خدائی میسپارد که با قدرت و علم نامتناهی خود در هر حال مراقب انسان است و بدون تبعیض داشتن کار نیک را پاداش نیک و کار بد را کیفر بد خواهد داد.

خداي متعال مي فرمايد:

((ان الحكم الا الله)) (سوره يوسف آیه ۴۰)

(ترجمه: حکم تنها از آن خداست) و میفرماید: ((

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره))

سوره زلزال آیه ۸ (ترجمه: پس هر که باندازه ای سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد - پاداش - او را خواهد دید و هر که بسنگینی ذره ای کار بد کند - سزای - او را خواهد دید) و میفرماید:

((ان الله يفصل بينهم يوم القيامة ان الله على كل شيء شهيد))

سوره حج آیه ۱۷ (ترجمه: بدرستی خدا در میانشان روز قیامت حکم خواهد نمود زیرا خدا بالای همه چیز شهادت و حضور دارد) و میفرماید:

((اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون))

سوره بقره آیه ۷۷ (ترجمه: آیا نمیدانید که خدا آنچه را که پنهان میکنند و آنچه را آشکار میکنند میداند) و میفرماید:

((وكان الله على كل شيء رقيبا))

سوره احزاب آیه ۵۲ (ترجمه: خدا بر هر چیزی مراقب می باشد)

و از اینجا روشن میشود که دین آسمانی که از راه وحی رسیده در جلوگیری از تخلف و نقض توانا تر از قوانین معمولی بشری است زیرا آخرین وسیله قوانین بشری در جلوگیری از تخلف و نقض اینست که مراقبین و مأمورین انتظامی بظواهر اعمال مردم

بگمارند و برای متخلفین و نقض کنندگان قانون کیفری تعیین نمایند که تنها در صورت قدرت قانون و ظهور جرم اجراء خواهد شد و بس .

ولی دین آسمانی اولاً مانند قوانین بشری و رژیمهای معمولی مراقبان خصوصی نسبت بظواهر اعمال مردم دارد و ثانیاً از راه وضع فریضه امر بمعروف و نهی از منکر همه مردم را بی استثنا مراقب اعمال همدیگر و نگهبان قانون قرار داده و ثالثاً جزء عقاید دینی است که اعمال مردم از نیک و بد ضبط و حفظ و برای روز بازخواست بایگانی میشود و رابعاً بالاتر از همه اینها خدای جهان و جهانیان بانسان و عمل وی محیط و در همه حال و در هر جا حاضر و ناظر است .

و نسبت بکیفر اعمال اضافه بکیفر این جهانی که مانند قوانین بشری در هر جرم تعیین شده کیفر روز بازخواست که هرگز تبعیض و استثنا برنمیدارد جزء عقاید دینی است .

خداي متعال مي فرمايد :

((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم))

سوره نساء آیه ۵۹ (ترجمه : اطاعت و فرمانبرداری کنید خدا را و فرمانبرداری کنید و پیغمبر و صاحبان امر را از خودتان) و میفرماید :

((و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یاءمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر))

سوره توبه آیه ۷۱ (ترجمه : مردان با ایمان و زنان با ایمان بعضشان سرپرستان بعض دیگرند بمعروف امر میکنند و از منکر نهی میکنند) و میفرماید :

((و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون))

سوره انفطار آیه ۱۲ (ترجمه : و بدرستی بر شما نگهبانانی گماشته شده اند که - پیش خدا - گرامی و نویسندگان - اعمال

شما - اند آنچه را که می‌کنید میدانند) و می‌فرماید:

((و ربك على كل شيء حفيظ))

سوره سبا آیه ۲۱ (ترجمه : و پروردگار تو نگهبان هر چیزی است).

اشکال دیگر: بنابر آنچه گذشت عقل در همه احوال حکم برعایت قانون و لزوم اجتناب تخلف نمی‌کند و این معنی منافی است با آنچه در عده ای از احادیث ائمه اهل بیت وارد است که خدایمتعال بر بندگان خود دو حجت دارد حجت ظاهری که پیغمبر است و حجت باطنی که عقل انسان می باشد زیرا بنا بر آنچه گذشت عقل در همه یا اغلب موارد تخلف حکمی ندارد تا سمت حجیت داشته باشد.

جواب : کار استثنا ناپذیر عقل عملی انسان دعوت بجلب نفع و اجتناب ضرر می باشد و در صورتیکه پذیرفتن تعاون و تشریک مساعی از انسان سودخواه و استخدام طلب (با بیانی که گذشت) از راه اضطرار باشد و منشاء اضطرار همان قدرت کسانی باشد که انسان می‌خواهد از اعمالشان آزادانه بهره برداری نماید یا قدرت کسانی که مقررات کیفر دست ایشان است البته در اینفرض اگر در مواردی و ادا کننده ای در میان نباشد عقل نیز بوجوب متابعت قانون حکم نخواهد کرد و از تخلف و نقض قانون نهی نخواهد نمود.

ولی اگر منشاء اضطرار (چنانکه نظریه وحی ایجاب می کند) حکم خدا و مراقبت اعمال و پاداش تخلف و تبعیض و استثناناپذیری نیکیها و بدیها بعهدہ خدائی باشد که غفلت و جهل و عجز راهی بساحت پاکش ندارد درین فرض عقل موردی پیدا نخواهد کرد ضرورت را مرتفع دیده از حکم سرباز زند و برای همیشه بآنچه وحی حکم می کند حکم خواهد کرد.

خداي متعال مي فرمايد:

((افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت))

سوره رعد آيه ۳۳ (ترجمه: آيا كسانيكه بالاسر هر نفس و كارش ايستاده مانند ديگران است) و مي فرمايد: ((ان كل نفس لما عليها حافظ)) سوره طارق آيه ۴ (خلاصه ترجمه: هيچ نفسي بي نگهبان نيست) و مي فرمايد:

((كل نفس بما كسبت رهينة))

سوره مدثر آيه ۳۸ (ترجمه: هر نفسي گروگان كارش است)

۸ - راه وحی از خطا مصون است

بنا بر آنچه گذشت راه وحی و تعليم برنامه زندگي اجتماعي انسان ازین راه جزء برنامه آفرینش می باشد و روشن شد که تکوین و آفرینش هرگز در کار خود خطا نمی کند پس مواد دین آسمانی که از راه وحی بمردم تعليم میشود در طول این مسافت دچار هیچگونه خطا و اشتباهی نخواهد بود خداي متعال مي فرمايد:

((عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول فانه يسلك من بين يديه و من خلفه رصدا ليعلم ان قد ابلاغوا رسالات ربهم و احصى كل شيء عددا)) سوره جن آيه ۳۸

(خلاصه ترجمه: او تنها داننده غيب است پس هيچ كسي را بغيب خود مسلط نمي كند مگر كسي را كه بپسندد از پيغمبر و درين صورت از پس و پيش او مراقبت مي كند تا محققا پيامهاي خدای خودشان را برسانند در حالیکه بآنچه پيش ایشان است احاطه نموده و عدد هر چیز را شمرده است)

و از اينجاست که پيغمبران و فرستادگان خدا بايد معصوم باشند يعنی هم در فراگرفتن تعليمات وحی از عالم بالا و هم در نگهداری آنچه فراگرفته اند و هم در تبليغ آنچه فراگرفته اند و نگهداشته اند از خطا و معصيت مصون باشند زیرا اينان

برای نگهداشتن و رسانیدن وحی خطائی کنند یا بواسطه وساوس شیطانی و نفسانی خیانتی ورزند یا معصیتی کنند که قهرا بخلاف آنچه تبلیغ قوی کرده اند تبلیغ فعلی خواهد بود در همه این صور دستگاه آفرینش در اجراء برنامه هدایت خود عطا نموده و محالی بوقوع پیوسته است .
خدایمتعال میفرماید: (

(و علی الله قصد السبیل و منها جائر))سوره نحل آیه ۹

(خلاصه ترجمه: بعهدہ خدا است کہ راه میانه و معتدلی در دست رس مردم بگذارد و راهی نیز هست کہ از حق میل و تعدی نموده است).

۹ - حقیقت وحی برای ما مجهول می باشد

آنچه از بحثهای گذشته ما روشن شد این بود که برنامه زندگی انسان که مقدمه وصول بسعادت نوعیش می باشد و تعلیم آن بعهدہ آفرینش است ممکن نیست از راه عقل بوی برسد بلکه راه درک دیگری غیر از راه تفکر باید وجود داشته باشد که انسان بوسیله آن وظائف زندگی نوعی خود را تلقی نماید و این راه را راه وحی مینامیم .
و البته مقتضای دلیل همان مقدار است که در نوع انسان چنین درکی باید وجود داشته باشد نه اینکه همگانی باشد بلکه از این روی که تلقی وحی درک پاک میخواهد که از هر گونه پلیدی و آلودگی مصون باشد و افراد انسان در استقامت حال و اعتدال ادراک و صفای روح و خلاف این صفات بغایت مختلفند باید گفت این موهبت تنها در برخی از افراد بندرت تحقق میپذیرد چنانکه قرآن جمعی را بنام پیغمبران

و فرستادگان خدا یاد می کند ولی از ذکر شماره آنان و نام همه شان خود داری مینماید و از گروه شان فقط بیست و چند نفر را اسم میبرد. (۵۰)

ما که ازین موهبت بی بهره هستیم و بعبارت دیگر آنرا نچشیده ایم حقیقت آن برای ما مجهول است تنها برخی از آثار آنرا که از آنجمله قرآن مجید می باشد و پاره از اوصاف آنرا که از راه نبوت بما رسیده دیده و شنیده ایم با اینهمه نمیتوان گفت که اوصاف آن همانست که بما رسیده و بس و ممکن است اوصاف و خواص و شعب دیگری داشته باشد که برای ما شرح داده نشده .

۱۰ - کیفیت وحی قرآن مجید بطور اجمال آنچه قرآن مجید در کیفیت وحی خود توضیح میدهد اینست که وحی این کتاب آسمانی بطور تکلیم بوده و خدای متعال با پیغمبر گرامی خود سخن گفته و آنحضرت با تمام وجود خود (نه تنها با گوش) سخن خدا را تلقی نموده است .
خدایمتعال میفرماید:

((و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیه وحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم و كذلك اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنتم تدری ما الکتاب و لا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم))

سوره سوره شوری آیه ۵۲ (ترجمه : بهیچ بشری نمیرسد که خدا با او سخن گوید مگر اینکه وحی کند - سخن پنهانی و با اشاره که دیگران نفهمند - یا از پشت پرده ای حرف زند یا رسول و فرستاده ای بفرستد و او باذن خدا آنچه را خدا میخواهد وحی نماید زیرا خدا بلند مرتبه و محکم کار است و بهمین نحو روحی را از امر خودتان - قرآن را - بتو وحی کردیم از پیش خود نمی توانستی درک کنی که کتاب چیست و نه

ایمان چیست ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که با آن کسانی را که میخواستیم رهبری مینمائیم و تحقیقا تو راه راستی را نشان میدهی).

بقرینه تردیدی که در آیه اولی هست و وحی که در قسم اول بجائی نسبت داده نشده و در قسم سوم برسول نسبت داده شده در آیه برای تکلیم خدا سه قسم مختلف ذکر شده :

۱ - گفتار خدائی که هیچ واسطه ای میان خدا و بشر نباشد.

۲ - گفتار خدائی که از پشت حجاب شنیده شود مانند شجره طور که موسی علیه السلام سخن خدا را می شنید ولی از ناحیه آن .

۳ - گفتار خدائی که ملکی آنرا حمل نموده بپسر برساند و در این صورت سخن فرشته وحی شنیده میشود که سخن خدا را حکایت مینماید.

و آیه دوم میرساند که قرآن مجید از همین راه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و از اینجا روشن میشود که وحی قرآن از راه تکلیم و گفتگو بوده است .

و باز میفرماید :

((نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربی مبین))
((سوره شعراء آیه ۱۹۴))

(ترجمه : قرآن را روح امین - جبریل - بقلب تو یعنی بنفس تو با زبان عربی آشکار نازل کرد تا از کسانی باشی که مردم را از خدا میترسانند) و میفرماید :
((من كان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبك)) (سوره بقره آیه ۹۷) (ترجمه آیه گذشت).

از این آیه ها استفاده میشود که قرآن یا بخشی از قرآن بوسیله فرشته وحی که جبریل و روح امین است فرستاده شده (قسم سوم تکلیم).

و اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را از فرشته وحی با نفس

خود یعنی با تمام وجود خود تلقی میکرد
نه از راه گوش .
و میفرماید:

((فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی مایری
(سوره نجم آیه ۱۲))

(ترجمه : پس وحی نمود ببنده خود آنچه را
که وحی نمود دروغ نگفت و اشتباه نکرد
قلب - نفس - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و
آله وسلم در آنچه مشاهده کرد آیا با او
در چیزی که - عیاناً - مشاهده می کند
بمجادله میپردازید؟
و در جای دیگر تلقی وحی را با خواندن
الواح تعبیر فرموده است :

((رسول من الله یتلو صحفا مطهرة))

سوره بینة آیه ۲ (ترجمه : فرستاده ای از
جانب خدا که صحیفه های پاکی را تلاوت می
کند).

در خاتمه این بحث میگوئیم که توضیحات و
مسائل بسیار دیگری در اطراف اقسام وحی و
صفات و خواص آنها از قرآن مجید استفاده
میشود که این کتاب با اختصاری که از
برای آن در نظر گرفته شده گنجایش ایراد
آنها را ندارد.

بخش چهارم : رابطه قرآن مجید با علوم

الف - تجلیل قرآن مجید از علم و ترغیب در تحصیل آن .

تجلیل و تمجیدی که قرآن مجید از علم و دانش نموده نظیر آن در هیچ کتاب آسمانی دیگر یافت نمی شود و درین باره همین بس که قرآن زمان توحش اعراب را که عهد پیش از اسلام بود زمان جاهلیت نام نهاده است .

قرآن مجید در صدها آیه بطرق مختلفه نام علم و دانش را به میان آورده و در بیشتر آنها در مقام بزرگداشت آن می باشد .
خدایمتعال در مقام منت گذاری انسان میفرماید :

((علم الانسان مالم یعلم))سوره علق آیه ۵

(ترجمه : بانسان چیزی را که نمیدانست یاد داد) و باز میفرماید :

((یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا الكتاب العلم درجات))سوره مجادله آیه ۱۱

(ترجمه : خدا - مقام - کسانی را که ایمان آورده اند بلند می کند و کسانی را که بآنان علم داده شده چندین درجه) و بالاخره میفرماید : ()

((هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون))سوره زمر آیه ۹

(ترجمه : آیا کسانی که علم دارند و کسانی که علم ندارند مساوی میباشند) آیات قرآنی درین باره بسیار است و در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام که تالی کتاب خدا است اخبار بیشمار درین باب وارد شده .

پاورقی ۵۵- آدم - نوح - ادریس - هود - صالح - ابراهیم - لوط - اسماعیل - الیسع ذوالکفل - الیاس - یونس - اسحاق - یعقوب - یوسف - شعیب - موسی - هارون - داود - سلیمان - ایوب - زکریا - یحیی -

اسماعیل صادق الوعد - عیسی - محمد صلی الله علیه و آله وسلم .

اینان پیغمبرانی هستند که با اسم ذکر شده اند و کسانی نیز با اشاره یاد شده اند مانند اسباط در سوره نساء آیه ۱۶۳ و مانند پیغمبرانی که طالوت با اشاره او پادشاه بنی اسرائیل شد سوره بقره آیه ۲۴۶.

و پیغمبری که در سوره بقره آیه ۲۵۸ بوی اشاره شده و پیغمبرانی که در سوره یس آیه ۱۴ بآنان اشاره شده است .

۵۶- بدلیل اینکه در هر دو آیه تنزیل قرآن را بقلب پیغمبر اکرم نسبت میدهد (میفرماید: عع (علی قلبك)) ععع و نمیفرماید ((علیک)) و قلب در عرف قرآن نفس است بدلیل اینکه در چندین جا درك و شعور و همچنین معصیت را که از آن نفس است بقلب نسبت میدهد.

شناخت قرآن

ب - علمی که قرآن مجید به تعلم آنها دعوت می کند. قرآن مجید در آیات بسیاری (که بسبب وفور و کثرت بنقل آنها نپرداختم) بتفکر در آیات آسمان و ستارگان درخشان و اختلافات عجیبی که در اوضاع آنها پدید میآید و نظام مقتضی که بر آنها حکومت می کند دعوت می کند.

بتفکر در آفرینش زمین و دریاها و کوهها و بیابانها و آنچه از عجائب در شکم زمین قرار گرفته و اختلافات شب و روز و تبدلات فصول تحریص و ترغیب مینماید.

بتفکر در آفرینش شگفت آور نبات و نظامی که در زندگی آن جریان دارد و در آفرینش گوناگون حیوان و آثار و احوالی که در محیط وجود از خود بروز میدهد تشویق میفرماید.

بتفکر در خلقت خود انسان و اسرار و رموزی که در ساختمان وجودش نهفته و بالاتر از آن در نفس و عوالم باطنی آن و ارتباطاتی که با ملکوت اعلا دارد و بسیر

در اقطار زمین و مشاهده در آثار گذشتگان و کنجکاوای اوضاع و احوال ملل و جوامع بشری و قصص و تواریخ ایشان اصرار تمام دارد.

و بدین ترتیب بتعلم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالاخره همه علومی که در دست رس فکر انسانی است و تعلم آنها بنفع جهان بشری و سعادت بخش جامعه انسانی می باشد دعوت می کند.

آری قرآن مجید باین علوم دعوت می کند باین شرط که بحق و حقیقت رهنما قرار گیرند و جهان بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی می باشد در بر داشته باشند و گرنه علمی که انسان را سرگرم خود ساخته از شناختن حق و حقیقت باز دارد در قاموس قرآن مجید با جهل مرادف است خدایمتعال میفرماید:

((يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون))سوره روم

آیه ۷

(ترجمه : آنان از زندگی این جهان ظاهر و نمودی را میدانند و آنان از زندگی آن جهان غافلند) و میفرماید:

((افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و

جعل على بصره فمن يهديه من بعد الله))سوره جاثیه آیه ۲۳.

(ترجمه : آیا دیدی آن کسی را که خدای خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا با داشتن علم گمراهش نموده و بگوش و دلش مهر و بچشمش پرده ای زده است پس کیست که پس از خدا او را راهنمایی کند).

قرآن کریم با ترغیباتی که بتعلم علوم مختلفه نموده خود متصدی تعلیم يك دوره کامل از معارف الهیه و کلیات اخلاق و فقه اسلامی گردیده است .

ج - علوم خاصه بقرآن مجید. در میان مسلمانان علومی نیز هست که موضوع بحث آنها خود قرآن مجید می باشد، تاریخ پیدایش این علوم نخستین روزهای نزول است و بتدریج مسائل آنها در میان مردم نضج یافته و تنقیح شده تا بحد کمال رسیده و بالاخره محققین این فنون تالیفاتی در آنها کرده و کتابهای بی شمار نوشته اند. برخی از این علوم در اطراف الفاظ قرآن کریم و برخی در معانی آن بحث و کنجکاوی میپردازد:

علومی که در الفاظ قرآن بحث می کند فنون تجوید و قرائت است فنی در کیفیت تلفظ بحروف تهجی و حالات و عوارضی که حروف تهجی در لغت عرب در میان الفاظ مفرده و مرکبه پیدا می کند مانند ادغام و تبدیل حروف و احکام وقف و ابتداء و نظائر آن بحث مینماید.

و فنی بضبط و توجیه قرائتهای هفت گانه معروف و قرائتهای سه گانه دیگر و قرائتهای صحابه و شواذ قرائتها میپردازد.

و فنی عدد سور و آیات و کلمات و حروف آنها و آیات و کلمات و حروف همه قرآن را احصا می کند.

و فنی در خصوص رسم خط خاص قرآن مجید و اختلافاتی که با رسم خط عربی معمول دارد سخن میگوید.

و

علمهائی که در معانی قرآن مجید بحث می کند:

فنی است که از کلیات معانی آیات مانند تنزیل و تاءویل و ظاهر و باطن و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن کنجکاوی می کند.

و فنی است که در آیات و احکام بحث مینماید و در حقیقت شعبه ای از فقه اسلامی است.

و فنی است که از معانی خصوص آیات قرآنی سخن میگوید و بنام تفسیر قرآن نامیده میشود و در بخش دوم این کتاب بحثهائی در اطراف تفسیر و طبقات بیشماری کرده اند. د - علومیه که قرآن مجید در پیدایش آنها عامل بوده. تردید نیست که علوم دینی که امروز در میان مسلمانان دائر و مورد تعلیم و تعلم می باشد تاریخ تاءسیس و تداول آنها بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نزول قرآن که معارف الهیه و قوانین شرعی را همراه خود آورده محدود می باشد.

این علوم در قرن اول هجری بواسطه قدغنی که مقام خلافت از کتابت و تاءلیف حدیث و غیره کرده بود بطور غیر منظم در میان صحابه و تابعین دائر بود و جز عده بسیار کمی که در فقه و تفسیر و حدیث مختصراتی نوشتند اکثریت مردم بطریق حفظ بتحصیل پرداخته از سینه بسینه منتقل مینمودند. از اوائل قرن دوم بسبب پرداخته شدن قدغن (۵۷)

مردم اول بنوشتن حدیث پس از آن بنوشتن بحثهای مربوط بعلموم دیگر و بقالب زدن تاءلیف و تصنیف علوم را مرتب و منظم نمودند و بدین ترتیب فن حدیث و علم رجال و درایة و فن اصول فقه و علم فقه و علم کلام بوجود آمد.

و حتی فلسفه نیز اگر چه در آغاز بعنوان نقل از یونانی‌های عربی وارد محیط اسلام شد و زمانی تقریباً بشکل یونانی خود در دست مردم بود ولی پس از چندی محکوم طرز تفکر محیط گردیده هم از جهت ماده و هم از جهت صورت تغییراتی پیدا کرده تحول یافت بگواهی اینکه در فلسفه‌ای که امروز در میان مسلمانان دائر است در معارف الهیه مسئله‌ای بچشم نمیخورد مگر اینکه متن - آنرا و براهین و ادله‌ای را که برای اثبات آن بکار برده شده میتوان در قرآن و حدیث پیدا کرده و از لابلای آنها بدست آورد.

این سخن را در علوم ادبیه عرب نیز میتوان مطرح ساخت زیرا امثال علم صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و لغت و فن فقه لغت و اشتقاق اگر چه مورد بحث آنها مطلق کلام عربی است لکن بی تردید آنچه مردم را وادار بتتبع و ضبط و تنقیح اصول و قوانین این علوم نمود همان شاهکار خدائی بود که مردم را مجذوب بیان شیرین و شیوا و اسلوب زیبای خود ساخته بود و مردم برای روشن شدن از بنای کلمات و ترکیب جمل و معانی الفاظ و فصاحت و بلاغت بیانات و صنعت‌های لفظی ظریف آن نیازمند شدند که قوانین کلی آنها را با اشباه و نظائری که در لغت عرب داشتند بدست آورند و بکمک آنها از کنجاوی خود نتیجه گیرند و بدین ترتیب علم‌های صرف و نحو و لغت و فنون سه گانه بلاغت تنقیح و تنظیم شد.

منقول است که ابن عباس که از مفسرین صحابه بود معانی آیات را از راه استشهاد باشعار عرب بیان میکرد و بجمع آوری و حفظ اشعار عرب توصیه مینمود و میگفت: ((الشعر دیوان العرب)) و با چنین عنایتهای نثر و شعر عرب ضبط شد تا بجائی رسید که دانشمند شیعی معروف خلیل بن

احمد بصری در لغت کتاب العین را نوشته و علم عروض را برای شناختن اوزان اشعار وضع نمود و دیگران نیز در این دو فن تالیفاتی کردند و فن تاریخ نیز در اسلام از فن حدیث مشتق شده و در آغاز از قصص انبیاء و امم و از سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شروع شده و پس از آن تاریخ صدر اسلام بآن اضافه شده بعد صورت تاریخ عالم در آمد و مورخینی مانند طبری و مسعودی و یعقوبی و واقدی کتابهائی نوشتند.

و بجرئت میتوان گفت که عامل اصلی اشتغال مسلمانان بعلوم عقلی از طبیعیات و ریاضیات و غیر آنها بصورت نقل و ترجمه در آغاز کار و بنحو استقلال و ابتکار در سرانجام همان انگیزه فرهنگی بود که قرآن مجید در نفوس مسلمانان فراهم کرده بود. در آغاز کار بدست مقام خلافت که آنروزها میان ملت عرب مستقر بود علوم مختلف عقلی از یونانی و سریانی و هندی عبری ترجمه شد و پس از آن در دست رس همه مسلمانان جهان که از ملل مختلف بودند قرار گرفت و روز بروز بر وسعت تحقیقات و دقت مطالب و حسن انتظام خود افزود.

و معلوم است که مدنیت وسیع اسلامی که کمی بعد از هجرت و رحلت قسمت معظم معمره را تحت تسلط خود گرفت و در آن حکومت نمود و بالاخره امروز در حدود ششصد میلیون از جمعیت کره را بنام اسلام نگه میدارد، یکی از آثار بارزه قرآن مجید بود (اگر چه بنام شیعه بخلفاء و سایر پادشاهان کارگردان این مدنیت از جهت مسامحه هائی که در روشن ساختن حقائق دین و اجراء قوانین آن کرده اند اعتراض داریم در عین حال از پرتو اسلام هر چه بجهان تابیده بی تردید از قرآن می باشد) و بدیهی است چنین تحولی که یکی از حلقه های بارز

سلسله حوادث جهان می باشد در حلقه های بعدی تاءثیر بسزائی خواهد داشت و از این روی یکی از علل و مقدمات تحول امروزی و بسط و پیشرفت فرهنگ جهان قرآن مجید خواهد بود.

البته برای اینکه این مسئله روشن تر شود و ارزش واقعی خودش را نشان دهد تجزیه و تحلیل بیشتری لازم است ولی رویه اختصار که درین کتاب مراعات میشود از اشتغال بآن مانع می باشد.

بخش پنجم : ترتیب نزول قرآن و انتشارش در میان مردم

الف - آیات قرآن مجید به چه ترتیب نازل

شد؟ سور و آیات قرآن مجید یکجا نزول نشده است ، این مطلب علاوه بر تاریخ قطعی که بنزول تدریجی قرآن مجید در امتداد بیست و سه سال مدت دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شهادت میدهد از مضامین خود آیات نیز روشن است خدایمتعال میفرماید:

((و قرآنا فرقتاه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا))سوره اسری آیه ۱۰۶ (ترجمه : و قرآن را - سور و آیات آنرا - از هم جدا کردیم تا آنرا بدرنگ بمردم بخوانی و آنرا با یک نوع تدریج نازل نمودیم .

در قرآن مجید ناسخ و منسوخ هست و آیاتی است که ارتباط تام بقصص و حوادثی دارد که هرگز در یکزمان جمع نمیشوند تا آیات مربوط بآنها یکجا نازل شده در باره آنها گفتگو پردازد.

و همچنین سور و آیات قرآنی باین ترتیب که در مصحف شریف قرار گرفته نازل نشده اند باین معنی که اول سوره حمد پس از آن سوره های بقره و آل عمران و نساء و

مأئده و بهمین ترتیب نازل شده باشد و همچنین آیات بترتیب مضبوط.

زیرا در این خصوص نیز علاوه بر شهادت تاریخ قطعی، مضامین خود آیات نشان میدهد که برخی از سوره و آیات قرآن با مضامینی که مناسب با اوایل زمان بعثت است مانند سوره علق و نون در اواخر قرآن مجید ثبت شده و سوره ها و آیه های بسیاری که مضامین آنها با پس از هجرت و اواخر عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سازگار است مانند سوره های بقره و آل عمران و نساء و انفال و توبه در اوایل قرآن گذاشته شده است.

و بدیهی است که بموجب این مضمونهای مختلف سوره و آیات قرآنی از جهت نزول ارتباط کامل با حوادث و وقایع و نیازمندیهای گوناگون دارد که در خلال مدت دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تحقق یافته و بوقوع پیوسته است.

مثلا سوره و آیاتی که تنها مشتمل بدعوت مشرکین و مبارزه با بت پرستی است با روزگار پیش از هجرت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مکه و گرفتار دعوت بت پرستان بود مناسب است و آیات قتال و آیات احکام که بدنبال حوادث و نیازمندیهایی که پس از هجرت و انعقاد جامعه اسلامی در شهر یثرب (مدینه) و پیشرفت روز افزون اسلام پیدا شده نازل گردیده است.

ب - در تعییب بحث گذشته . بنا بر آنچه گذشت سوره و آیات قرآنی بحسب اختلافاتی که در محل نزول و زمان نزول و اسباب و شرائطی که زمینه نزول را فراهم آورده انقساماتی پیدا میکنند.

۱ - برخی از سوره و آیات مکی هستند و برخی از آنها مدنی و معمولا آنچه از قرآن قبل از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله وسلم نازل شده مکی شمرده میشود و بیشتر سوره‌های قرآنی و بویژه سوره‌های کوچک ازین قبیل است و آنچه بعد از هجرت نازل شده مدنی خوانده میشود اگر چه در خارج مدینه و حتی در مکه نازل شده باشد.

۲ - برخی از سوره و آیات در سفر و برخی در حضر نازل شده اند. و همچنین سوره و آیات منقسم میشوند بآنچه در شب یا در روز نازل شده و همچنین بآنچه در صلح یا در جنگ نازل شده و بآنچه در زمین یا در آسمان نازل شده و بآنچه در خلوت یا در میان مردم نازل شده است و ما در فائده شناختن این انقسامات در فصل اسباب نزول بحث خواهیم کرد.

۳ - برخی از دو سوره ها مکررا نازل شده چنانکه گفته میشود که سوره حمد دو مرتبه نازل شده یکمرتبه در مکه و یک مرتبه در مدینه و همچنین برخی از آیات مکررا نازل شده چنانکه آیه
(فبای آلاء ربکما تکذبان))

در سوره رحمان سی مرتبه مکرر شده و چنانکه دو آیه
(ان فی ذلک لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین و ان ربک لهُو العزیز الرحیم))

در سوره شعرا هشت فقره تکرار یافته و گاهی یک آیه در بیشتر از یک سوره چنانکه آیه

((و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین))

در شش سوره مختلف واقع شده . و همچنین گاهی جمله ای معین در جائی آیه کامل و در جای دیگر جزء آیه است چنانکه جمله

((الله لا اله الا هو الحی القيوم))

در اول سوره آل عمران آیه کامل و در سوره بقره جزء آیه الکرسی است و غالب سوره و آیات یکمرتبه نازل گردیده و از یک محل تعدی نمیکند.

و در هر حال اینگونه اختلاف در میان آیات قرآنی معلول اقتضائات مختلف مقام بیان می باشد که در جایی تکرار يك جمله را ایجاب می کند و آنرا تکیه گاه کلام قرار می دهد و گاهی نه .

و نظیر این اختلاف اختلاف دیگری است که از جهت درازی و کوتاهی در میان سور و آیات قرآنی هست مانند سوره کوثر که کوتاهترین سوره قرآنی و سوره بقره که بلندترین سوره ها می باشد و مانند آیه

((مدهامتان)))

که کوچکترین آیه قرآنی و يك کلمه است و آیه دین که آیه ۲۸۲ سوره بقره و بلندترین آیه قرآن و به بیشتر از سی جمله مشتمل است .

همه این اختلافات باقتضای مقام بیان است چنانکه گاهی در میان دو آیه متصل بهم اتفاق می افتد مانند دو آیه کریمه بیستم و بیست و یکم سوره مدثر که اولی يك جمله و دومی بیشتر از پانزده جمله است . و نظیر این اختلاف اختلافی است که آیات سوره های قرآن از جهت ایجاز و اطناب بیان دارند چنانکه با مقایسه امثال سوره فجر و سوره لیل با امثال سوره بقره و مائده روشن است و اغلب سوره های مکی با اسلوب ایجاز و اغلب سوره های مدنی با سیاق اطناب نازل شده اند .

و ازین باب است آنچه گفته شده که اولین آیاتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده سوره علق یا پنج آیه از اول سوره علق می باشد و آخرین آیه ای که نازل گردیده آیه کریمه

((و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسب و هم لا

یظلمون))

((سوره بقره آیه ۲۸۱ است . اسباب نزول چنانکه تذکر داده شد بسیاری از سور و آیات قرآنی از جهت نزول با

حوادث و وقایعی که در خلال مدت دعوت
اتفاق افتاده ارتباط دارد مانند سوره
بقره ((
(۵۸)

و سوره حشر و سوره عادیات یا
نیازمندی‌هایی از جهت روشن شدن احکام و
قوانین اسلام موجب نزول سور یا آیاتی شده
که احکام مورد نیاز را بیان می‌کند
مانند)
(۵۹)

سوره نساء و انفال و طلاق و نظائر آنها.
این زمینه‌ها را که موجب نزول سوره یا
آیه مربوطه می‌باشد اسباب نزول می‌گویند
و البته دانستن آنها تا اندازه‌ای انسان
را از مورد نزول و مضمونی که آیه نسبت
بخصوص مورد نزول خود بدست می‌دهد روشن
ساخته کمک می‌کند.

و ازین روی گروه انبوهی از محدثین صحابه
و تابعین در صدر اسلام بضبط و روایت
اسباب نزول همت گماشته بودند و اخبار
بیشماری درین باره نقل نموده‌اند.
این روایت از طرق اهل سنت بسیار زیاد
است و بچندین هزار روایت میرسد و از
طریق شیعه کم و شاید از چند صد بیشتر
نباشد، البته همه روایت هم مسند و صحیح
نیست بلکه بسیاری از آنها غیر مسند و
ضعیفند.

ولی تتبع این روایات و تامل کافی در
اطراف آنها انسان را نسبت بآنها بد بین
می‌کند.

اولا از سیاق بسیاری از آنها پیدا است که
راوی ارتباط نزول آیه را در مورد حادثه
و واقعه بعنوان مشافهه و تحمل و حفظ
بدست نیاورده بلکه قصه را حکایت می‌کند
سپس آیاتی را که از جهت معنی مناسب قصه
است بقصه ارتباط میدهد و در نتیجه سبب
نزولی که در حدیث ذکر شده سبب نظری و

اجتهادی است نه سبب نزولی که از راه مشاهده و ضبط بدست آمده باشد.

و گواه این سخن اینکه در خلال این روایات تناقض بسیار بچشم میخورد باین معنی که در بسیاری از آیات قرآنی در ذیل هر آیه چندین سبب نزول مناقض همدیگر نقل شده که هرگز با هم جمع نمی شوند حتی گاهی از يك شخص مانند ابن عباس یا غیر او در يك آیه معین چندین سبب نزول روایت شده .

ورود این اسباب نزول متناقض و متهاافت یکی از دو محمل بیشتر ندارد یا باید گفت : این اسباب نزول نظری هستند نه نقلی محض و هر يك از روایات مناقضه آیه را بیکی از قصه های مناسب خوابانیده که غیر از قصه ای است که در روایت دیگر می باشد و همچنین یا يك شخص مثلا که دو سبب نزول متخالف روایت می کند گرفتار دو نظر مخالف گردیده و پس از نظر اولی مثلا بسوی نظر دومی عدول نموده است و یا باید گفت همه روایات یا بعضی از آنها جعل یادس شده است .

با تحقق چنین احتمالاتی روایات اسباب نزول اعتبار خود را از دست خواهد داد و ازین روی حتی صحیح بودن خبر از جهت سند سودی نمی بخشد زیرا صحت سند احتمال کذب رجال سند را از میان میبرد یا تضعیف مینماید ولی احتمال دس یا اعمال نظر در جای خود باقی است .

و ثانیاً از راه نقل بثبوت رسیده که در صدر اسلام مقام خلافت از ثبت حدیث و کتابت آن شدیداً مانع بود و هر جا ورقه و لوحی که حدیثی در آن نوشته شده بود بدست میآوردند توقیف کرده میسوزانیدند و این قدغن تا آخر قرن اول هجری یعنی تقریباً نود سال ادامه داشت .

این رویه راه نقل بمعنی را بیشتر از حد ضرورت بروی روایات و محدثین باز کرد و

تغییرات ناچیز که در هر مرتبه نقل روایت پیش می‌آید کم روی هم تراکم نموده گاهی اصل مطلب را از میان می‌برد و این معنی با مراجعه بمواردی که در يك قصه یا مطلب روایات از طرق مختلفه وارد شده است بسیار روشن است انسان گاهی بروایاتی بر می‌خورد که در قصه ای که مشترکا بشرح آن می‌پردازند هیچ جهت جامعه ندارند البته شیوع نقل بمعنی با این گلو گشادی اعتباری برای اسباب نزول باقی نمی‌گذارد یا دست کم از اعتبارشان میکاهد.

و وقتی که شیوع جعل و دس و مخصوصا دخول اسرائیلیات و آنچه از ناحیه منافقین که شخصا شناخته نمی‌شدند ساخته شده و داخل روایات گردیده است بمسئله نقل بمعنی و آنچه در اشکال اول ذکر شد اضافه شود، اعتمادی باسباب نزول باقی نخواهد ماند.

د روشی که باید در اسباب نزول معمول داشت چنانکه در فصلهای گذشته روشن شد حدیث در اعتبار خود بتاءید قرآن مجید نیازمند است و روی این اساس چنانکه در اخبار بسیاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت (علیه السلام) وارد شده است باید حدیث را بقرآن عرضه داشت.

بنابراین سبب نزولی که در ذیل آیه ای وارد شده در صورتیکه متواتر یا خبر قطعی الصدور نباشد باید بآیه مورد بحث عرضه و تنها در صورتیکه مضمون آیه و قرائنی که در اطراف آیه موجود است با آن سازگار بود بسبب نزول نامبرده اعتماد شود و بالاخره روایت را باید با آیه تاءید نمود و تصدیق کرد نه اینکه آیه را تحت حکومت روایت قرار داد.

باین ترتیب اگرچه مقدار زیادی از اسباب نزول سقوط می‌کند ولی آنچه از آنها میماند کسب اعتبار می‌کند و اساسا مقاصد عالیه قرآن مجید که معارفی جهانی و

همیشگی میباشند (چنانکه خواهد آمد) در استفاده خود از آیات کریمه قرآن نیازی قابل توجه یا هیچ نیازی بروایات اسباب نزول ندارند.

ه ترتیب نزول سور البته چنانکه میدانیم سور و آیات قرآنی بترتیبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده در مصحف ثبت نیست .

گذشتگان دانشمندان اسلامی و خاصه از اهل سنت در ترتیب نزول سور و آیات بروایات اعتماد میکردند و از جمله روایات که درین باره رسیده روایتی است از ابن عباس که میگوید

(۶۰):

((آغاز هر سوره ای که در مکه نازل میشود در همانجا نوشته میشود پس از آن خدایتعالی آنچه میخواست بر آن میافزود. و نخستین چیزی که از قرآن نازل شد:

- ۱ اقرء بسم ربك بود
- ۲ پس از آن ((ن))
- ۳ پس از آن یا ایها المزمّل
- ۴ پس از آن یا ایها المدثر
- ۵ پس از آن تبت ید ابی لهب
- ۶ پس از آن اذا الشمس كورت
- ۷ پس از آن سبح اسم ربك الاعلی
- ۸ پس از آن و اللیل اذا یغشی
- ۹ پس از آن و الفجر
- ۱۰ پس از آن و الضحی
- ۱۱ پس از آن الم نشرح
- ۱۲ پس از آن و العصر
- ۱۳ پس از آن و العادیات
- ۱۴ پس از آن انا اعطیناك
- ۱۵ پس از آن الهاکم التکاکثر
- ۱۶ پس از آن ارایت الذی یکذب
- ۱۷ پس از آن قل یا ایها الکافرون
- ۱۸ پس از آن الم ترکیف فعل ربك
- ۱۹ پس از آن قل اعوذ برب الفلق

٢٠	پس از آن	قل اعوذ بر الناس
٢١	پس از آن	قل هو الله احد
٢٢	پس از آن	و النجم
٢٣	پس از آن	عبس
٢٤	پس از آن	انا انزلناه فى ليلة القدر
٢٥	پس از آن	و الشمس و ضحاها
٢٦	پس از آن	و السماء ذات البروج
٢٧	پس از آن	و التين
٢٨	پس از آن	لايلاف قريش
٢٩	پس از آن	القارعة
٣٠	پس از آن	لا اقسم بيوم القيامة
٣١	پس از آن	و يل لكل همزة
٣٢	پس از آن	و المرسلات
٣٣	پس از آن	ق
٣٤	پس از آن	لا اقسم بهذا البلد
٣٥	پس از آن	و السماء و الطارق
٣٦	پس از آن	افتربت الساعة
٣٧	پس از آن	ص
٣٨	پس از آن	اعراف
٣٩	پس از آن	قل اوحى
٤٠	پس از آن	يس
٤١	پس از آن	فرقان
٤٢	پس از آن	ملائكه
٤٣	پس از آن	كهيعص
٤٤	پس از آن	طه
٤٥	پس از آن	واقعه
٤٦	پس از آن	طسم شعراء
٤٧	پس از آن	طس
٤٨	پس از آن	قصص
٤٩	پس از آن	بنى اسرائيل
٥٠	پس از آن	يونس
٥١	پس از آن	هود
٥٢	پس از آن	يوسف
٥٣	پس از آن	حجر
٥٤	پس از آن	انعام
٥٥	پس از آن	صافات
٥٦	پس از آن	لقمان

- ۵۷ پس از آن سبا
 ۵۸ - پس از آن زمر
 ۵۹ پس از آن حم مؤمن
 ۶۰ پس از آن حم سجده
 ۶۱ پس از آن حمعسق
 ۶۲ پس از آن حم زخرف
 ۶۳ پس از آن دخان
 ۶۴ پس از آن جانیه
 ۶۵ پس از آن احقاق
 ۶۶ پس از آن ذاریات
 ۶۷ پس از آن غاشیه
 ۶۸ پس از آن كهف
 ۶۹ پس از آن نحل
 ۷۰ پس از آن انا ارسلنا نوحا
 ۷۱ پس از آن ابراهیم
 ۷۲ پس از آن انبیاء
 ۷۳ پس از آن مؤمنین
 ۷۴ پس از آن تنزیل سجده
 ۷۵ پس از آن طور
 ۷۶ پس از آن تبارك ملك
 ۷۷ پس از آن الحاقه
 ۷۸ پس از آن ساءل
 ۷۹ پس از آن عم يتساءلون
 ۸۰ پس از آن نازعات
 ۸۱ پس از آن اذا السماء انفطرت
 ۸۲ پس از آن اذا السماء انشقت
 ۸۳ پس از آن روم
 ۸۴ پس از آن عنكبوت
 ۸۵ پس از آن ويل للمطففين .
 اینست آنچه خدای تعالی در مکه نازل کرده
 است .
 ۸۶ پس از آن در مدینه سوره بقره را نازل
 کرد
 ۸۷ پس از آن انفال
 ۸۸ پس از آن آل عمران
 ۸۹ پس از آن احزاب
 ۹۰ - پس از آن ممتحنه

- ۹۱ پس از آن نساء
 ۹۲ پس از آن اذا زلزلت
 ۹۳ پس از آن حدید
 ۹۴ پس از آن قتال
 ۹۵ پس از آن رعد
 ۹۶ پس از آن الرحمن
 ۹۷ پس از آن انسان
 ۹۸ پس از آن طلاق
 ۹۹ پس از آن لم یکن
 ۱۰۰ پس از آن حشر
 ۱۰۱ - پس از آن اذا جاء نصرالله
 ۱۰۲ پس از آن نور
 ۱۰۳ پس از آن حج
 ۱۰۴ پس از آن منافقون
 ۱۰۵ پس از آن مجادله
 ۱۰۶ پس از آن حجرات
 ۱۰۷ پس از آن تحریم
 ۱۰۸ پس از آن جمعه
 ۱۰۹ - پس از آن تغابن
 ۱۱۰ پس از آن صف
 ۱۱۱ پس از آن فتح
 ۱۱۲ پس از آن مائده
 ۱۱۳ - پس از آن برائت
 و نظری در روایت و روایات دیگر روایت
 گذشته که از ابن عباس نقل شده صد و
 سیزده سوره را ذکر کرده و سوره حمد را
 در میان آنها نهم کرده .
 و

روایت دیگری که بیهقی

(۶۱)

از عکرمه نقل نموده صد و یازده سوره شمرده و سه سوره حمد اعراف و شوری را یاد نکرده است .

و همین روایت را بیهقی از ابن عباس نقل نموده و این روایت بهمه صد و چهارده سوره مشتمل است ولی هر دو روایت بیهقی اولاً سوره مطفین را از سوره های مدنی شمرده اند بر خلاف روایت گذشته که سوره نامبرده را مکی گرفته بود و ثانیاً ترتیبی که در این دو روایت برای سور و مکیه و همچنین برای سور مدنیه ذکر شده با ترتیبی که در گذشته بیان شده مغایر است .

و روایت

(۶۲)

دیگری از علی بن ابی طلحه نقل شده که میگوید:

در مدینه سوره بقره نازل شده است و آل عمران و نساء و مائده و انفال و توبه و حج و نور و احزاب

و الذین کفروا و فتح و حدید و مجادله و حشر و ممتحنه و حواریین (سوره صف) و تغابن و یا ایها النبى اذا طلقتم النساء و یا ایها النبى لم تحرم و فجر و لیل و انا انزلناه فی لیلة القدر و لم یکن و اذا زلزلت و اذا جاء نصرالله و سائر سوره های قرآنی در مکه نازل شده است .

این روایت گویا تنها در صد تمیز دادن سورهای مدنی از سورهای مکی می باشد نه ترتیب نزول سوره هایی که ذکر نموده است و گرنه سوره مائده و توبه بدون تردید جای شان پائین تر از آنست که ذکر شده اند .

علاوه بر آن سوره های فجر و لیل و قدر را جزء سوره های مدنی شمرده در حالیکه ورایتهای گذشته جزء سورهای مکی شمرده بودند و همچنین سوره های رعد و الرحمن و

انسان و جمعه و حجرات را مکی گرفته در صورتیکه در روایتهای گذشته مدنی گرفته شده بودند.

و در روایت (۱۳)

دیگری که از قتاده نقل شده قتاده گوید:

از قرآن در مدینه بقره و آل عمران و نساء و مائده و برائت و رعد و نحل و حج و نور و احزاب و محمد و فتح و حجرات و حدید و رحمن و مجادله و حشر و ممتحنه و صف و جمعه و منافقون و تغابن و طلاق و یا ایها النبی لم تحرم تا سیزده آیه و اذا زلزلت و اذا جاء نصرالله نازل شده و سایر قرآن در مکه نازل شده است.

این روایت نیز با روایات گذشته و مخصوصا با روایت خود قتاده در مطففین و انسان و لم یکن مخالف می باشد.

آنچه درباره این روایات میتوان گفت اینست که بهیچوجه قابل اعتماد نیستند زیرا نه ارزش روایت دینی را دارند و نه ارزش نقل تاریخی: اما ارزش روایت دینی زیرا اتصال بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندارد و تازه روشن نیست که ابن عباس این ترتیب را از خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرا گرفته یا از کسان دیگر که معلوم نیست چه کسانی بوده اند یا از راه نظر و اجتهاد که تنها برای خودش حجیت دارد.

و اما ارزش نقل تاریخی زیرا ابن عباس جز زمان ناچیزی از زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صحابت آنحضرت را درک نکرده و بدیهی است که در نزول اینهمه سورهای قرآنی حاضر و شاهد نبوده و اگر ترتیب نامبرده را از راه نظر و اجتهاد نیز بدست نیاورده باشد از دیگران شنیده

و در نتیجه خبری میشود بی ذکر مدرک و چنین نقل تاریخی بی ارزش است . گذشته از اینها این روایات با فرض صحت و استقامت خبر واحد هستند و چنانکه در علم اصول بثبوت رسیده چنین خبری در غیر احلام شرعیه خالی از اعتبار می باشد . پس بنا بر آنچه گذشت تنها راه برای تشخیص ترتیب سوره های قرآنی و مکی یا مدنی بودن آنها تدبر در مضامین آنها و تطبیق آن با اوضاع و احوال پیش از هجرت و پس از هجرت می باشد، این روش تا اندازه ای که پیش میرود برای تشخیص ترتیب سور و آیات قرآنی و مکی یا مدنی بودن آنها سودمند می باشد چنانکه مضامین سورهای انسان و العادیات و مطففین بمدنی بودن آنها گواهی میدهد . اگرچه برخی ازین روایات آنها را جزء سوره های مکی قرار میدهد .

ز جمع قرآن مجید در يك مصحف (قرآن پیش از رحلت) قرآن مجید که سوره سوره و آیه آیه نازل میشد، بسبب بلاغت و فصاحت خارق عادتی که داشت آوازه اش در میان اعراب که عنایت شگفت آوری به بلاغت و فصاحت کلام داشته و شیفته آن بودند روز بروز بلندتر میشد و برای شنیدن چند آیه از آن راههای دور پیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده چند آیه ای میشدند و فرا میگرفتند .

و همچنین بزرگان مکه و متنفذین قریش که بت پرست و دشمنان سرسخت دعوت اسلامی بودند و تا میتوانستند مردم را از نزدیک شدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صرف میکردند و بعنوان اینکه قرآن سحر است اعراب را از گوش دادن و شنیدن آن ترسانیده کنار میزدند .

با اینهمه در شبهای تاریک از ظلمت شب استفاده نموده پنهان از همدیگر و از

بستگان وزیر دستان خود می‌آمدند و در نزدیکی خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جائی نشسته بقرآنی که آنحضرت تلاوت میکرد گوش

(۶۴)

میدادند.

البته مسلمانان نیز ازین روی که قرآن مجید را کلام خدا و یگانه مدرک دینی خود میدانستند و هم ازین روی که در فریضه نماز سوره حمد و مقداری از سایر قرآن میبایست بخوانند و هم ازین روی

(۶۵)

که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ماء موریت داشت که قرآن مجید و احلام اسلام را بآنان یاد دهد، در یاد گرفتن سور و آیات قرآنی و حفظ و ضبط آنها نهایت جدیت بخرج میدادند.

این روش پس از آنکه پیغمبر اکرم بمدینه هجرت فرمود و جامعه مستقل اسلامی تشکیل داد منظم تر و متشکل تر گردیده و بدستور پیغمبر اکرم جمعیت قابل توجهی از یاران وی بقرائت قرآن و تعلیم و تعلم احکام اسلام که روز بروز نازل و تکمیل میشد موظف شدند و حتی طبق دستور صریح قرآن از شرکت در جنگ

(۶۶)

و جهاد معذور شدند.

و چون بیشتر یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مخصوصا صحابه که از مکه بمدینه مهاجرت کرده بودند بیسواد بوده بخواندن و نوشتن آشنائی نداشتند بدستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اسیران یهود برای یاد گرفتن خط که آنزمان بسیار ساده و آسان بود استفاده میشد و بدین ترتیب گروهی باسواد بوجود آمد.

ازین جماعت کسانی که بقرائت قرآن و حفظ و ضبط سور و آیات آن مشغول بودند قراء

نامیده میشدند و ازین گروه بود که در وقعه بئر معونه چهل تن یا هفتاد تن یکجا شهید شدند.

و آنچه از قرآن مجید نازل شده بود و نیز تدریجا نازل میشد در الواح و استخوان شانه شتر و سعف خرما و نظایر آنها نوشته و ضبط میشد.

آنچه هرگز قابل تردید نیست و نمیشود انکار کرد اینست که اکثر سور قرآنی پیش از رحلت در میان مسلمانان دائر و معروف بوده اند، در دهها و صدها حدیث از طرق اهل سنت و شیعه در وصف تبلیغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا یارانش پیش از رحلت و همچنین در وصف نمازهایی که خوانده و سیرتی که در تلاوت قرآن داشته نام این سوره ها آمده است .

و همچنین
(۶۷)

نامهایی که برای گروه گروه این سوره ها در صدر اسلام دائر بوده مانند سور طوال و مئین و مثنائی و مفصلات در احادیثی که از زمان حیات پیغمبر اکرم حکایت می کند بسیار بچشم میخورد.

پاورقی ۵۷- این قدغن را (چنانکه در تاریخ مسلم است) عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی ۹۹-۱۰۱ برداشته است .

۵۸- سوره بقره سال اول هجرت در مدینه نازل شده مقداری از آیاتش در توبیخ یهود که در پیشرفت اسلام کارشکنی میکردند و مقداری در تشریح احکام مانند تغییر قبله و تشریح روزه و حج و غیره نازل گردیده است .

و سوره حشر در خصوص کوچانیدن یهود بنی نظیر و سوره عادیات در خصوص اعراب وادی یا بس یا غیر آنها نازل شده .

۵۹- سوره نساء در خصوص ازدواج و ارث زنان ، و سوره انفال در خصوص اسیران و غنائم جنگی و سوره طلاق در خصوص طلاق نازل شده .

۶۰- کتاب اتقان ج ۱ ص ۱۰ چاپ قاهره ۱۳۷۰، نقل از کتاب فضائل القرآن ابن ضریس .

- ۶۱- اتقان ج ۱ ص ۱۰ .
 ۶۲- مصدر سابق .
 ۶۳- اتقان ج ۱ ص ۱۱ .
 ۶۴- در المنثور ج ۴ ص ۱۸۷ .
 ۶۵- سوره نحل آیه ۴۴ و آیات بسیار دیگر .
 ۶۶- سوره توبه آیه ۱۲۲ .
 ۶۷- اتقان ج ۱ ص ۶۵ .

شناخت قرآن

ح جمع قرآن مجید در يك مصحف (قرآن پس از رحلت پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی (علیه السلام) که بنص قطعی و تصدیق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم بقرآن مجید آشنا تر بود، در خانه خود بانزوا

(۶۸)

پرداخته قرآن مجید را بتدریب نزول در يك مصحف جمع فرمود و هنوز ششماه از رحلت نگذشته بود که فراغت یافت و مصحفی که نوشته بود بشتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد.

(۶۹)

و پس از یکسال

(۷۰)

و خورده ای از رحلت گذشته بود جنگ یمامه در گرفت و در این جنگ هفتاد نفر از قراء کشته شدند مقام خلافت از ترس اینکه ممکن است جنگ دیگری برای مسلمانان پیش آمد کند و بقیه قراء کشته شوند و در اثر از بین رفتن حمله قرآن خود قرآن از بین برود ب فکر افتاد که سور و آیات قرآنی را در يك مصحف جمع آوری کند.

بدستور مقام خلافت جماعتی از قراء صحابه با تصدی مستقیم زیدبن ثابت صحابی سور و آیات قرآنی را از الواح و سعف ها و کتفها که در خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بخط کتاب وحی یا پیش قراء صحابه بود جمع آوری کرده در يك مصحف

قرار دادند و نسخه هائی از آن باطراف و اکناف فرستاده شد.

پس از چندی در زمان خلافت
(۷۱)

خلیفه سوم بااطلاع خلیفه رسانیدند که در اثر مساهله و مسامحه ای که مردم در استنساخ و قرائت قرآن کرده اند اختلافاتی بوجود آمده و ازین راه کتاب خدا باتحریف و تغیر بشدت تهدید میشود.

مقام خلافت برای جلوگیری ازین خطر دستور داد که مصحفی را که برای اولین بار بامر خلیفه اول نوشته شده بود و پیش حفصه زوجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه دوم بود بامانت گرفتند و پنج نفر از قراء صحابه را که یکی از ایشان باز زیدبن ثابت متصدی جمع آوری مصحف اول بود مأموریت داد که نسخه هائی از آن بردارند که اصل سایر نسخ قرار گیرد و دستور داد که قرآنهائی که در ولایات در دست مردم است جمع آوری شده بمدینه فرستاده شود، ازین قرآنها هر چه بمدینه میرسید بامر خلیفه می سوزانیدند (یا بقول برخی از مورخین میجوشانیدند).

بالاخره نسخه چندی نوشته شد که یکی از آنها را در مدینه نگهداشتند و یکی از آنها را بمکه و یکی بشام و یکی بکوفه و یکی ببصره فرستادند و گفته میشود که غیر ازین پنج نسخه يك نسخه نیز بیمن و يك نسخه ببحرین فرستاده اند و این نسخه ها است که مصحف امام نامیده میشوند و اصل سایر نسخه ها میباشند.

اختلافی
(۷۲)

که این نسخه ها با مصحف اولی در ترتیب دارند تنها اینست که در مصحف اول سوره براءت در میان مئین گذاشته شده بود و سوره انفال نیز در میان مئانی جای داشت

و در مصحف امام سوره انفال و براءت را یکجا در میان سوره اعراف و سوره یونس ثبت کردند.

ط اهتمام مسلمین در امر قرآن مجید چنانکه پیشتر اشاره شد در زمان جمع آوری قرآن برای بار اول و بار دوم سور و آیات قرآنی در دست عامه مسلمانان بود و برای نگهداری آنچه داشتند کمال جدیت بخرج میدادند علاوه بر آن گروه زیادی از صحابه و تابعین قادری قرآن که کاری جز آن نداشتند و جمع آوری قرآن در يك مصحف جلو چشم همه انجام میگرفت و همگان مصحفی را که آماده نموده در دسترشان گذاشتند پذیرفتند و نسخه هائی از آن برداشتند و رد و اعتراض نکردند.

و حتی در جمع عثمانی (جمع دوم) میخواستند آیه کریمه

((و الذین یکنزون الذهب و الفضة

((((سوره توبه آیه ۳۴ را در مصحف بدون واو ثبت کنند مانع شدند و ابی بن کعب

(۷۳)

صحابی در مقام تهدید سوگند یاد کرد که اگر و او را اسقاط کنند شمشیر کشیده با ایشان خواهد جنگید و بالاخره واو را ثبت کردند.

خلیفه دوم

(۷۴)

در زمان خلافت خود روزی جمله

((و الذین اتبعوهم باحسان

((((سوره توبه آیه ۱۰۰ بدون و اوعطف خواند باوی بمقام مخاصمه بر آمدند تا بالاخره خلیفه را وادار کردند که با واو بخواند.

علی (علیه السلام) با اینکه خودش پیش از قرآن مجید را بتربیت نزول جمع آوری کرده بود و بجماعت نشان داده بود و مورد پذیرش نشده بود و در هیچیک از جمع اول و

دوم وی را شرکت نداده بودند با اینحال هیچگونه مخالفت و مقاومت بخرج نداد و مصحف دائر را پذیرفت و تا زنده بود حتی در زمان خلافت خود دم از خلاف نزد و همچنین ائمه اهل بیت که جانشینان و فرزندان آنحضرتند هرگز در اعتبار قرآن مجید و حتی بخواص شیعیان خود حرفی نزده اند بلکه پیوسته در بیانات خود استناد بآن جسته اند و شیعیان خود را امر کرده اند که از قرائت مردم پیروی کنند (۷۰)

و بجزرات میتوان گفت که سکوت علی (علیه السلام) با اینکه مصحف معمولی با مصحف او در ترتیب اختلاف داشت از این جهت بوده که در مذاق اهل بیت تفسیر معمولی با مصحف او در ترتیب اختلاف داشت از این جهت بوده که در مذاق اهل بیت تفسیر قرآن بقرآن معتبر است و در این روش ترتیب سور و آیات مکی و مدنی نسبت بمقاصد عالیه قرآن تاءثیری ندارد و در تفسیر هر آیه مجموع آیات قرآنی باید در نظر گرفته شود زیرا کلامی که جهانی و همیشگی باشد در کلیات مقاصد و مطالب آن خصوصیات زمان و مکان و حوادث وقت نزول که اسباب نزول نامیده میشوند نباید مؤثر باشد.

آری در دانستن این خصوصیات فوایدی را از قبیل روشن شدن تاریخ پیدایش معارف و احکام و قصص جزئی که مقارن نزول بوده اند و چگونگی پیشرفت دعوت اسلامی در مدت بیست و سه سال روزگار بعثت و نظایر آنها میتوان بدست آورد.

ولی حفظ وحدت اسلامی (چنانکه پیوسته منظور ائمه اهل بیت بوده) از این فواید جزئیه مهمتر می باشد.

ی قرآن مجید از هر گونه تحریفی محفوظ است تاریخ قرآن مجید از روز نزول تا امروز کاملاً روشن است پیوسته سور و آیات

قرآنی ورد زبان مسلمانان بوده و دست بدست می گشته است .
و همه میدانیم که قرآنی که در دست ما است همان قرآن است که چهارده قرن پیش به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تدریجا نازل شده است .

با این وصف نباید قرآن مجید در اعتبار و ثبوت واقعیت خود نیازمند تاریخ باشد اگرچه تاریخش روشن هم هست زیرا کتابی که مدعی است که کلام خدا است و در این دعوی بمتن خودش استدلال می کند و بمقام تحدی برآمده همه انس و جن را از آوردن مثل خود عاجز میداند، دیگر نمیشود در اثبات اینکه کلام خدا است و تحریف و تغییری بآن عارض نشده و چنانکه بود می باشد نیاز بدلیلی یا شاهی غیر از خودش پیدا کند یا در ثبوت اعتبار بتصدیق و تاءیید شخصی یا مقامی پناهنده شود .

آری ، روشن ترین برهان براینکه قرآنی که امروزه در دست ما است همان قرآن است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و هیچگونه تغییر و تحریفی بر نداشته همین است که اوصاف و امتیازاتی که قرآن مجید برای خود بیان نموده هنوز هم باقی است و چنانکه بوده هست :

قرآن مجید میگوید من کتاب نور و هدایتم و بشر را بسوی حق و حقیقت راه نمایی میکنم .

میگوید: من کتابی هستم که بیان کننده دو چیزم و هرچیزم و هر چه بشر در زندگی خود نیازمند آنست و فطرت انسان با آن سازگار است روشن میسازم .

میگوید من سخن خدا هستم و اگر بگوئید کلام غیر خدا است انس و جن جمع شوند و چنین کلامی بیاورند یا از شخصی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که درس

نخوانده و خط یاد نگرفته و در مثل محیط جاهلیت در حال یتیمی و نبودن مربی نشو و نما یافته است چنین کتابی بیاورند یا در این کتاب مانند هر سخنی که بشر میگوید اختلاف و تفاوتی در اسلوبش یا در معارف و احکامی که بیان نموده پیدا کنند.

این اوصاف و امتیازات در قرآن مجید بحال خود باقی است اما راجع براهنمائی که قرآن مجید بسوی حق و حقیقت می کند همین قرآنی حاضری که در دست رس ما است با بیان شیوا و رسای خود یکدوره جهان بینی کامل را که مطابق دقیق ترین براهین عقلی است و تکیه گاه مهم ترین زندگی سعادت‌مندان بشر می باشد، روشن میسازد و با کمال خیر اندیشی و عاقبت بینی مردم را بسوی ایمان بآن دعوت می کند.

و اما راجع ببیان همه نیازمندیهای زندگی انسان قرآن مجید با واقع بینی خود توحید خدای جهان را اساس اصلی خود قرار داده همه معارف اعتقادی را از آن نتیجه میگیرد و در این مرحله از کوچکترین نکته ای فروگذاری و غفلت نکرده است .

پس از آن اخلاق فاضله انسانی را از این جمله نتیجه گرفته بروشن ساختن آنها میپردازد.

پس از آن بمرحله اعمال و افعال فردی و اجتماعی انسان پرداخته طبق آنچه فطرت و آفرینش انسان نشان میدهد کلیات وظائف انسانی را بیان می کند و جزئیات و خصوصیات آنها را بسنت پیغمبر اکرم احاله میدهد.

و از مجموع کتاب و سنت دین وسیع اسلام با آن وسعت حیرت انگیز خودش بدست میآید دینی که همه دقائق و جهات فردی و اجتماعی زندگی انسان برای همه و برای همیشه رسیدگی نموده حکم مثبت صادر می

کند بی اینک‌هخ کمترین تضاد و تدافعی در میان اجزاء و موارد آن پیش آید. دینی که تنها تصور فهرست مسائل آن از عهده نیرومندترین حقوق دانان جهان در تمام مدت زندگانش بیرون است.

و اما اعجاز قرآن مجید در بیان خود، اگرچه اسلوب خارق عادت قرآن از سنخ لهجه عرب دوران فصاحت و بلاغت امت عرب می باشد که در تاریخ زبانها قطعه مشعشعی است که اختصاص بعرب داشته و این لهجه در دوره فتوحات اسلامی که در قرن اول هجری بود در اثر آمیزش زبان عرب با زبانهای بیگانه سپری شده و اکنون لهجه تخاطب عربی مانند سایر زبانها از لهجه شیوای آنروز دور و بیگانه‌هخ است.

ولی قرآن مجید تنها با اسلوب لفظ خود تحدی نمیکند بلکه با جهات معنوی خود نیز مانند جهات لفظی تحدی و دعوی اعجاز مینماید.

با اینحال کسانی که آشنائی بزبان عربی دارند و در نظم و نثر این زبان تتبعی کرده اند هرگز نمیتوانند تردید کنند که لهجه قرآن لهجه شیوا و شیرینی است که درک انسان را از زیبائی خود مبهورت و زبان را از وصف آن الکن و زبون میسازد نه شعر است و نه نثر بلکه اسلوبی و رای هر دو که جذبه و کششی مافوق شعر و سلامت و روانی مافوق نثر را دارد، آیه ای از قرآن یا جمله ای از آن در میان خطبه ای از خطب بلغاء، و فصحای گذشته یا از نویسندگان توانای امروز که یافت میشود مانند چراغی است که در شبستان تاریکی قرار گرفته و آنرا تحت شعاع خود قرار میدهد.

از راه جهات معنوی غیر لفظی نیز اعجاز قرآن کماکان باقی است، سازمان وسیع معارف اعتقادی و اخلاقی و قوانین عملی

فردی و اجتماعی اسلام که اصول و کلیات آن در قرآن مجید است تنظیم غیر قابل خدشه و تضاد و تناقض ناپذیر آن از عهده بشر بیرون است و خاصه بدست کسی که در شرائطی همانند شرائط زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته باشد.

و هم نزول کتابی که مانند قرآن یکنواخت و متشابه الاجراء باشد و در ظرف بیست و سه سال در زمینه اوضاع و شرائطی در کمال اختلاف در حال آسودگی و رفاهیت و سختی و ترس و ناامنی در حال جنگ و سلم در حال خلوت و تنهایی و میان جماعت و ازدحام مردم در حال سفر و در حضر سوره سوره و آیه آیه بدون هیچگونه اختلاف نازل شود محال است .

و خلاصه همه اوصافی که قرآن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته همین قرآن دارد پس هیچگونه تغییر و تحریفی بقرآن مجید راه نیافته است .

علاوه خدایمتعال خود از مصونیت قرآن خبر داده است چنانکه می فرماید:

((انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)) (سوره حجر آیه ۹)

(ترجمه : تحقیقا ما خودمان این ذکر و یادآوری قرآن را نازل کردیم و تحقیقا ما نگهدار آن خواهیم بود).

و می فرماید: **((و انه لکتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید)) (سوره حم سجده آیه ۴۲)**

(ترجمه : تحقیقا این ذکر و یادآوری کتابی است که هیچ گزندی را بخود راه نمیدهد، باطل و پوچی بآن راه پیدا نمیکند نه از پیش و نه از پس ، از خدای حکیم و ستوده تدریجا نازل شده) .

بمقتضای این آیات قرآن مجید و مخصوصا ازین جهت که یادآوری خدا و راه نمای معارف حقه می باشد با مصونیت خدائی مصون و از گزند پیش آمدهای تباه کننده در پناه خدای نگهدار می باشد.

و در اثر همان وعده الهی است (آیه حفظ قرآن) که قرآن مجید تاکنون که چهارده قرن از نزولش میگذرد با وجود صدها و هزارها ملیون دشمن مصون و محفوظ مانده و تنها کتاب آسمانی است که روزگاری دراز با مصونیت در میان بشر گذرانیده است .

یا قرائت قرآن و حفظ و روایت آن چنانکه بارها اشاره کردیم در زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمعیت متشکلی در مدینه بقرائت قرآن و تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند آیات قرآنی را که تدریجا نازل میشد از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استماع میکردند و گاهی در پیشش خوانده بوی عرض میکردند .

عده ای در قرائت مصدر تعلیم و آموزش بودند و کسانی که از ایشان اخذ میکردند کیفیت قرائت خود را در شکل روایت باستاد خود اسناد میدادند و غالباً بحفظ آنچه اخذ کرده بودند میپرداختند .

و طبعا وضع موجود نیز چنین حفظ و روایت را اقتضا میکرد زیرا از یکطرف خطی که آنروز برای کتاب دائر بود خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر کلمه را با اشکال مختلف میشد خواند .

و از طرف دیگر عامه مردم بیسواد بودند زیرا راهی جز حفظ و روایت برای ضبط کلام نداشتند و همین روش سنت متبعه شده برای اعصار آینده نیز بیادگار ماند .

یب طبقات قراء نخستین طبقه از طبقات قراء همان صحابه را شمرده اند که در عهد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بتعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند و جمعی از ایشان همه قرآن را جمع کرده بودند و از آن جمله زنی است بنام او ورقه دختر عبدالله بن

حارث
(۷۶)

(مراد از جمع کردن قرآن که در بعضی از آثار بچهار تن از انصار و در بعضی بپنج و در بعضی بشش و در بعضی به بیشتر نسبت داده شده تعلم و حفظ همه قرآن می باشد نه تاءلیف و ترتیب سور و آیات آن وگرنه هیچ موجبی برای دو فقره جمع و ترتیب مصحف که در عهد خلیفه اول و خلیفه سوم باشد نبود.

و همچنین آنچه در برخی از روایات وارد شده که جای هر يك از سور و آیات قرآن مجید بدستور خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معین و مشخص بود مطلبی است که بقیه روایات عموماً آنرا تکذیب می کند).

و چنانکه
(۷۷)

بعضی از علماء گفته اند چند تن ازین طبقه بتعلیم قرائت قرآن شهرت داشتند: عثمان و علی (علیه السلام) و ابی بن کعب و زیدبن ثابت و عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری .

طبقه دوم شاگردان طبقه اول که عموماً از تابعین میباشند و معروفین شان که در شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام حوزه های قرائت داشتند و بتعلیم قرآن میپرداختند و البته این پنج شهر جاهائی می باشد که مصاحف عثمانی در آنها بود: در مکه عبید بن عمیر و عطاء بن ابی رباح و طاوس و مجاهد و عکرمه و ابن ابی ملیکه و غیر ایشان بود.

و در مدینه ابن مسیب و عروه و سالم و عمر بن عبدالعزیز و سلیمان بن --- و عطاء بن یسار و معاذ قاری و عبدالله بن اعرج و ابن شهاب زهری و مسلم بن جندی و زید بن اسلم .

و در کوفه علقمه و اسود و مسروق و عبیده و عمروبن شرحبیل و حارث قیس و ربیع بن خثیم و عمر و بن میمون و ابو عبدالرحمن

سلمی و زر بن حبیش و --- بن نضله و سعید بن جبیر و نخعی و شعبی .
و در بصره ابوعالیه و ابورجاء و نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر و حسن بصر و ابن سیرین و قتاده
و در شام مغیره بن ابی شهاب از اصحاب عثمان و خلیفه بن سعد از اصحاب ابودرداء صحابی .

طبقه سوم که تقریباً بنصف اول قرن دوم منطبق است جماعتی از مشا--- ائمه قرائت که از طبقه دوم اخذ کرده اند:
در مکه عبدالله بن کثیر (یکی از قراء سبعة) و حمید بن قیس اعرج و محمد ابی محیصن .

و در مدینه ابوجعفر یزید بن قعقاع و شبیه بن نصاح و نافع بن نفیم (--- از قراء سبعة) .

و در کوفه یحیی بن وثاب و عاصم بن ابی النجود (یکی از قراء سبعة) . سلیمان اعیش و حمزه (یکی از قراء سبعة) و کسائی (یکی از قراء سبعة) .

و در بصره عبدالله بن ابی اسحق و عیسی بن عمر و ابو عمر و بن علاء (یکی از قراء سبعة) و عاصم جحدری و یعقوب حضرمی .

و در شام عبدالله بن عامر (یکی از قراء سبعة) و عطیه بن قیس کلا--- اسماعیل بن عبدالله بن مهاجر و یحیی بن حارث و شریح بن یزید حضرمی .

طبقه چهارم شاگردان و روات طبقه سوم میباشند مانند ابن عیاش و --- و خلف که ذکر معروفین شان در فصل آینده خواهد آمد .

طبقه چهارم طبقه اهل بحث و تالیف است و چنانکه گفته اند اول کسی

(۷۸)

که در قرائت بتالیف پرداخت ابو عبید قاسم بن سلام است پس از آن احمد بن جبیر

کوفی پس از آن اسماعیل بن اسحاق مالکی
از اصحاب قالون راوی پس از آن ابوجعفر
ابن حریر طبری پس از آن داجونی پس از آن
مجاهد.

پس از اینان دامنه بحث و تحقیق وسیعتر
شده امثال

(۷۹)

دانی وشاطبی کتب و رسائل بیشمار نظما و نثرا نوشتند.

یج - قراء سبعة

هفت تن از قراء طبقه سوم در میان مردم
شهرت بسزائی بدست آورده مرجعیتی پیدا
کرده که دیگران را تحت الشعاع قرار داد
و همچنین روایات اینان با اینکه بسیار
بودند در هر کدام دو راوی از میان روایات
تعیین بدست آوردند.

قراء سبعة و راویان شان بترتیب زیرین
میباشند.

اول ابن کثیر

(۸۰)

مکی راویان وی قنبل و بزی میباشند بیک
واسطه .

دویم نافع

(۸۱)

مدنی و راویان وی قالون و ورش میباشند.

سیم عاصم

(۸۲)

کوفی و راویان وی ابوبکر شعبه بن عیاش و
حفص میباشند و قرآنی که امروزه در میان
مردم دائر است مطابق قرائت عاصم است
بروایت حفص .

چهارم حمزه کوفی

(۸۳)

و راویان وی خلف و خلاد هستند بیک واسطه

پنجم کسائی کوفی

(۸۴)

و راویان وی دوری و ابوالحارث میباشند.
ششم ابو عمرو بن علاء
(۸۵)

بصری و راویان وی دوری و سوسی میباشند
بیک واسطه
هفتم ابن عامر
(۸۶)

راویان وی هشام
(۸۷)

و ابن ذکوان با یک واسطه .
و تالی قرائات سبع در شهرت قرائت قراء
ثلاثه است که عبارت اند از ابو جعفر
(۸۸)

و یعقوب
(۸۹)

و خلف
(۹۰)

و قرائتهای دیگری نیز نقل شده مانند
قرائتهائی که بطور متفرقه از اصحاب
رسیده و همچنین قرائتهای شاذ که مورد
اعتنا قرار نگرفته اند و همچنین
قرائتهائی متفرقه از ائمه اهل بیت علیهم
السلام روایت شده ولی روایتهائی دیگر از
ایشان رسیده که امر باتباع قرائتهای
مشهور مینماید.
جمهور علماء عامه قرائات سبع را متواتر
میدانند و حتی جماعتی روایت نبوی معروف
(۹۱)

معروف : ((نزل القرآن علی سبعة احرف))

را (ترجمه : قرآن روی هفت حرف نازل شد)
بقرائات سبع تفسیر کرده اند و برخی از
علماء شیعه نیز باین قول تمایل کرده اند
لکن جمعی تصریح کرده اند که قرائات سبع
مشهورند نه متواتر.

زرکشی
(۹۲)

در کتاب برهان گوید: ((حق اینست که این قرائت‌های هفتگانه از قراء سبعة بطور تواتر بما رسیده است ولی تواتر آنها از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مورد نظر و تامل است زیرا سندهای قراء سبعة باین قرائتها در کتاب قرائت موجود است و همه این اسناد از قبیل نقل واحد از واحد می باشد)).

و مکی
(۹۳)

در کتاب خود گوید هر که گمان برد که قرائت این قراء مانند نافع و عاصم همان هفت حرف است که در حدیث نبوی وارد می باشد دچار غلط فاحشی گردیده و لازمه این گمان اینست که قرائت غیر این هفت قاری از پیشوایان ، قرائت قرآن نباشد و این خطاء بزرگی است زیرا قدماء علما که قراءتها را جمع کرده تاءلیف نموده اند مانند ابو عبید قاسم بن سلام و ابو حاتم سجستانی و ابو جعفر طبری و اسماعیل قاضی چندین برابر این هفت قاری را ذکر کرده اند.

در سر دویست هجری مردم در بصره قرائت ابو عمر و یعقوب را معمول میداشتند و در کوفه قرائت حمزه و عاصم و در شام قرائت ابن عامر و در مکه قرائت ابن کثیر و در مدینه قرائت نافع دائر بوده و زمانی بهمین حال بودند تا در سر سیصد هجری ابن مجاهد اسم یعقوب را برداشت و نام کسائی را بجای وی گذاشت .

و سبب اینکه مردم بقراء سبعة با اینکه مانند ایشان یا بهتر از ایشان در میان قراء بسیار بوده اعتنا نکرده بقرائت ایشان روی آوردند این بود که روات ائمه بسیار زیاد شدند و همتها از ضبط اینهمه روایات قرائت کوتاه شد بنا گذاشتند که چند نفر از کسانی که قرائت شان با رسم

خط مصحف موافق و از جهت ضبط و حفظ آسان تر است انتخاب کنند.

ازین روی با رعایت عدد مصاحف پنجگانه که عثمان بشهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام فرستاده بود ازین پنج شهر پنج قاری انتخاب کرده قرائت شان را معمول داشتند.

چنانکه ابن جبیر در کتابی که مانند ابن مجاهد در قرائات نوشته از قراء سبعة فقط پنج نفر را از پنج شهر ذکر نموده است . و پس از آن ابن مجاهد و دیگران بخبر دیگری که بموجب آن عثمان دو مصحف دیگر بیمن و بحرین فرستاده و عدد مصاحف عثمانی هفت تا است) اعتنا کرده هفت نفر از قراء را انتخاب نمودند.

و چون از مصحف هائی که بیمن و بحرین فرستاده شده اطلاعی در دست نیست دو نفر از قراء کوفه را برای تکمیل عدد تعیین نموده بپنج نفر سابق علاوه کردند و بدین ترتیب عدد قراء هفت شد.

از طرفی نیز تصادفا این عدد با عددی که در روایت نبوی ()

((نزل القرآن علی سبعة احرف))

ذکر شده مطابقت پیدا کرد و بدست کسانی افتاد که از اصل قضیه بی اطلاع بودند ناچار گمان بردند که مراد از هفت حرف که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده همان هفت قرائت می باشد.

و بهرحال قرائت قابل اعتماد آنست که سند روایتش صحیح و با قواعد عربیت موافق و با رسم خط مصحف مطابق باشد (تمام شد کلام مکی) .

و قراب
(۹۴)

در مثنای گوید: در اینکه ((باید بقرائت هفت نفر از قراء تمسك بجوئیم نه دیگران)) نه اثری هست و نه سنتی بلکه بعضی از

متاخرین این هفت قرائت را جمع آوری کردند و انتشار پیدا کرد، آنگاه این توهم پیش آمد که غیر آنها را نمیشود خواند در حالیکه کسی چنین سخنی نگفته است .

ید - عدد آیات قرآنی تعداد آیات قرآنی بزمان پیغمبر اکرم میرسد و در روایاتی از آنحضرت آیات با عدد مانند ده آیه از آل عمران ذکر شده و حتی از آنحضرت شماره آیات برخی از سوره قرآنی رسیده مانند اینکه سوره حمد

(۹۵)

هفت آیه و سوره ملك

(۹۶)

سی آیه است در عدد مجموع آیات قرآنی چنانکه از ابو عمرو دانی

(۹۷)

منقول است شش قول است :

برخی گفته اند مجموع آیات قرآنی شش هزار آیه است و گفته شده شش هزار و دویست و چهار آیه و گفته شده شش هزار و دویست و چهارده آیه و گفته شده شش هزار و دویست و نوزده آیه و گفته شده شش هزار و دویست و بیست و پنج آیه و گفته شده شش هزار و دویست و سی و شش آیه است .

و ازین شش قول دو قول از آن قراء اهل مدینه و چهار قول از آن قراء چهار شهر دیگر که مصحف عثمانی را داشتند: مکه و مدینه و بصره و شام می باشد. اهل هر يك ازین شش قول عدد خود را از راه روایت بعصر صحابه می رسانند و آنگاه آنرا روایت موقوفه شمرده بپیغمبر اکرم نسبت میدهند و ازین روی جمهور عدد آیات و تشخیص آیه را توفیقی میدانند.

عدد اهل مدینه

(۹۸)

دو عدد است یکی عدد ابی جعفر یزید بن قعقاع و شیبۀ بن نصح ، و دیگری عدد اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری است .

و عدد اهل مکه عدد ابن کثیر که از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب روایت می کند و عدد اهل کوفه عدد حمزه و کسائی و خلف است و آنرا حمزه از ابن ابی لیلی از ابو عبدالرحمن سلمی از علی علیه السلام روایت می کند و عدد اهل بصره عاصم بن عجاج جحدری است و عدد اهل شام عدد ابن ذکوان و هشام بن عمار است و به ابودرداء نسبت می دهند .

و البته اختلاف در عدد مجموع آیات قرآنی ناشی از اختلافی است که در عدد آیات سو قرآن است و احصائیه های دیگری راجع بعدد حروف و کلمات سوره های قرآنی و مجموع قرآن ذکر نموده اند که تعرض آنها برای ما مهم نیست .

یه - نامهای سور قرآنی انقسام قرآن کریم بسوره ها مانند انقسامش بآیه ها ریشه قرآنی دارد و خدایمتعال در چندین جا از کلام خود اسم سوره برده چنانکه اسم آیه را برده است ((سورة انزلناها)) سوره نور آیه ۱ و ((اذا انزلت سورة)) سوره توبه آیه ۸۶ و ((فاتوا بسورة من مثله)) سوره بقره آیه ۲۳ و نظایر این آیات .

تسمیه سوره را گاهی با اسمی که در آن سوره واقع یا موضوعی که از آن بحث کرده می کند چنانکه گفته میشود سوره بقره سوره آل عمران سوره اسراء سوره توحید و چنانکه در قرآنها قدیمی بسیار دیده میشود که در سر سوره مینویسند ع ع ع ((سورة تذاکر فیها البقرة)) و ((سورة یذاکر فیها آل عمران)).

و گاهی جمله ای از اول سوره ذکر نموده معرف آن سوره قرار میدهند چنانکه گفته

میشود ((سوره اقراء باسم ربك)) و
((سوره لم یکن)) و نظائر اینها.
و گاهی با وصفی که سوره دارد بمعرفی آن
میپردازند چنانکه گفته میشود ((سوره
فاتحة الكتاب))
(۹۹)

((سوره ام الكتاب و سبع ثانی)) ((سوره
اخلاص))
(۱۰۰)

((سوره نسبة الرب)) و نظائر اینها.
این روشها بشهادت آثار که در دست است در
صدر اسلام نیز دائر بوده است و حتی در
اخبار نبویه در زبان پیغمبر اکرم صلی الله
علیه و آله وسلم تسمیه سور قرآن مانند
سوره بقره و سوره آل عمران و سوره هود و
سوره واقعه بسیار دیده میشود و ازین
روی میتوان گفت بسیاری از این نامها در
عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
در اثر کثرت استعمال تعین پیدا کرده و
هیچگونه جنبه توقیف شرعی ندارند.
یو - خط و اعراب قرآن مجید قرآن مجید در
زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
و قرنهای اول و دویم با خط کوفی استنساخ
میشد و ابهام خط کوفی (چنانکه گذشت)
پیدایش سازمان حفظ و روایت و قرائت را
ایجاب میکرد در عین حال اشکال ابهام
بطور کلیت و عموم حل نمیشد و تنها حفاظ
و روایات بودند که تلفظ صحیح قرآن را آشنا
بودند و برای هر کسی که مصحف را باز
میکرد و میخواست تلاوت نماید قرائت صحیح
آسان نبود.

از اینروی در اواخر قرن اول هجری
ابوالاسود دئلی (۱۰۱) از اصحاب علی علیه
السلام برانمائی آنحضرت دستور زبان عربی
را که نوشته بود بامر عبدالملک خلیفه
اموی نقطه گذاری حروف را بنا گذاشت و

باین ترتیب ابهام خط تا اندازه ای رفع شد.

ولی باز مشکل ابهام فی الجملة حل میشد نه بالجملة تا اینکه خلیل بن احمد (۱۰۲)

نحوی معروف که واضح علم عروض بود اشکالی برای کیفیات تلفظ حروف وضع کرد: مد، تشدید، فتحه، کسره، ضمه، سکون، تنوین منضم بیکی از حرکات سه گانه، روم، اشماس. و باین نحو ابهام تلفظ رفع شد.

و پیش از آن (۱۰۳) مدتی با نقطه بحرکتهای حروف اشاره میشد بجای فتحه بالای حرف در اولش نقطه ای می گذاشتند و بجای کسره زیر حرف در اول و بجای ضمه بالای حرف طرف آخرش و این روش گاهی موجب مزید ابهام میشد.

پاورقی ۶۸- اتقان ج ۱ ص ۵۹.

۶۹- مصحف سجستانی.

۷۰- اتقان ج ۱ ص ۵۹ ۶۰

۷۱- اتقان ج ۱ ص ۶۱.

۷۲- اتقان ج ۱ ص ۶۲

۷۳- در المنثور جزء ۳ ص ۳۲۲.

۷۴- در المنثور جزء ۳ ص ۳۶۹.

۷۵- وافی ج ۵ ص ۲۷۳ باب اختلاف القرآن.

۷۶- اتقان ج ۱ ص ۷۴

۷۷- طبقه بندی این فصل مطابق است با آنچه سیوطی در کتاب اتقان ذکر نموده و برای اطلاع بتاریخ حیات هر یک از رجالی که در این طبقات ذکر شده بکتب رجال و تراجم مراجعه شود.

۷۸- ریحانه ج ۲ ص ۱۴۱ در ترجمه حمزه زیات،

اتقان ج ۱ ص ۷۵. ۷۹- (دانی) ابو عمرو و عثمان بن سعید اندلسی از مشاهیر قراء، صاحب تاءلیفات زیاد است سال چهارصد و چهل و چهار در گذشته.

وشاطبی از معاریف قراء و حفاظ قرآن مجید صاحب قصیده شاطبیه در قرائت که بقول صاحب کشف الظنون هزار و صد و بیست بیت می باشد و سال پانصد و نود هجری در قاهره درگذشته.

۸۰- عبدالله بن کثیر ملکی قرائت را از عبدالله بن صائب صحابی و مجاهد از ابن عباس از امیرالمؤمنین

علی (ع) اخذ کرده و در سال ۱۲۰ هجری در مکه درگذشته است .

۸۱- نافع بن عبدالرحمن بن نعیم اصفهانی مدنی قرائت را از یزید بن قعقاع قاری و ابو میمونیه مولی ام سلمه ام المؤمنین اخذ نموده و در سال صد و پنجاه و نهم یا شصت و نهم هجری در مدینه درگذشته است .

۸۲- عاصم بن ابی النجود کوفی مولای بنی جذیمه قرائت را از ابو عبدالرحمن سلمی از امیر المؤمنین علی (ع) و هم چنین از سعد بن ایاس شیبانی و زربن حبیش اخذ کرده و در سال ۱۲۷ - ۱۲۹ هجری در کوفه درگذشته است .

۸۳- حمزة بن حبیب زیات تمیمی کوفی فقیه و قاری ، قرائت را از عاصم و اعمش و سبعی و منصور بن معتمر و من جمله از امام ششم امامیه اخذ و از اصحاب آنحضرت بوده تاءلیفات زیادی دارد و اولین کسی است که متشابه القرآن نوشته و در سال ۱۵۶ هجری درگذشته است .

۸۴- علی بن حمزة بن عبدالله بن فیروز فارسی کوفی بغدادی از ائمه نحو و قرائت و معلم ادبی دو خلیفه عباسی امین و ماءمون بوده نحو را از یونس نحوی و خلیل بن احمد نحوی عروضی و قرائت را از حمزه و شعبه بن عیاش اخذ کرده و سال ۱۷۹-۱۹۳ هجری در مسافرتی که بهمراهی خلیفه عباسی بطوس میکرده نزدیک شهر ری درگذشته است .

۸۵- ابو عمر زبان - بفتح زاء و تشدید باء - بن علاء بصری بغدادی از معاریف علماء ادب عصر خویش و اوستادان قرائت بوده قرائت را از تابیعین اخذ کرده و در سال ۱۵۴ - ۱۵۹ هجری در کوفه درگذشته است .

۸۶- عبدالله بن عامر شافعی دمشقی قرائت را - چنانکه در اتقان است - از ابو درداء صحابی و از اصحاب عثمان اخذ نموده و سال ۱۱۸ هجری در دمشق بدرود زندگی گفته است .

۸۷- راویان هر یک از قراء سبعة که ذکر شده مورد خلافت و آنچه درین کتاب ذکر شده مطابق است با آنچه در کتاب اتقان است .

۸۸- ابو جعفر یزید بن قعقاع مدنی مولای ام سلمه ام المؤمنین قرائت خود را از عبدالله بن عیاش مخزومی و ابن عباس و ابی هریره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند و در سال ۱۲۸ - ۱۳۳ هجری در مدینه درگذشته است .

۸۹- یعقوب بن اسحاق بصری حضرمی از ائمه فقه و ادبیات بوده قرائت را از سلام بن سلیمان از عاصم

از سلمی از امیر المؤمنین علی (ع) اخذ کرده و سال ۲۰۵ هجری درگذشته است .

۹۰- خلف بن هشام بزاز از ائمه قرائت و هم راوی قرائت حمزه بوده قرائت را از مالک بن انس و حماد بن زید و ابو عوانه اخذ نموده و در سال ۲۲۹ هجری درگذشته است .

۹۱- بحار جلد قرآن و صافی در مقدمه تفسیر و غیر ایشان و سیوطی در اتقان ج ۱ ص ۴۷ این روایت را از بیست و یک نفر صحابی نقل کرده و ببعضی ادعاء تواتر آنرا نسبت داده است .

۹۲- اتقان ج ۱ ص ۸۲ .

۹۳- اتقان ج ۱ ص ۸۲ .

۹۴- اتقان ج ۱ ص ۸۳ .

۹۵- اتقان ج ۱ ص ۶۸ .

۹۶- اتقان ج ۱ ص ۶۸ .

۹۷- اتقان ج ۱ ص ۶۹ .

۹۸- در اتقان ج ۱ ص ۶۹ از ابو عبدالله موصلی نقل نموده است .

۹۹- سوره حمد بمناسبت اینکه در اول قرآن گذاشته شده فاتحة الكتاب و بمناسبت هفت آیه بودنش سبع ثانی نامیده میشود .

۱۰۰- سوره قل هو الله بمناسبت اینکه بتوحید خالص مشتمل است سوره اخلاص و بمناسبت اینکه خدای متعال را توصیف می کند نسبة رب نامیده میشود چه نسبت بمعنی وصف کردن است .

۱۰۱- اتقان ج ۲ ص ۱۷۱ .

۱۰۲- اتقان ج ۲ ص ۱۷۱ .

۱۰۳- اتقان ج ۲ ص ۱۷۱ .